

بررسی ریشه‌های تاریخی
تشیع در افغانستان

قربانعلی محقق ارزگانی

مجمع جهانی شیعه شناسی

۱۰۲

فرمانعلی محقق اراکلی

بررسی رابطه های تاریخی وسیع در افغانستان





مجمع جهانی شیعه شناسی

THE WORLD CENTER FOR SHIITE STUDIES

المجمع العالمي لمعرفة الشيعة والتشيع

www.ShiaStudies.com

info@ShiaStudies.com

قلم (۵) م شمار پانصد / پ ۹۰ / ص ۲۷۸۵-۲۷۸۶

تلفن: ۷۷۱۳۷۷۲-۷۷۵۶۰۹۲ / دورنگار: ۷۷۱۳۷۷۲



دوره ۵ جلدی
آیات ولایت در قرآن



بنیاد اندیشه

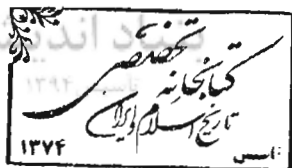
تاسیس ۱۳۹۲



بررسی ریشه‌های تاریخی

تشیع در افغانستان

قربانعلی محقق ارزگانی



مجمع جهانی شیعه‌شناسی



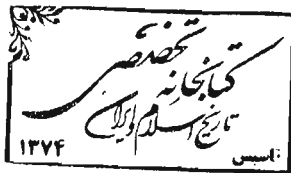
بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

کتابخانه محمد حسن خان

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲



سرشناسنامه	محقق، قربانعلی،
عنوان و نام پدیدآور:	بررسی ریشه‌های تاریخی تشیع در افغانستان/ قربانعلی محقق‌ارزگانی.
مشخصات نشر:	قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری:	۳۴۴ ص.
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۳۲-۸
یادداشت:	کتابنامه: ص. ۳۳۷ - ۳۴۴.
موضوع:	شیعه -- افغانستان -- تاریخ
رده بندی کنگره:	۱۳۹۰ پ۲۸/م/۲۳۹ BP
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۵۳۰۹۵۸۱



مجمع جهانی شیعه‌شناسی

شناسنامه کتاب

نام کتاب:	بررسی ریشه‌های تاریخی تشیع در افغانستان
مؤلف:	قربانعلی محقق‌ارزگانی
ویراستار:	سید علی سجادی بهسودی
ویراست علمی و تحقیق:	خلیل بخشی زاده
تنظیم نهایی متن / طرح روی جلد:	علی اکبر رشیدی گلروئی
صفحه‌آرایی:	علی اکبر احسانی تیرگر
ناشر:	آشیانه مهر
سال و نوبت چاپ:	۱۳۹۱ / اول
چاپ:	گلها
شمارگان:	۳۰۰۰ جلد
قیمت (گالینگور):	۶۹۰۰ تومان
قیمت (شومیز):	۵۸۵۰ تومان
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۳۲-۸

کلیه حقوق این اثر متعلق به مجمع جهانی شیعه‌شناسی است

قم - ۴۵ متری عمار پاسر - پلاک ۹۰ - ص پ ۶۴۴-۳۷۱۵۸

تلفن: ۷۷۱۳۷۷۳-۷۷۵۶۰۹۲ (۰۲۵۱) / دورنگار: ۷۷۱۳۷۷۴



مجمع جہانے شیعه شناسے

THE WORLD CENTER FOR SHIITE STUDIES

المجمع العالمي لمعرفة الشيعة والتشيع

www.shiastudies.net

info@shiastudies.net

قم - ۴۵ متری عمار یاسر - پلاک ۹۰ - ص پ ۶۴۴ - ۳۷۱۵۸
تلفن: ۷۷۵۶۰۹۲ - ۷۷۱۳۷۷۳ / دورنگار: ۷۷۱۳۷۷۴

تقدیم به:

محضر مقدّس ولی عصر علیه السلام تنها امید بشریت
تمام پیروان مکتب و ره‌پویان حقیقت؛ آنان که
از حریم اهل بیت علیهم السلام و فرهنگ تشیع پاسداری
کردند.

و روح پدرم که عطش عشق اهل بیت علیهم السلام در
سینه داشت و باعث تشویق من در پاسداری از
مکتب اهل بیت علیهم السلام شد.

فهرست مطالب

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی ۱۵

مقدمه مؤلف ۱۹

فصل اول: ۲۵

کلیات و مبدأ پیدایش شیعه ۲۵

الف) کلیات: ۲۷

معنای لغوی و اصطلاحی شیعه ۲۸

مبدأ پیدایش شیعه ۳۰

نخستین شیعیان ۳۹

علل موضع گیری شیعه ۴۰

الف) اهل بیت علیهم السلام و مرجعیت دینی ۴۰

داستان مباحله ۵۰

ب) آیات و روایات درباره امامت و جانشینی اهل بیت علیهم السلام ۵۵

۱- حدیث «یوم الدار» ۵۶

۲- آیه «مودت» ۵۸

۳- آیه «ولایت» ۶۰

۴- آیه «اولی الامر» ۶۴

۵- حدیث «سفینه» ۷۰

۶- حدیث «ثقلین» ۷۱

۷- حدیث «منزلت» ۷۲

۸- آیه «تبلیغ» ۷۳

خلاصه واقعه غدیر ۷۳

فصل دوم ۸۵

افغانستان قبل از اسلام ۸۵

- ۱- افغانستان در عصر حجر ۸۷
- ۲- ساکنین اولیه افغانستان ۸۹
- تمدن قبل از آریا ۹۱
- هجوم آریایی‌ها ۹۳
- اساطیری‌ها ۹۴
- هخامنشیان ۹۵
- یونانیان ۹۵
- موریا ۹۶
- کوشانیان ۹۷
- یفتلی‌ها ۹۷
- ترک‌ها ۹۹

فصل سوم ۱۰۳

افغانستان بعد از پیدایش اسلام ۱۰۳

- افغانستان مقارن با ظهور اسلام ۱۰۵
- نحوه ورود آیین شیعه به افغانستان ۱۰۹
- الف) ورود تشیع در دوره صفویان ۱۱۴
- ب) همزمانی ورود اسلام و تشیع به هزاره‌جات ۱۱۶
- ج) اسلام آوردن و پذیرش تشیع در دوران حکومت ایلخانان ۱۱۸
- جمع بین سه نظریه ۱۲۱
- وجه تسمیه هزاره‌ها ۱۲۵
- هزاره‌ها بومی‌ترین مردم خراسان خاوری ۱۲۶
- خراسان و نقش آن در ماندگاری تشیع ۱۳۲
- هزاره‌ها و نقش آنان در توسعه و ماندگاری تشیع ۱۳۴



۱۴۰ جمع‌بندی مطالب

۱۴۳ فصل چهارم:

۱۴۳ جمعیت افغانستان

۱۴۵ جمعیت

۱۵۰ هزاره‌ها (شیعه‌ها)

۱۵۲ تاجیک‌ها

۱۵۳ پشتون‌ها

۱۵۴ ازبک و ترکمن

۱۵۵ سادات

۱۵۵ قزلباش‌ها

۱۵۶ هندوها

۱۵۶ نورستانی‌ها

۱۵۷ بلوچ‌ها

۱۵۷ عرب‌ها

۱۵۷ حبشی‌ها

۱۵۷ کشمیری‌ها

۱۵۷ مغول جغتای

۱۵۸ کیانی‌ها

۱۵۹ فصل پنجم

۱۵۹ جغرافیای افغانستان

۱۶۱ جغرافیای افغانستان

۱۶۴ جغرافیای تشیع

۱۶۴ فرقه‌های تشیع

۱۶۴	۱- شیعه اثنی عشری (امامیه).....
۱۶۶	۲- شیعه زیدیه.....
۱۶۷	۳- شیعه اسماعیلیه.....
۱۶۸	تشیع در هزاره جات.....
۱۶۹	تشیع در کابل.....
۱۷۱	تشیع در بدخشان.....
۱۷۲	تشیع در سیستان.....
۱۷۶	تشیع در قندهار.....
۱۷۸	تشیع در فراه و نیمروز.....
۱۷۸	تشیع در بغلان.....
۱۷۸	تشیع در بلخ.....
۱۸۴	تشیع در هرات.....
۱۸۷	تشیع در جوزجان.....
۱۸۷	تشیع در سمنگان.....
۱۸۸	تشیع در فاریاب.....
۱۸۸	تشیع در قندوز.....
۱۸۸	تشیع در لوگر و پکتیا.....
۱۸۸	تشیع در هلمند.....

فصل ششم..... ۱۸۹

۱۸۹	مقاومت شیعیان در گذر تاریخ.....
۱۹۱	مقدمه.....
۱۹۲	مغولان و شیعیان.....
۱۹۳	امیر تیمورخان و شیعیان.....
۱۹۳	محمدخان شیبانی و مقاومت شیعیان.....



۱۹۶	تهاجم انگلیسی‌ها و مقاومت شیعیان
۱۹۸	احمدشاه درانی و شیعیان
۲۰۰	امیردوست محمد و شیعیان
۲۰۳	امیر شیرعلی خان و شیعیان
۲۰۳	۱- ایجاد ارتش منظم
۲۰۳	۲- تأسیس روزنامه
۲۰۴	۳- تشکیل دولت فراگیر
۲۰۴	۴- خدمات ملی
۲۰۴	۵- ترویج زبان پشتو
۲۰۵	عبدالرحمن خان و دفاع شیعیان
۲۱۱	به آتش کشیدن هزاره جات
۲۱۱	اسرای هزاره در بازارهای افغانستان
۲۱۸	مسئله مهاجرت
۲۱۸	مهاجرت شیعیان به خارج
۲۲۱	مهاجرت تدریجی شیعیان به شهرها
۲۲۲	حبیب الله خان و شیعیان
۲۲۴	امان الله خان و شیعیان
۲۲۷	حکومت بچه سقا و شیعیان
۲۲۸	محمد نادرشاه و شیعیان
۲۳۰	برخورد نادرشاه با شیعیان
۲۳۰	جمع‌بندی
۲۳۱	محمدظاهرشاه و شیعیان
۲۳۴	جمع‌بندی
۲۳۷	داودخان و شیعیان

شیعیان ۲۴۴

فصل هفتم ۲۴۷

روی کار آمدن کمونیست‌ها و عکس العمل شیعیان ۲۴۷

نورمحمد تره‌کی و شیعیان ۲۴۹

حفیظ الله امین و شیعیان ۲۵۱

حمله شوروی به افغانستان ۲۵۴

سقوط حفیظ الله امین و روی کار آمدن کارمل ۲۵۶

داکتر نجیب و شیعیان ۲۵۷

علل حمله شوروی به افغانستان ۲۵۸

۱- شورش سراسری افغانستان و تضعیف رژیم کمونیستی ۲۵۸

۲- پیروزی انقلاب اسلامی ایران ۲۵۹

۳- رسیدن به آبهای گرم جنوب ۲۵۹

۴- دفاع از ایدئولوژی مارکسیسم ۲۵۹

۵- حفظ مرزهای شوروی ۲۶۰

آغاز اولین قیام مسلحانه در افغانستان ۲۶۰

قیام شیعیان علیه دولت ۲۶۳

قیام شیعیان در مناطق مرکزی ۲۶۵

علل خروج نظامی شوروی از افغانستان ۲۷۰

سقوط رژیم نجیب الله ۲۷۱

دولت مجاهدین و سهم شیعیان ۲۷۵

جنگ احزاب در کابل ۲۷۶

طالبان و شیعیان ۲۷۸

اسامه بن لادن رهبر حزب القاعده ۲۸۳

برخی اقدامات طالبان ۲۸۶



۲۸۹	فصل هشتم
۲۸۹	دولت اسلامی و شیعیان
۲۹۱	اجلاس بُن و شیعیان
۲۹۳	قانون اساسی و شیعیان
۲۹۹	مجالس قانون‌گذاری
۲۹۹	لویه جرگه
۳۰۰	احزاب
۳۰۰	(الف) اتحاد هفتگانه
۳۰۱	(ب) احزاب شیعه
۳۰۲	سازمان نصر افغانستان
۳۰۲	پاسداران جهاد اسلامی افغانستان
۳۰۳	حرکت اسلامی افغانستان
۳۰۴	حزب الله افغانستان
۳۰۴	حزب اسلامی رعد افغانستان
۳۰۴	دعوت اسلامی افغانستان
۳۰۵	سازمان فلاح اسلامی افغانستان
۳۰۵	سازمان نیروی اسلامی افغانستان
۳۰۵	نهضت اسلامی افغانستان
۳۰۶	شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان
۳۰۷	جبهه آزادی بخش انقلاب اسلامی افغانستان
۳۰۸	ائتلاف چهارگانه
۳۰۸	شورای ائتلاف اسلامی افغانستان
۳۰۹	حزب وحدت اسلامی افغانستان
۳۱۱	احزاب غیر اسلامی
۳۱۱	۱- حزب دموکراتیک خلق افغانستان

- ۲- حزب وطن ۳۱۲
- ۳- ساما ۳۱۲
- ۴- شعله جاوید ۳۱۲
- ۵- ستم ملی ۳۱۳
- احزاب سیاسی و رهبران آن ۳۱۴

فصل نهم ۳۱۹

- جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام در افغانستان ۳۱۹
- جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام در افغانستان ۳۲۱
- الف) هجرت اهل بیت علیهم‌السلام به افغانستان ۳۲۱
- هجرت یحیی بن زید به بلخ ۳۲۲
- هجرت عبدالله به هرات ۳۲۲
- بارگاه امامزاده علی بن ابیطاب در بلخ ۳۲۳
- ب) راویان احادیث اهل بیت علیهم‌السلام در کابل ۳۲۳
- اعتقادات دینی شیعیان افغانستان ۳۲۵
- عزاداری برای اهل بیت علیهم‌السلام در افغانستان ۳۲۷
- جشن و اعیاد اسلامی در افغانستان ۳۲۹
- خاتمه ۳۳۳

فهرست منابع ۳۳۵

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

افغانستان با جمعیتی بالغ بر سی میلیون نفر، سرزمینی کوهستانی و بین کشورهای تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان از سمت شمال و از سمت شرق و جنوب با پاکستان و از سمت شمال شرقی به ابالت سینگ کیانگ چین و از طرف غرب با جمهوری اسلامی ایران همسایه است.

ساکنان افغانستان باقیمانده دو نژاد اصلی سفید و زرد هستند که نژاد سفید، پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، نورستانی‌ها و... هستند و نژاد زرد هم، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، قرقیزها، مغول‌ها و... هستند.

طبق قانون اساسی زبان رسمی آنان، زبان‌های فارسی (دری) و پشتون است. افغانستان کنونی از سال ۱۱۲۶ هجری خورشیدی از امپراطوری ایران جدا شد و توسط احمد شاه درانی یا یکی از سرداران نادرشاه افشار پایه‌گذاری گردید. واژه افغانستان به عنوان نام این کشور در سال ۱۳۰۲ هـ شمسی در قانون اساسی امان الله شاه به تصویب رسید.

حکومت از نوع پادشاهی بود تا سال ۱۳۵۲ که اولین رئیس جمهور آن داود خان تعیین گردید. در سال ۱۳۷۳ مجاهدین خودجوش ملی به سیطره کمونیست‌ها پایان دادند. طبق قانون اساسی جدید فعلی قوانین کشور بر مبنای اسلام اداره خواهد شد. اقتصاد کشور بیشتر به طریق کشاورزی و دامپروری است. آداب و رسوم مردم وابستگی کامل به فرهنگ اسلام دارد.

دین رسمی مردم ۹۹ درصد اسلام است که حدود ۳۵ درصد اختصاص به مکتب تشیع دارد و این مکتب در قانون اساسی افغانستان به رسمیت شناخته شده است. دانشمندان و عالمان بزرگ شیعی - که خود نیز در علوم عقلی و نقلی سرآمد بودند - با تحقیق و تبیین دقیق معارف انسان‌ساز و حیات‌بخش مکتب بزرگ اسلامی تشیع در ابعاد و زوایای مختلف فردی و اجتماعی به خصوص معرفی صحیح جانشینان برحق پیامبر ﷺ سهم عمده‌ای در گرایش ایرانیان به ویژه منطقه افغانستان کنونی به تشیع داشته‌اند.

هزاره‌ها و دیگر قبایل شیعه افغانستان که معارف اصیل اسلام را برترین معارف یافته بودند، به دنبال امامی بودند که امین خداوند در زمین، حجت الهی بر بندگان، دعوت کننده به دین خداوند با حکمت و موعظه حسنه و حجت بالغه باشد. لذا با آموزش دانشمندان و عالمانه شیعه آنان به خوبی دریافتند که اعلم در علم، افهم و افقه در دین، اقرب به خدا و رسول و افضل فرزندان از جنس بشری و اصلح برای اداره جامعه بشری تنها ائمه معصومین از اهل بیت پیامبر ﷺ هستند؛ آنان دریافتند که امامت اهل بیت ﷺ اصلی از اصول دین و رکنی از ارکان نظام الهی است و زمین هیچ‌گاه خالی از حجت و امام نخواهد بود.

مسلمانان جوای حقیقت به زیبایی دریافتند که امام؛ حافظ و نگهبان دین و شریعت و مبلغ آن است، امام آگاه‌ترین مردم به اسلام است، امام حجت بالغه الهی و استمرار دهنده حرکت انبیاء است.

قدرت امام به اذن خداوند و دارای کرامات و امور خارق العاده است که از بشر معمولی ساخته نیست.

ایرانیان قدیم و به طور اخص مسلمین مناطق افغان نیز مذهبی را می‌خواستند



که چنین رهبران و امامانی داشته باشد و البته چنین پیشوایانی جز در مکتب تشیع، یافت نمی‌شد.

بنابراین مطالعه، بررسی و تبیین حوادث و رویدادهای مهم تاریخی اسلام به ویژه در مسائل و موضوعات دین‌پژوهی بسیار حایز اهمیت است.

بررسی رویدادها و حوادث تاریخی، زنگار از چهره تاریخ می‌زداید، عرضه صحیح تاریخ گذشتگان، بیداری سازنده و راه درست را به آیندگان نشان می‌دهد. به دست آوردن نکات ناب تاریخی و نشان دادن حق و حقیقت در جلوه‌گاه تاریخ، وظیفه‌ای سترگ و باعظمت برای محقق و مورخ است. این وظیفه خطیر برعهده اسلام شناسان مورخ و آزادمنش است، تا بدون کمترین تبدیل و انحرافی، با سعه صدر و تتبع کامل و جامع به این مهم اقدام نمایند.

در این راستا استاد ارزشمند، اندیشمند توانا، حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج شیخ قربانعلی محقق «زید عزه الشریف» با همتی بلند و سعه صدر اقدام به تألیف کتاب ارزشمند ریشه‌های تاریخی تشیع در افغانستان نمودند که دارای تأثیرات مثبت و ارزش فراوانی است. کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الإسلام اجراً، ادام الله ظله و دامت افاضاته.

والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایة علی بن أبی طالب علیه السلام

فی اقطار العالم ورحمة الله وبرکاته

مسئول مجمع جهانی شیعه‌شناسی

انصاری بویراحمدی



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

مقدمه مؤلف

تاریخ صحیح، امین‌ترین منبع گویای تجربه‌های تلخ و شیرین امم گذشته و جوامع مختلف است، اگر از تاریخ بهره‌برداری دقیق شود گویا انسان در بین گذشتگان بوده و در ازای تاریخ، عمر خود را سپری کرده است.

تاریخ‌نگاری در اسلام پیشینه‌ای طولانی دارد، حوادث رویدادهای اسلامی، نگارش تواریخ متعددی را بدنبال داشته است. در این میان بررسی ریشه‌های تاریخی حوادث و رویدادها از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است به خصوص ریشه‌های تاریخی تشیع که مبانی اعتقادی آن برگرفته از قرآن کریم و سنت رسول الله ﷺ است.

این کتاب ریشه‌های تاریخی تشیع در افغانستان را مورد بررسی قرار داده است، موضوعی که از جذاب‌ترین مقوله‌های تحقیقی به شمار می‌آید، که تا این اواخر نه تنها برای مردم این کشور بلکه برای بسیاری از کشورهای جهان، مذهب شیعه و پیروان آن کمتر معرفی شده بود و با تلاش‌هایی که در سالهای اخیر بوسیله برخی از دانش‌پژوهان صورت گرفت، بخصوص بعد از برچود آمدن نظام مارکسیستی و در پی تجاوز ارتش سرخ شوروی و پیشگامی شیعیان افغانستان در انقلاب اسلامی بر ضد رژیم کمونیستی و نیروهای متجاوز اشغالگر باعث شد که نام و آوازه‌ی شیعیان افغانستان به گوش جهانیان برسد و دانش‌پژوهان را وادار کند که درباره‌ی تاریخ تشیع بیشتر تحقیق کنند.

ورود و پذیرش تشیع در افغانستان، فرایندی کند و طولانی دارد. عوامل متعددی در گرایش افغانها به تشیع مؤثر بوده است. یکی از عوامل اصلی پذیرش تشیع در این سرزمین به زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بر می‌گردد.

حضرت علی علیه السلام عهدنامه و پرچمی را برای رئیس غور فرستاد و او را به امامت آن کوهستان ابقاء نمود و دستور خواندن نماز را نیز برای اهالی غور نوشت و ارسال نمودند.

بعد از اینکه چنین هدایت و رفتاری از طرف حضرت علی علیه السلام به مناطق مرکزی صورت گرفت، محبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در قلب مردم غور و هزاره‌جات بوجود آمد و عقاید و تفکر شیعی تدریجاً در میان مردم آن منطقه گسترش یافت. شیعیان این خطه مظلومیت‌ها و ستم‌های فراوانی را در طول حیات پر افتخارش تحمل کرده است، استقامت و ایستادگی در برابر تهاجم و ناملایمات روزگار و کشتارهای خونین و فجیع، استبداد وحشیانه رژیم‌های گذشته و توطئه‌های تفرقه‌افکنانه دشمنان اسلام سبب شده است که با تمام فشارهایی که در طول تاریخ، علیه آنان اعمال شد باز توانسته‌اند پرچم تشیع را در قلب کشور افغانستان یعنی (هزاره جات) برافراشته نگاه دارند.

به گفته اقبال لاهوری آن دانشمند و متفکر بزرگ اسلامی، افغانستان قلب آسیا است و تسخیر آن مساوی با تسخیر تمام قاره آسیا است. او در این باره می‌گوید:

آسیا یک پیکر آب و گل است	کشور افغان در آن پیکر دل است
از فساد او فساد آسیا	در گشاد او گشاد آسیا
سرزمین کبک او شاهین مزاج	آهوانش گیرد از شیران خراج
در فضایش جره بازان تیزچنگ	لرزه بر تن از نهیب او پلنگ



همانطور که افغانستان قلب آسیا محسوب می‌شود، هزاره‌جات قلب افغانستان به حساب می‌آید. این سرزمین مرتفع و کوهستانی، این دژ تسخیر ناپذیر که تاکنون هیچ نیروی متجاوز اعم از داخلی و خارجی نتوانسته است قلب افغانستان (هزاره‌جات) را تسخیر نماید، مبارزات شیعیان مناطق مرکزی علیه استعمار انگلیس و نیروهای متجاوز و ملحد شوروی گواهی بر این حقیقت است که از دورترین زمانها، تا جایی که تاریخ به یاد دارد، شیعیان افغانستان همچون سدّ استوار و مستحکم در برابر تهاجمات نیروهای بیگانه بوده است که از دین، قرآن و مکتب تشیع دفاع کردند. شیعه اثنا عشری از نظر حقیقی و حقوقی ریشه و بنای موجودیت مذهب تشیع را در افغانستان رقم می‌زند.

در سراسر افغانستان شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام وجود دارد و همواره به کلام وحی و ائمه معصومین علیهم‌السلام که حجت خدا در روی زمین هستند، تمسک می‌جویند. همانطور که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این باره وصیت و تأکید نمودند: «ایها الناس ائنی تارک فیکم الفقلین کتاب الله و عترتی و اهل بیتی»^(۱) ده‌ها مورد از این قبیل حدیث در کتب و اسناد معتبر اسلامی وجود دارد که از آوردن آنها در این مجموعه معذوریم، فقط خواستم خاطر نشان سازم که شیعیان و پیروان عصمت و طهارت علیهم‌السلام در افغانستان، با تأسی به قرآن و روایات، در شناخت و پیروی از دین و مذهب، در مسیر ولایت و امامت تلاش نموده و همواره اهتمام ورزیده‌اند.

کتابی که در دست شماست با عنوان «بررسی ریشه‌های تاریخی تشیع در

(۱). مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۲.

افغانستان» چگونگی گرایش جامعه افغانستان به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را مورد پژوهش و تحقیق قرار داده است و علاوه بر ارائه مباحث نظری در مورد پذیرش تشیع سعی شده حقیقت موضوع را از لابه‌لای مستندات تاریخی در معرض دید خوانندگان محترم قرار دهد.

مطالب کتاب در نه فصل تنظیم شده است؛ که عبارتست از:

فصل اول: کلیات و مفهوم شناسی

فصل دوم: افغانستان قبل از اسلام

فصل سوم: افغانستان بعد از اسلام

فصل چهارم: جغرافیای افغانستان

فصل پنجم: جمعیت افغانستان

فصل ششم: مقاومت شیعیان در گذر تاریخ

فصل هفتم: روی کار آمدن کمونیستها و عکس العمل شیعیان

فصل هشتم: دولت اسلامی و شیعیان

فصل نهم: جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام در افغانستان

هدف نگارنده که در این کتاب بررسی تاریخ تشیع و عملکرد شیعیان از آغاز پیدایش تشیع در افغانستان تا روی کار آمدن دولت اسلامی به طور فشرده و گذرا می‌باشد، از خوانندگان محترم خواهشمندم، اگر نقص و عیبی در روند تحقیق مشاهده نمودند با دیده اغماض بنگرند، بدلیل اینکه تحقیق به طور تفصیلی در موضوع یاد شده سالها طول می‌کشد و ده‌ها کتاب خواهد شد که از توان اشخاصی مثل بنده خارج است.

به امید اینکه این اثر کوچک، گامی باشد در مسیر پیشرفت و تعالی فرهنگ و



تمدن اسلامی. ضمناً بر خود لازم می‌دانم که از همه عزیزانی که در تدوین این کتاب همکاری نموده‌اند، خصوصاً از حضرت حجه الاسلام و المسلمین انصاری بویراحمدی، مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی قم که راهنمایم بوده و جناب حاج حسین جعفری که در هزینه چاپ این کتاب همکاری نموده است تقدیر و تشکر نمایم.

والسلام علی من اتبع الهدی

قربانعلی محقق ارزگانی

جمادی الاول ۱۴۳۲ مطابق با ۲۸ فروردین ۱۳۹۰



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

فصل اول:

کلیات و مبدأ پیدایش شیعه

کلیات

تعریف لغوی و اصطلاحی شیعه

مبدأ پیدایش شیعه

چرا به مذهب شیعه مذهب جعفری می‌گویند؟

نخستین شیعیان

علل پیدایش شیعه

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

الف) کلیات:

یکی از مباحث مهم و اساسی در مطالعه تاریخ افغانستان، فرایند و چگونگی حضور تشیع در افغانستان است. با توجه به فتوحاتی که در دوره اسلامی صورت گرفت و مذهب پیروان خلفاء به عنوان کیش رسمی آن سرزمین بوده چه عاملی باعث شد که اقلیت از جامعه افغانستان از تسنن روی گردان شده و به تشیع و پیروی از مکتب اهل بیت علیهم السلام بگروند؟

مسئله دیگر در این مبحث مراحل تکامل و رشد تشیع در افغانستان است. در این کتاب سعی شده تا به سؤالات زیر پاسخ داده شود:

۱- تشیع از چه زمانی شکل گرفت؟

۲- عوامل پذیرش تشیع در افغانستان چه بوده است؟

۳- نقش حکومت صفویه در فرایند رشد بیشتر و نفوذ و حضور فعال تشیع در افغانستان چه بوده است؟

۴- عکس العمل شیعیان در برابر حکومت‌های جور چه بوده است؟

درباره سابقه تحقیق باید گفت که تاکنون کتاب‌های زیادی درباره‌ی تاریخ تشیع و یا تاریخ هزاره‌های افغانستان نوشته شده است. اما در هیچ کدام نگاهی همه جانبه و فراگیر به این موضوع صورت نگرفته است بدلیل اینکه هرکدام تاریخ تشیع را از یک زاویه بررسی نموده‌اند. تحقیق حاضر به دلیل نگاه خاص به عوامل و سیر تدریجی نفوذ تشیع در افغانستان و بررسی عملکرد شیعیان در

دوران حکومت‌های گذشته بدون توجه به مباحث دیگر می‌تواند مفید واقع شود.

معنای لغوی و اصطلاحی شیعه:

شیعه در لغت به معنای پیرو، یاور و موافقت و هماهنگی دو فرد یا دو گروه در عقیده یا عمل آمده است.

«ابن منظور» پس از نقل و بررسی اقوال مختلف اهل لغت و با استفاده از دیدگاه‌های اهل لغت چون ازهری، فرا، زجاج، و دیگر لغت‌شناسان مشهور عرب می‌نویسد:

«شیعه به پیروان و انصار کسی گفته می‌شود و برای مفرد و تثنیه و جمع به صیغه واحد به کار می‌رود. در کلمه شیعه مذکر و مؤنث تفاوتی ندارد.»^(۱)

این واژه به معنای لغوی آن در قرآن کریم به کار رفته است از جمله:

«فَاسْتَفَاتَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ»؛

آنکه از پیروان او بود از وی در برابر دشمن تقاضای کمک نمود»^(۲)

«وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لَأَبْرَاهِيمَ، إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛

بی‌گمان ابراهیم از پیروان او بود، آنگاه که با قلبی سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد.»^(۳)

شیعه در اصطلاح عبارت است از پیروان علی بن ابیطالب علیه السلام یا کسانی که

(۱) ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۸.

(۲) قصص/۱۵.

(۳) صافات/۸۴-۸۳.

به خلافت بلافصل آن حضرت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معتقدند و نیز بر این باورند که موضوع جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله همانند نبوت از شئون الهی است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند، علی علیه السلام را بعد از خود به جانشینی خویش برگزید. (۱)

این تعریف بسیار دقیق است. زیرا شیعیان، خود معتقدند که دلیل پیروی ایشان از علی بن ابیطالب علیه السلام خواست پیامبر صلی الله علیه و آله است و نه تصمیم شخص ایشان در انتخاب رهبر. بر خلاف غیر شیعه که پنداشتند پیامبر صلی الله علیه و آله مسأله تعیین جانشین خود را به مردم واگذار کرده و پس از ارتحال ایشان از کسی پیروی کردند که در سقیفه انتخاب گشت. البته ابوبکر بن ابی قحافه، خلیفه نخست که خود این چنین در سقیفه انتخاب شده بود عقیده داشت که خود باید جانشینش را معین کند و خلیفه دوم نیز شورای شش نفره‌ای را با دستورالعمل کاملاً مشخص انتخاب کرد، تا از میان خود، فردی را به عنوان جانشین وی برگزیند و تنها خلیفه‌ای که بدون دستورالعمل برگزیده شد؛ علی بن ابیطالب علیه السلام بود که پس از قتل خلیفه سوم مردم او را مجبور ساختند تا خلافت را بپذیرد.

حسن بن موسی نویختی (م ۳۱۳ هـ ق) محقق مشهور شیعی، در کتاب فرق الشیعه می‌نویسد:

«شیعه گروه و جماعت علی بن ابیطالب علیه السلام هستند. آنها در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از آن شیعه خوانده می‌شدند و

(۱) شهرستانی، الفصل فی الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۹۵.

به عنوان پیروان علی علیه السلام و عقیده‌مندان به امامت او شناخته می‌شوند».

شیخ مفید (م ۴۱۳ هـ ق) یکی از برجسته‌ترین علماء روزگار گذشته، شیعه را کسانی می‌داند که از علی علیه السلام پیروی کرده و به جانشینی بی‌واسطه او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معتقد است. (۱)

و ایشان علت نامیده شدن شیعه به امامیه را این چنین می‌گوید: «این عنوان است برای کسانی که به ضرورت امامت و تداوم آن در همه اعصار و ضرورت نصب صریح امام و نیز عصمت و کمال وی قائل‌اند». (۲)

بنابراین مسلمان شیعه به کسانی گفته می‌شود که درباره وصایت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله این باورها را دارند:

الف) جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله منصبی الهی است.

ب) همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله توسط خداوند انتخاب شده بودند، جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام نیز باید توسط خداوند انتخاب شده و به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم معرفی گردد.

ج) جانشین بی‌واسطه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله علی علیه السلام بود.

مبدأ پیدایش شیعه

یکی از سؤالهایی که به طور طبیعی در ذهن هر انسان پژوهشگر خلق می‌شود این است که شیعه از چه زمانی آغاز گشت؟
درباره پیدایش این واژه بین مورخین و نویسندگان اختلاف نظر وجود دارد.

(۱) مفید، اوائل المقالات ص ۳۶.

(۲) همان، ص ۳۸.

علما و محققین با توجه به روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتب حدیثی شیعه و اهل تسنن و توجه به کتب مورخین شیعه به قدمت این کلمه و کاربرد آن در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله اعتقاد دارند چنان که مرحوم کاشف الغطاء می نویسد: از اخبار و تواریخ برمی آید که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عده قابل توجهی از صحابه جزء خواص حضرت علی علیه السلام و ملازم او بودند و آن حضرت را پیشوای خود به عنوان مبلغ پیامبر صلی الله علیه و آله و مفسر تعلیمات و احکام می دانستند و از همان زمان به نام شیعه شناخته شدند.^(۱)

شیخ محمدحسین مظفر معتقدند که: این نام با خود اسلام و از روز نخست بوده، روزی که نهال اسلام کاشته می شد.^(۲)

مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه معتقد است که: تشیع به هنگام وفات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در اعتراض به ماجرای سقیفه شکل گرفته است.^(۳)

اما کاربرد این اصطلاح از زمان خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رواج داشته است. اگرچه در آغاز مفهوم کلامی و عقیدتی نداشته است و تنها به یاران صمیمی و نزدیک حضرت علی علیه السلام اطلاق می شده است.

برخی دیگر مانند دکتر محمدجواد مشکور معتقد است که: این اصطلاح پس از جنگ صفین از روز خروج خوارج به وجود آمده و کسانی که با

(۱) کاشف الغطاء، اصل شیعه و اصولها، ترجمه علیرضا خسروان بی جا شرکت سهامی چاپ بی تا ص ۴۷.

(۲) محمدحسین مظفر، تاریخ شیعه، بیروت دارالزهراء، ۱۴۰۸ هـ ص ۱۸.

(۳) محمدحسین طباطبایی شیعه (مجموعه مذاکرات با هانری کوربن) قم انتشارات رسالت بی تا ص ۲۱.

حضرت علی علیه السلام پس از آن جنگ در دوستی استوار ماندند، شیعه خوانده شدند. (۱)، (۲).

گروهی دیگر مانند ابن ندیم و دیگران معتقدند که: شیعه لقبی است که حضرت علی علیه السلام هنگام خروجش برای جنگ با طلحه و زبیر به یاران خود داده است. (۳)

ابن حزم اندلسی آغاز پیدایش شیعه را سال ۳۵ هـ ق و به هنگام کشته شدن عثمان می‌داند. (۴) بعضی آن را از اختراعات فارسیان دانسته و می‌گویند: از آنجا که فارسیان حاضر به پذیرش تسلط عرب بر خود نبودند و برخی عقاید و آداب آنان را قبول نداشتند اقدام به تأسیس مذهب جدیدی به نام شیعه، در مقابل مذهب اعراب که اکثراً اهل تسنن بودند نمودند. (۵)

گروهی دیگر شیعه را ساخته و پرداخته فردی غیر مسلمان به نام «عبدالله بن

(۱) محمدجواد مشکور، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی تا قرن چهارم، تهران، انتشارات اشراقی ۱۳۶۲ ش ص ۴۰.

(۲) با توجه به روایات تشیع تا قبل از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت یک اعتقاد و بالقوه بوده است یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله با معرفی علی بن ابی طالب مصداق ولی و سرپرست بعد از خود را معرفی کرده بودند و با معرفی آن حضرت اعتقاد به ولایت و جانشینی آن حضرت در میان مسلمانان حقیقی بوجود آمد و بعد از وفات حضرت این ولایت در مرحله اجرا به صورت بالفعل در آمد و تشیع مصداق پیدا کرد. (محقق کتاب)

(۳) ابن ندیم الفهرست، قاهره العربی لنشر والتوزیع ۱۹۹۱م، ج ۱، ص ۳۶۴.

(۴) داود الهامی، سیر در تاریخ تشیع، بی جا انتشارات مکتب الاسلام ۱۳۷۵ به نقل از کتاب الفصل ج ۲ ص ۱۳۱.

(۵) شیخ جعفر، سبحانی، بحوث فی الملل والنحل، پنجم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، (بی تا)، ج ۶، ص ۱۱۹.

سبا» می‌داند که در اصل، یهودی و ساکن یمن بود و در زمان عثمان، اسلام را پذیرفته و به تأسیس شیعه و نشر آن اقدام نمود.^(۱)

در پاسخ این افراد باید گفت: کسانی که چنین نظریاتی را در مورد شیعه مطرح و منتشر می‌نمایند یا از تاریخ اسلام بی اطلاع و غافلند و یا نسبت به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و پیروان آن معاند و مغرض می‌باشند زیرا حقیقت آن است که پیدایش شیعه و تأسیس آن از همان آغاز بعثت پیامبر بزرگوار صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم همزمان با ظهور اسلام بنیان نهاده شد و پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم اولین کسی بود که بذر تشیع را بر دل‌های عاشق معارف الهی پاشید و سپس به آبیاری و رشد آن پرداخت به گونه‌ای که در اواخر حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و اندکی پس از وفات آن حضرت هرگاه واژه شیعه به تنهایی و بدون قرینه به کار می‌رفت همگان از آن معنای پیرو علی علیه‌السلام را می‌فهمیدند.

برای اثبات این امر و رد سخنان نادرست یاد شده به برخی روایات نبوی و اهل بیت علیهم‌السلام و نیز سخنان علمای اسلامی و غیر اسلامی در این باره اشاره می‌شود. جابر بن عبدالله انصاری در روایتی می‌گوید:

«كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم فَأَقْبَلَ عَلَيَّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام
فَقَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ
هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَنَزَلَتْ أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؛ فَكَانَ

أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ إِذَا أَقْبَلَ عَلَيَّ ﷺ قَالُوا: جَاءَ
خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»

در نزد پیامبر ﷺ بودیم که علی ﷺ وارد شد پیامبر رو به علی ﷺ کرده فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، این فرد و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند، سپس این آیه نازل شد: همانا بهترین انسانها کسانی اند که ایمان آورده عمل صالح انجام دادند، بعد از نزول این آیه اصحاب پیامبر هرگاه علی را می‌دیدند می‌گفتند بهترین انسانها آمده. (۱)

ابن عباس نیز در این باره می‌گوید:

«لَمَّا نَزَلَتْ: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ.» قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَلِيِّ: «هُوَ
أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيَّينَ»

«هنگامی که آیه «همانا بهترین انسانها کسانی‌اند که ایمان آورده عمل صالح انجام دادند» نازل شد پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود: مقصود این آیه تو و شیعیان توست که در روز قیامت، راضی و مرضی خداوند هستی. (۲)

ام سلمه یکی از همسران پیامبر ﷺ در روایتی نقل می‌کند:

«كَانَتْ لَيْلَتِي وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدِي فَأَتَتْهُ فَاطِمَةُ
فَتَبِعَهَا عَلِيٌّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا) فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَا عَلِيُّ
أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ فِي الْجَنَّةِ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ فِي الْجَنَّةِ؛

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹، فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۷۷.

(۲) همان، مجمع الزوائد ج ۱۰ ص ۲۱.



شبی نوبت خانه من بود و پیامبر ﷺ نزد من بود که فاطمه و سپس علی علیه السلام به خانه من آمدند، سپس پیامبر ﷺ فرمود: یا علی، تو و یارانت در بهشت هستید، تو و شیعیانت در بهشت
(۱)
هستید»

روایات فوق بخشی از دهها و بلکه صدها روایتی است که از پیامبر اکرم ﷺ، اصحاب آن حضرت و اهل بیت علیهم السلام درباره شیعیان علی نقل شده است (۲) و

(۱) بحوث فی الملل و النحل ج ۶ ص ۱۰۶.

(۲) در کتب اهل تسنن روایات با تعابیر مختلف بیان شده که خصوصاً کتب تفسیری و روانی آنها ذیل آیه شریفه ﴿ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البریه﴾ (سوره بینه آیه ۷) و ذیل آیه ۱۹۵ سوره آل عمران، روایات با تعابیر مختلف بیان شده که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند «یا علی هم انت و شیعتک» و نیز در روایات دیگر آمده است: «یا علی انت و شیعتک فی الجنة» و «ان هذه شیعتهم لهم الفائزون يوم القيامة» که به بعضی از مصادر آن اشاره می‌کنیم:

تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۲، ص ۲۸۴، (ح ۶۷۳۱ - عصام بن الحکم بن عیسی)؛ المعجم الکبیر، الطبرانی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۹۴۸ (عبیدالله بن ابی رافع عن ابيه)؛ المعجم الأوسط، طبرانی، ج ۷، ص ۳۴۳؛ و ج ۴، ص ۱۸۷، نظم الدرر السمطین، زرندی حنفی، مناقب الامام امیرالمؤمنین، ص ۹۳؛ شواهد التنزیل، ذیل آیه شریفه ۱۹۵ سوره آل عمران ج ۱ ص ۱۷۸؛ و ج ۲ ص ۱۴۶ ذیل آیه سوره بینه ح ۱۱۲۵ تا ۱۱۴۰؛ جامع البیان، ابن جریر طبری، ج ۳، ص ۳۳۵ ذیل آیه خیر البریه؛ المحرر الوجیز؛ ابن عطیه، ذیل آیه ۷ سوره بینه، ج ۵، ص ۵۰۸؛ الدر المثور، سیوطی، ذیل آیه شریفه ۷ سوره بینه ج ۶ ص ۳۷۹؛ فتح الغدیر، شوکانی، ج ۵ ص ۴۷۷ ذیل آیه ۷ سوره بینه؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۲۲؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، و ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، ابی بکر احمد بن موسی ابن مردویه اصفهانی، و ص ۶۳، فصل الثالث، ح ۳۲ و ص ۱۸۷، الفصل الثامن عشر، ح ۲۵۵، ص ۳۴۷؛ ذیل آیه ۷ سوره بینه ح ۵۷۸؛ ۵۸۱، المناقب، خوارزمی، الفصل التاسع، ص ۱۱۳، ح ۱۲۳ و الفصل السابع عشر، ص ۲۶۶، ح ۲۴۷ و الفصل التاسع عشر ص ۳۱۷ ح ۳۱۸ و ۳۲۳ و ۳۲۹، الفصل الحادی و العشرون ص ۳۵۶، ح ۳۶۷ و... (محقق)

همچنین از مورخان و دیگر عالمان اهل تسنن اقوال متعددی نقل شده که نشان دهنده پیدایش شیعه در عهد پیامبر اکرم ﷺ و یا عصری نزدیک به عصر آن حضرت بوده است از جمله:

۱- مسعودی در مورد حوادث پس از رحلت پیامبر ﷺ می‌نویسد:

«هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی علیه السلام با گروهی از

(۱)

شیعیانش در منزل او اجتماع کرده بودند».

۲- دکتر صبحی صالح نیز در این باره می‌نویسد: «در میان صحابه، حتی در عصر پیامبر ﷺ برای علی علیه السلام پیروان و شیعیانی بوده‌است که از آن جمله می‌توان از ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، جابر بن عبدالله، ابی بن کعب، ابوطقیل عامر بن واثله، عباس بن عبدالمطلب و فرزندان، عمار یاسر و ابو ایوب انصاری نام برد.» (۲)

۳- نوبختی از علمای قرن سوم هجری، در کتاب «فرق الشیعه» می‌نویسد:

«اولین گروهی که در اسلام و در زمان پیامبر ﷺ شکل گرفت

گروه علی علیه السلام بود که به شیعه نامگذاری شده بود و کسانی

چون: مقداد، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، و عمار یاسر به

(۳)

عنوان شیعه علی علیه السلام شناخته می‌شدند».

در مورد فارسی بودن مبدأ تشیع نیز شیخ «ابوزهره» از دیگر علمای اهل تسنن می‌نویسد: «فارسیان به دست اعراب شیعه شدند، نه اینکه مخلوق فارسیان باشد».

(۱) همان.

(۲) شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات، علی اصغر رضوانی، اول، تهران نشر مشعر، ۱۳۸۲ ق.

(۳) نوبختی، فرق الشیعه، به کوشش محمدجواد مشکور، تهران وزارت فرهنگ و آموزش عالی (بی تا).



سپس اضافه می‌کند «بسیاری از علمای اسلام که شیعه بودند به سبب حفظ عقایدشان و از ترس حکام اموی و عباسی به فارس، خراسان و شهرهای ایران فرار نمودند و بر اثر ورود این افراد، مذهب شیعه در این مناطق رواج و گسترش عظیمی یافت.^(۱)

«ادم متز» یکی از شرق‌شناسان اروپایی، در این باره می‌گوید:

«آن چنان که بعضی معتقدند این گونه نیست که پدید آمدن شیعه، عکس العملی از جانب ایرانیان در مقابل اسلام بوده بلکه تمام جزیره العرب به جز شهرهای بزرگ آن مانند مکه، تهامه و صنعاء، شیعه بوده‌اند و در برخی از شهرها مانند عمان، هجر، و صعده نیز شیعیان در اکثریت بوده‌اند، و برعکس مردم تمام شهرهای ایران به جز قم سنی مذهب بوده‌اند و حتی اهالی اصفهان در مورد معاویه غلو نموده و برخی از آنها معتقد بودند که او پیامبری مرسل از جانب خداوند بوده است.»^(۲)

و با توجه به روایات و اقوال پیش گفته و روایات فراوان دیگری که در این باره بیان شده است روشن می‌گردد که پیدایش تشیع همزمان و همراه با ظهور و پیدایش اسلام بوده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود مؤسس و پدید آورنده فکر تشیع و سوق دادن مردم به پیروی از علی علیه السلام و اولاد علی علیه السلام بوده است. بنابراین این ادعا که شیعه فرقه‌ای است که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بنیان گذاری شده جزء خرافات و سخنان باطل و بی اساسی است که تاریخ، روایات و گفته‌های علمای شیعه و علمای منصف اهل تسنن بر رد آن گواهی می‌دهد.

چرا به مذهب شیعه، مذهب جعفری می‌گویند؟

اما اینکه چرا به مذهب شیعه مذهب جعفری می‌گویند؟ و آیا این خود دلیل

(۱) بحوث فی الملل و النحل ج ۶ ص ۱۴۴.

(۲) فرق الشیعه صص ۱۴۳ و ۱۴۴.

بر این نیست که فرقه شیعه به وسیله امام جعفرالصادق علیه السلام تأسیس گردیده و آن حضرت بنیان گذار این مذهب بوده است؟
در پاسخ باید گفت: خیر! نامگذاری مذهب شیعه به مذهب جعفری دو علت می‌تواند داشته باشد:

۱- این که فرقه‌های اصلی اهل تسنن یعنی مالکیه، شافعیه، حنبلیه و حنفیه در عصر و دوره امام صادق علیه السلام بنیان گذاری و رسمیت یافت و مذهب و گروه دیگری که در این زمان در مقابل مذاهب چهارگانه اهل تسنن وجود داشت مذهب شیعه بود و چون رهبر و امام شیعیان در این عصر امام جعفرالصادق علیه السلام بود، پیروان آن حضرت را به پیروان جعفر بن محمد و مذهب شیعه را با نام مذهب جعفریه می‌شناختند و این نام از همان زمان بر روی شیعیان نهاده و سپس معروف شد.

۲- این که رواج و گسترش مذهب شیعه و علوم اهل بیت علیهم السلام به وسیله امام صادق علیه السلام بود زیرا زمان امامت آن حضرت دوران افول حکومت بنی امیه و طلوع حکومت بنی عباس بود و عصری بود که امویان برای باقی ماندن بر قدرت و عباسیان برای به دست گرفتن قدرت با هم نزاع و کشمکش داشتند. این نزاع و درگیری‌ها باعث شد که حکومت وقت از اهل بیت علیهم السلام که همیشه آنان را سدی در مقابل حکومت و خواسته‌های باطل خود می‌شمردند و آنان را در معرض انواع فشارها و آزارها قرار می‌دادند غافل شود و امام صادق علیه السلام از این فرصت استفاده کردند به ترویج و نشر علوم و معارف الهی پرداختند و حدود چهار هزار شاگرد و یا به نقل یکی از علما چهار هزار راوی تربیت کردند. این کار موجب گسترش بیشتر تشیع و نشر معارف دین از سوی آن حضرت گردید. بر این



اساس بسیاری از احادیثی که در کتب روای شیعه از اهل بیت علیهم السلام نقل شده به امام صادق علیه السلام منتهی می شود.

نخستین شیعیان:

یکی از مسائل مسلم این است که تشیع، ابتدا در حجاز و در میان اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز گشت و با رجوع به کتاب های تاریخ و تراجم (شرح احوال) روشن می گردد که در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و از خاندان بنی هاشم (یعنی فرزندان هاشم جد پدر بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله) این افراد چهره های سرشناس شیعه بودند: عبدالله بن عباس، فضل بن عباس، عبیدالله بن عباس، قثم بن عباس، عبدالرحمن بن عباس، تمام بن عباس، عقیل بن ابی طالب، ابوسفیان بن حرث بن عبدالمطلب، نوفل بن حرث، عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، عون بن جعفر، محمد بن جعفر، ربیع بن حرث بن عبدالمطلب، طفیل بن حرث، المغیره بن نوفل بن حارث، عبدالله بن حرث بن نوفل، عبدالله بن ابی سفیان بن حرث، عباس بن ربیع بن حرث، عباس بن عتب بن ابی لهب، عبدالمطلب بن ربیع بن حرث و جعفر بن ابی سفیان بن حرث.

در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و از غیر خاندان بنی هاشم، این اشخاص شیعه بودند: سلمان، مقداد، ابوذر، عمار بن یاسر، خذیفة بن یمان، حزیمة بن ثابت، ابویوب انصاری، ابوهیثم مالک بن تیهان، ابی بن کعب، قیس بن سعد بن عباده، عدی بن حاتم، عبادة بن صامت، بلال حبشی، ابورافع، هاشم بن عتب، عثمان بن حنیف، سهل بن حنیف، کلیم بن جبلة عبدی، خالد بن عاص، ابن الحصیب الاسلمی، هند بن ابی هالة التمیمی، جعدة بن هبيرة حجر بن عدی کندی، عمرو بن

حمق خزاعی، جابر بن عبدالله انصاری، محمد بن ابی بکر (فرزند خلیفه نخست)، ابان بن سعید بن عاص و زید بن صوحان زیدی.^(۱)

علل موضع‌گیری شیعه:

دلائل فراوان باعث شد که شیعه، هم در زمان رسول خدا ﷺ و هم بعد از وفات آن حضرت، خود را از پیروان حضرت علی علیه السلام و فرزندان او بداند که در این نوشته به چند دلیل اشاره می‌شود:

الف) اهل بیت علیهم السلام و مرجعیت دینی:

یکی از مسائل مسلم این است که هر قوم و ملتی در هر زمانی که زندگی کنند به رهبران و پیشوایان الهی نیازمند است تا با راهنمایی آنان حق را از باطل بشناسد و از انحراف و سقوط نجات پیدا کند و یکی از اهداف انبیاء کرام هدایت و راهنمایی بشر بوده است و چون مدت حیات و رسالت هر یک از پیامبران محدود بود و آنان بر اساس سنت الهی نمی‌توانستند برای همیشه در میان مردم حضور داشته باشند، احتیاج به جانشینان لایق داشتند تا مردم را هدایت و راهنمایی نمایند.

بنابراین پس از وفات رسول اکرم ﷺ، مسلمانان به جانشینان و رهبرانی نیاز

(۱) بحوث فی الملل والنحل ج ۶ ص ۱۰۹، تألیف جعفر بن سبحانی، سید علی مدنی (م ۱۱۲۰ هـ ق) در کتاب الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه الامامیه نام ۹ نفر از اصحاب پیامبر را که شیعه بودند ذکر می‌کند: سید عبدالحسین شرف الدین (م ۱۳۷۷ هـ ق) در کتاب الفصول المهمه فی تألیف الامه، نام بیش از دویست نفر از اصحاب که شیعه بودند به ترتیب حروف الفبا ذکر می‌کند به نقل از شیعه‌شناسی مقدماتی محمدعلی شمالی.



داشته و دارند تا راه آن حضرت را ادامه داده و صراط مستقیم الهی آن بزرگوار را در امور دنیایی و آخرتی ادامه دهند.

در این مورد اگر خصوصیات و ویژگی‌های اصحاب پیامبر ﷺ و سوابق و فضائل آنان در اسلام را بررسی کنیم مشاهده می‌کنیم که امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فرزندان معصومش علیه السلام از همه مسلمانان به نبی اکرم ﷺ نزدیکتر بوده از تمام جهات بر دیگران برتری دارند.

آنان از چنان جایگاه و مرتبه‌ای برخوردارند که نه تنها دیگران را نمی‌توان با آنان برابر دانست بلکه هرگز قابل مقایسه با آنان نیستند که اگر بخواهیم همه ویژگی‌هایی را که خداوند متعال در وجود این خاندان به ودیعه نهاده است برشماریم و سوابق و فضایل آنان را در اسلام ذکر نماییم مسلماً از عهده ما و این نوشتار خارج خواهد بود. لیکن برای نمونه به چند مورد از ویژگی‌ها و فضایل اهل بیت علیه السلام اشاره می‌شود.

۱- «... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً...»^(۱)

«خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را تنها از شما اهل بیت دور نماید و کاملاً شما را پاک سازد».

این آیه بر طهارت و عصمت کسانی دلالت دارد که آیه در مورد آنان نازل شده است، اما این که مقصود آیه چه کسانی‌اند؟ مفسران شیعه و اهل تسنن دو قول را مطرح کرده‌اند.

قول اول: که مفسران و محدثان شیعه و بیشتر مفسران محدثان اهل تسنن آن را بیان داشته‌اند این است که این آیه در مورد امام علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام نازل شده است. در این مورد به چند روایت که از طریق اهل تسنن نقل شده است اشاره می‌شود: «ام سلمه» همسر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده است: روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خانه خود بود که فاطمه علیها‌السلام پارچه حریری را نزد حضرت آورد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: همسر و دو فرزندت حسن و حسین را بیاور. حضرت فاطمه آنها را به خانه پیامبر آورد، سپس آنان با یکدیگر غذا خوردند، بعد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عبايي بر آنها افکند و گفت:

«اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ عِثْرَتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ

الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»

خداوندا اینان خاندان من هستند پلیدی را از آنان دور کن و از هر آلودگی پاکشان گردان.

پس از این سخن آیه «انما يريد الله...» نازل شد. ام سلمه گوید: من گفتم: آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا؟ حضرت فرمود: تو بر خیر و نیکی هستی اما از ما نیستی. (۱)

(۱) مسند احمد ج ۶ ص ۲۹۲، سنن الترمذی، ج ۵ ص ۳۲۸.

این روایت با الفاظ متفاوت در کتب اهل تسنن آمده است و دلالت دارد به اینکه اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که مورد شمول این آیه است فقط شامل حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام هستند و این آیه در شأن و منزلت ایشان نازل گردیده است:

صحیح مسلم - مسلم النیسابوری - ج ۷ - ص ۱۳۰؛ سنن الترمذی - الترمذی - ج ۵ - ص ۳۰ - ۳۱
ج ۳۲۵۸ و ص ۳۱ ج ۳۲۵۹ و ص ۳۲۸ ج ۳۸۷۵؛ مسند احمد - الإمام احمد بن حنبل - ج ۱ - ص



پیامبر اکرم ﷺ به مدت شش ماه پس از نزول آیه فوق، هنگامی که برای نماز صبح از جلوی خانه حضرت فاطمه علیها السلام می گذشت با صدای بلند می فرمود:

«الصلوة يا اهل البيت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

۳۳۰ - ۳۳۱ ج ۳ - ص ۲۵۹ و ص ۲۸۵ و ج ۴ - ص ۱۰۷ و ج ۶ - ص ۲۹۲ ؛ المستدرک -
الحاکم النیسابوری - ج ۲ - ص ۴۱۶ و ج ۳ - ص ۱۳۲ - ۱۳۴ و ص ۱۴۶ - ۱۴۸ (ومن مناقب
أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله) و ص ۱۵۸ ؛ السنن الكبرى - البيهقي - ج ۲ - ص ۱۵۰ و
۱۵۲ ؛ مسند أبي داود الطيالسي - سليمان بن داود الطيالسي - ص ۲۷۴ ؛ المصنف - ابن أبي شيبة
الكوفي - ج ۷ - ص ۵۰۱ ح ۳۹ و ص ۵۲۷ ح ۴ ؛ مسند ابن راهويه - إسحاق بن راهويه - ج ۳ -
ص ۶۷۸ ح (۷۲۸ - ۱۲۷۱) ؛ منتخب مسند عبد بن حميد - عبد بن حميد بن نصر الكشي - ص
۱۷۳ ح ۴۷۵ و ۳۶۷ - ۳۶۸ ح ۱۲۲۳ ؛ الأحاد والمثاني - الضحاک - ج ۵ - ص ۳۶۰ ح ۲۹۵۳ ؛
خصائص أمير المؤمنين (ع) - النسائي - ص ۴۸ - ۴۹ ؛ مسند أبي يعلى - أبو يعلى الموصلي - ج
۷ - ص ۵۹ - ۶۰ ح ۳۹۷۸ و ۳۹۷۹ ؛ صحيح ابن حبان - ابن حبان - ج ۱۵ - ص ۴۳۲ - ۴۳۳ ؛
المعجم الأوسط - الطبراني - ج ۳ - ص ۱۶۵ - ۱۶۶ و ۳۸۰ و ج ۴ - ص ۱۳۴ و ج ۸ - ص ۱۱۱
- ۱۱۲ ؛ المعجم الصغير - الطبراني - ج ۱ - ص ۱۳۴ - ۱۳۵ ؛ المعجم الكبير - الطبراني - ج ۳ -
ص ۵۲ - ۵۳ ح ۲۶۶۲ و ص ۵۳ ح ۲۶۶۳ و ص ۵۳ - ۵۶ ح ۲۶۶۴ و ۲۶۶۵ و ۲۶۶۶ و ۲۶۶۷ و
۲۶۶۸ و ۲۶۶۹ و ۲۶۷۰ و ۲۶۷۱ و ۲۶۷۲ و ۲۶۷۳ و ج ۹ - ص ۲۵ - ۲۶ و ج ۱۲ - ص ۷۷ - ۷۸
و ج ۲۲ - ص ۶۶ و ص ۲۰۰ و ۴۰۲ و ج ۲۳ - ۲۴۹ و ۲۸۵ - ۲۸۶ و ۳۲۷ و ۳۳۳ و ۳۳۷ (حبيب
بن أبي ثابت عن شهر) و ص ۳۵۷ (أم حبيبة بنت جالس عن أم سلمه) ؛ الاستيعاب - ابن عبد البر -
ج ۳ - ص ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰ و ج ۴ - ص ۱۵۴۲ ح ۲۶۹۱ و ج ۴ - ص ۱۶۳۳ ح ۲۹۲۰ ؛ شرح نهج
البلاغه - ابن أبي الحديد - ج ۱۶ - ص ۲۲ ؛ نظم درر السمطين - الزرندي الحنفي - ص ۲۳۸ -
۲۳۹ ذکر قوله تعالى : إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ ؛ تخريج الأحاديث والآثار -
الزيلعي - ج ۱ - ص ۱۸۸ - ۱۸۹ ح ۱۹۴ ؛ كنز العمال - المتقي الهندي - ج ۱۳ - ص ۶۰۲ -
۶۰۳ ح ۳۷۵۴۳ و ۳۷۵۴۴ و ص ۶۴۶ ح ۳۷۶۳۲ (مسند أنس) و ص ۶۴۶ ح ۳۷۶۳۳ ؛ مجمع الزوائد
- الهيثمي - ج ۷ - ص ۹۱ (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) و ج ۹ - ص ۱۱۹ - ۱۲۰ (باب
جامع في مناقبه رضي الله عنه) و ص ۱۶۶ - ۱۶۹ و ۱۷۲ (محقق)



الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

وقت نماز است ای اهل بیت! خداوند می‌خواهد

پلیدی را از شما دور کند و شما را پاک

سازد.^(۱)

قول دوم:

که عده‌ای از اهل تسنن آن را نقل کرده‌اند این است که این آیه در مورد
همسران پیامبر ﷺ نازل شده است.^(۲)

(۱) مسند احمد ج ۳ ص ۲۵۹ و ۲۸۵، سنن الترمذی، ج ۵ ص ۳۱، ح ۳۲۵۹؛ سورة الاحزاب.
- المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۸؛ المعجم الأوسط، طبرانی، ج ۸، ص ۱۱۲؛ المعجم
الكبير، طبرانی، ج ۳، ص ۵۲ (باب بقیة اخبار الحسن بن علی رضی الله عنها)؛ و ج ۲۲، ص ۲۰۰
(هلال بن الحارث ابو الحمراء) و ص ۴۰۲، من مناقب فاطمة؛ الاستيعاب، ابن عبد البر، ج ۴، ص
۱۵۴۲، ح ۲۶۹۱، ح ۲۶۷۱، ۲۶۷۳، و ص ۱۶۳۳، ح ۲۹۲۰؛ تحفة الاحوذی، مبارکفوری، ج ۹، ص
۴۹ سورة احزاب؛ مسند ابی داود الطیالسی، ص ۲۷۴ (علی بن زید بن جدعان عن أنس)، المصنف،
ابن ابی شیبہ الکوفی، ج ۷، ص ۵۲۷، ح ۴، باب ما ذکر فی فضل فاطمة رضی الله عنها؛ منتخب
مسند عبد بن حمید، ص ۱۷۳، ابو الحمراء مولى النبی، ص ۳۶۸، ح ۱۲۲۳ (مسند أنس بن مالک)؛
مسند ابی یعلی، ابو یعلی موصلی، ج ۷، ص ۶۰، ح ۳۹۷۸ و ۳۹۷۹؛ کنز العمال، متقی هندی، ج
۱۳، ص ۶۴۶، ح ۳۷۶۳۲، (فضائل اهل البيت)؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۲ ص ۱۸ ح
۶۳۷ تا ۶۴۴، و ص ۸۳ ح ۶۹۴ تا ۷۰۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۱، ذیل آیه تطهیر؛ الدرر
المشور، سیوطی، ج ۵، ص ۱۹۹، ذیل آیه تطهیر؛ فتح القدیر، شوکانی، ج ۴، ص ۲۸۰، مناقب علی
بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علی، ص ۳۰۴، ح ۴۸۶ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲، سورة
الاحزاب؛ مناقب علی، ص ۲۷۸، سورة طه، ذیل آیه ۱۳۲، ح ۴۳۴، البداية والنهاية، ابن کثیر، ج ۸
ص ۲۲۴، (شیء من فضائله) (حسین علیّه السلام). (محقق کتاب)

(۲) جامع البیان ج ۲۲ ص ۱۳؛ التفسیر القرآن العظیم ج ۳ ص ۴۹۱.



این نظریه از دیدگاه دانشمندان شیعه و روایاتی که از رسول اکرم ﷺ در کتب شیعه و اهل تسنن آمد رد شده است، زیرا اگر به خود آیه و جملات قبل و بعد از آن دقت کنیم باطل بودن این نظریه ثابت می‌شود، احتیاج به دلیل دیگری در رد آن نیست بدلیل اینکه جملات قبل و بعد در مورد زنان پیامبر ﷺ است آیا ضمیر جمع مؤنث آمده است؟ آیه قبل چنین است:

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ»^(۱)

آیه بعد

«وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ»^(۲)

وقتی به آیه تطهیر می‌رسد همه ضمیرها جمع مذکر می‌آید که مخصوص مردان و یا مردان و زنان با هم می‌باشد. بنابراین اگر مقصود از این آیه زنان پیامبر ﷺ بود مانند آیات قبل و بعد آن با ضمیر جمع مؤنث که در مورد زنان به کار می‌رود آورده می‌شد.^۳

(۱) احزاب/۳۳.

(۲) همان، ۳۴.

(۳) به چند نکته درباره آیه ی تطهیر اشاره می‌کنیم.

نکته ۱. به دلیل «إِنَّمَا» در آیه (که دلالت بر انحصار می‌کند) خداوند اراده کرده است هرگونه پلیدی چه ظاهری و چه باطنی «ال» در «الرَّجْسِ»، «ال جنس» است یعنی هر نوع پلیدی را تنها از اهل بیت دور کند. لذا آنان به خواست خدا پاک و مطهر می‌باشند.

نکته ۲. درست است که اهل بیت در لغت، به اهل یک خانواده اطلاق می‌شود که همسر هم جزء آنها است ولی دلایل متعددی داریم که خداوند از کلمه‌ی اهل بیت در این آیه، معنای خاصی اراده کرده

است از جمله روایات فراوانی در منابع اهل تسنن موجود است که رسول خدا ﷺ صراحتاً مصداق «اهل بیت» در آیه تطهیر را روشن کرده است.

ترمذی در سنن خود که از صحاح سته اهل تسنن است نقل می‌کند: از عمر بن ابی سلمه پسر همسر رسول خدا ﷺ نقل شده است که وقتی آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» بر پیامبر نازل شد، من در خانه‌ی ام سلمه بودم، رسول خدا ﷺ فاطمه، حسن و حسین و علی را خواست. و فرمود: اینها اهل بیت من هستند. آن‌ها را از هر گونه رجس و پلیدی دور کن و آنان را پاک و پاکیزه بگردان. ام سلمه گفت: ای پیامبر خدا من هم جزء آن‌ها (اهل بیت) هستم؟ آن حضرت فرمود: سرجای خودت بمان، تو بر خوبی هستی.

«حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلِيمَانَ الْأَصْبَهَانِيُّ عَنْ يَحْيَى بْنِ عُثَيْدٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَاحٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رَضِيَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» فِي بَيْتٍ أُمِّ سَلَمَةَ قَدَعَا فَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَجَلَّلَهُمْ بِكَسَاءٍ وَعَلِيٍّ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَجَلَّلَهُمْ بِكَسَاءٍ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَأَنَا مَعَهُمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ أَنتَ عَلَى مَكَانِكَ وَأَنْتَ عَلَى خَيْرٍ» (سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۵۱، ح ۳۲۰۵)

این روایت با الفاظ متفاوت در کتب اهل تسنن آمده است و دلالت دارد به اینکه اهل بیت پیامبر ﷺ که مورد شمول این آیه است فقط شامل حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام هستند و این آیه در شأن و منزلت ایشان نازل گردیده است:

صحيح مسلم، مسلم النيسابوري، ج ۷، ص ۱۳۰؛ سنن الترمذی، الترمذی، ج ۵، ص ۳۰-۳۱ ح ۳۲۵۸ و ص ۳۱ ح ۳۲۵۹ و ص ۳۲۸ ح ۳۸۷۵؛ مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳۰-۳۳۱ و ج ۳، ص ۲۵۹ و ص ۲۸۵ و ج ۴، ص ۱۰۷ و ج ۶، ص ۲۹۲؛ المستدرک، الحاكم النيسابوري، ج ۲، ص ۴۱۶ و ج ۳، ص ۱۳۲-۱۳۴ و ص ۱۴۶-۱۴۸ (و من مناقب أهل بيت رسول الله ﷺ) و ص ۱۵۸؛ السنن الكبرى، البيهقي، ج ۲، ص ۱۵۰ و ۱۵۲؛ مسند أبي داود الطيالسي، سليمان بن داود الطيالسي، ص ۲۷۴؛ المصنف، ابن أبي شيبة الكوفي، ج ۷، ص ۵۰۱ ح ۳۹ و ص ۵۲۷ ح ۴؛ مسند ابن راهويه، إسحاق بن راهويه، ج ۳، ص ۶۷۸ ح (۷۲۸، ۱۲۷۱)؛ منتخب مسند



عبد بن حمید، عبد بن حمید بن نصر الکسی، ص ۱۷۳ ح ۴۷۵ و ۳۶۷ - ۳۶۸ ح ۱۲۲۳؛ الأحاد والمثانی، الضحاک، ج ۵، ص ۳۶۰ ح ۲۹۵۳؛ خصائص أمير المؤمنين عليه السلام، النسائی، ص ۴۸ - ۴۹؛ مسند أبی یعلیٰ، أبو یعلیٰ الموصلی، ج ۷، ص ۵۹ - ۶۰ ح ۳۹۷۸ و ۳۹۷۹؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳۲ - ۴۳۳؛ المعجم الأوسط، الطبرانی، ج ۳، ص ۱۶۵ - ۱۶۶ و ۳۸۰ و ج ۴، ص ۱۳۴ و ج ۸، ص ۱۱۱ - ۱۱۲؛ المعجم الصغير، الطبرانی، ج ۱، ص ۱۳۴ - ۱۳۵؛ المعجم الكبير، الطبرانی، ج ۳، ص ۵۲ - ۵۳ ح ۲۶۶۲ و ص ۵۳ ح ۲۶۶۳ و ص ۵۳ - ۵۴ ح ۲۶۶۴ و ۲۶۶۵ و ۲۶۶۶ و ۲۶۶۷ و ۲۶۶۸ و ۲۶۶۹ و ۲۶۷۰ و ۲۶۷۱ و ۲۶۷۲ و ۲۶۷۳ و ج ۹، ص ۲۵ - ۲۶ و ج ۱۲، ص ۷۷ - ۷۸ و ج ۲۲، ص ۶۶ و ص ۲۰۰ و ۴۰۲ و ج ۲۳، ۲۴۹ و ۲۸۵ - ۲۸۶ و ۳۲۷ و ۳۳۳ و ۳۳۷ (حبیب بن أبی ثابت عن شهر) و ص ۳۵۷ (أم حبیبة بنت جلس عن أم سلمة)؛ الاستیعاب، ابن عبد البر، ج ۳، ص ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰ و ج ۴، ص ۱۵۴۲ ح ۲۶۹۱ و ج ۴، ص ۱۶۳۳ ح ۲۹۲۰؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲؛ نظم درر السمطین، الزرنندی الحنفی، ص ۲۳۸، ۲۳۹ ذکر قوله تعالیٰ: إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت؛ تخریج الأحادیث والآثار، الزیلعی، ج ۱، ص ۱۸۸ - ۱۸۹ ح ۱۹۴؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۶۰۲ - ۶۰۳ ح ۳۷۵۴۳ و ۳۷۵۴۴ و ص ۶۴۶ ح ۳۷۶۳۲ (مسند أنس) و ص ۶۴۶ ح ۳۷۶۳۳؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج ۷، ص ۹۱ (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس) و ج ۹، ص ۱۱۹ - ۱۲۰ (باب جامع فی مناقبه رضی الله عنه) و ص ۱۶۶ - ۱۶۹ و ۱۷۲.

اضافه بر روایات ذکر شده ذیل آیه مباهله نیز روایات فراوانی در کتب حدیثی و تفسیری اهل تسنن ذکر شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی و فاطمه و حسین را آوردند و فرمودند: «اللهم هؤلاء

أهلی،

طبق این روایت، پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه اجازه نداد وارد کسا شود و فرمود: تو خوب هستی ولی اهل بیت من این چند نفرند.

نکته ۳. در صحیح مسلم آمده که از زید بن ارقم سئوال شده آیا منظور از اهل بیت پیامبر، زنان او هستند؟ پاسخ داد: همسر یک مرد از اهل بیت آن به حساب نمی آید زیرا چه بسا زنی با مردی یک عمر زندگی می کند ولی در آخر عمر طلاق گرفته و به خانه پدرش رفته و جزء اهل بیت پدر محسوب می شود: «إن زید بن أرقم سئل عن المراد بأهل البيت هل هم النساء؟ قال: لا / وأیسم الله،

۷. إِنَّ الْمَرْأَةَ تَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ الْعَصْرِ مِنَ الدَّهْرِ، ثُمَّ يَطْلُقُهَا، فترجع إلى أبيها وقومها. صحیح مسلم، ج ۷ ص ۱۲۳، (رقم ۶۳۸۱)، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل علی بن ابی طالب (علیه السلام)
- نکته ۴. هیچ یک از همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در طول عمرشان، حتی یک بار ادعا نکردند که منظور از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این آیه، ما همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستیم حال که آنان چنین ادعائی نکردند چگونه اهل تسنن با قاطعیت ادعا می‌کنند اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) همسران وی هستند!!!
- نکته ۵. در قرآن کریم از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دو عبارت ازواج النبی و نساء النبی یاد شده مانند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزْوَاجِكُمْ...﴾ (احزاب/۲۸)؛ ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ...﴾ (احزاب/۳۰) ولی در آیه‌ی ۳۳ به یکباره از عبارت اهل بیت، استفاده می‌کند. مشخص می‌شود که اهل بیت غیر از ازواج و نساء پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند.
- نکته ۶. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) همسران متعدّد داشتند که هر کدام از آن‌ها دارای خانه مستقلی بوده است؛ بنابراین اگر مراد از «اهل البیت» در این آیه زنان پیامبر بود، باید به جای اهل البیت «اهل البیوت» می‌آمد. چنان‌چه در اول آیه آمده است: ﴿وَقَرْنِ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ (احزاب/۳۳) و در آیه ۵۳ سوره احزاب می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، داخل خانه‌های پیامبر مشوید.
- بنابراین مراد از آیه هرگز نمی‌تواند زنان پیامبر باشد.
- نکته ۷. وقتی که قرآن با همسران پیامبر سخن می‌گوید از ضمیر جمع مونث استفاده می‌کند. مثلاً می‌فرماید: لستن، اتقین، قلن، قرن، بیوتکن و... در حالی که در آیه‌ی مورد بحث از دو ضمیر جمع مذکر بهره گرفته است. عنکم و یطهرکم. این دو گانه سخن گفتن نشانه‌ی این است که مخاطب خداوند عوض شده است.
- نکته ۸. در آیات سوره احزاب دو نوع خطاب است یک خطاب همراه با عتاب و تهدید است که مخاطب آن همسران پیامبر هستند و یک خطاب همراه با احترام و پاکی است که افرادی هستند غیر از زنان پیامبر.
- در خطاب به زنان پیامبر آنان را دعوت به ساده‌زیستی با پیامبر کرده و در صورت نپذیرفتن آن، تهدید به طلاق می‌کند، به آنان توصیه می‌کند با نامحرمان عفت در کلام داشته باشند، به آنان فرمان داده تا



در خانه‌هایشان بمانند و مانند دوران جاهلیت با آرایش ظاهر نشوند و اطاعت از رسول خدا ﷺ کنند. این لحن و خطاب‌ها با این قسمت که خطاب می‌کند (شما ای اهل بیت به اراده الهی از هر رجس و آلودگی پاکیزه هستید) سازگار نیست و معلوم می‌شود مخاطب کسی دیگر است. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسْرُخْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (۲۸) وَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۹) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِّنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰) وَ مَن يَثْبُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا (۳۱) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ قُلُوبَكُمْ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا (۳۲) وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ اقْنِصْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَ اطِيعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا (۳۳)﴾

نکته ۹. مقصود از بیت در اینجا، بیت مادی که از خشت و گل یا آجر و سنگ ساخته می‌شود، نیست. بلکه مقصود از بیت، بیت نبوت و خانه‌ی وحی است و اهل آن، کسانی هستند که با صاحب خانه علاوه بر علائق مادی، رابطه‌ی معنوی و پیوند روحی داشته باشند تا همگی از بیت واحدی باشند. از این رو است که خداوند به حضرت نوح عليه السلام خطاب می‌کند که فرزند متحرقت از اهل تو نیست. ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ (هود/۴۶) در حالی که از لحاظ جسمی، مادی فرزند حضرت نوح بود. و به خاطر همین ارتباط روحی و معنوی با نبوت بود که پیامبر در حق حضرت سلمان فرمود: «سلمان منا أهل البيت» (سیر اعلام النبلاء ج ۱ ص ۵۳۹) زیرا حضرت سلمان، مصداق کامل آیه‌ی شریفه‌ی ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ (ابراهیم/۳۶) بود.

سؤال: آنهایی که ادعا می‌کنند منظور از اهل بیت، فقط همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هستند روایت «سلمان منا اهل البيت» را چگونه توجیه می‌کنند؟

در حالی که سلمان مرد بود ولی پیامبر صلی الله علیه و آله، او را جزو اهل بیت خود دانسته است. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله معتقد بود که اهل بیت، همسرانش هستند، نباید سلمان را داخل در اهل بیت خود می‌کرد. پس معلوم می‌شود اهل بیت، غیر از همسران هست.

این مطالب بر گرفته از کتاب «باید شیعه میشدم» تالیف یکی از علمای اهل تسنن (صفحه ۸۸ تا ۹۳)

۲- آیه دیگری که به فضایل اهل بیت علیهم‌السلام دلالت دارد آیه مباهله است که در این آیه خداوند خطاب به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ
تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَ
أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى
الْكَاذِبِينَ»^(۱)

«هرگاه بعد از علم و دانشی که (دریاره مسیح) به تو رسیده
کسانی با تو به ستیز برخیزند به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود
را می‌خوانیم و شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را
میخوانیم شما هم زنان خویش را، ما نفس‌های خود می‌خوانیم
و شما هم نفس‌های خود را، آنگاه مباهله می‌کنیم و لعنت خدا
را بر دروغگویان قرار می‌دهیم.»

مباهله به معنای نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است.^(۲)

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲

داستان مباهله:

در صدر اسلام گروهی از مسیحیان نجران که حدود ۶۰ نفر بودند برای
گفتگو و بحث با پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد مدینه شدند.

آنان ابتدا از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سؤال کردند که ما را به چه چیز دعوت می‌کنی؟

است که به تازگی مستبصر شده و این کتاب را در حقانیت شیعه به رشته تحریر در آورده اند
(محقق کتاب)

(۱) آل عمران/۶۱

(۲) مجمع البحرین ج ۱ ص ۲۵۸ ماده "بهل".

آن حضرت فرمود: به سوی خدای یگانه و اینکه من رسول او هستم و مسیح بنده‌ای از بندگان خداست و مانند دیگران غذا می‌خورد و می‌خوابد و آنان سخنان پیامبر را نپذیرفتند و متولد شدن عیسی بدون پدر را دلیل بر الوهیت او شمردند. بدنبال این گفتگو آیه مباحله نازل شد و به پیامبر اسلام ﷺ فرمان داد که آنان حاضر به پذیرش این امر نیستند، با آنان مباحله نما. هنگامی که قضیه مباحله به میان آمد نمایندگان مسیحیان از پیامبر ﷺ مهلت خواستند تا در این باره با بزرگان خود مشورت نمایند. پس از مشورت، تصمیم بر مباحله گرفتند، لیکن بزرگان آنان به مباحله کنندگان دستور دادند که اگر مشاهده کردید محمد ﷺ با سر و صدا و جمعیت زیاد به مباحله آمد با او مباحله کنید و نترسید، زیرا حقیقتی در کار نیست و اگر با افراد کم و افراد خاص و نزدیک خود به میعادگاه آمد بدانید که او پیامبر خدا است و از مباحله با او بپرهیزید که نابود خواهید شد.

آنان طبق قرار قبلی به میعادگاه رفتند، یک وقت دیدند پیامبر ﷺ فرزندش حسین ع را در آغوش دارد و دست حسن ع را در دست گرفته و علی و فاطمه ع همراه او می‌آیند و به آنان سفارش می‌کند: هرگاه من دعا کردم شما آمین بگویید: اسقف مسیحیان هنگامی که این صحنه را مشاهده کرد، خطاب به مسیحیان گفت: من صورتهایی را می‌بینم که اگر از خداوند درخواست نمایند که کوه را از جایش بردارد، خداوند دعای آنان را مستجاب خواهد کرد با ایشان مباحله نکنید که هلاک می‌شوند. آنان در پی این هشدار از اقدام به مباحله خودداری نمودند و حاضر شدند با پرداخت جزیه با آنان مصالحه نمایند.^(۱)

(۱) مجمع البیان ج ۱ ص ۷۶۲، المیزان ج ۳ ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

این واقعه را بیشتر مفسران اهل تسنن از جمله مسلم، احمد بن حنبل، طبری، نیشابوری، حافظ ابونعیم اصفهانی، زمخشری، ابن حجر عسقلانی، قرطبی و سیوطی در منابع حدیثی و تفسیری خود نقل کرده‌اند و آن را یکی از فضایل اهل بیت علیهم‌السلام شمرده‌اند. (۱)

(۱) فضائل الخمسة فی الصحاح الستة ج ۱ ص ۲۹۰.

- صحیح مسلم - مسلم النیشابوری - ج ۷ - ص ۱۱۹ - ۱۲۱؛ سنن الترمذی - الترمذی - ج ۵ - ص ۳۰۱ - ۳۰۲ مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه ح ۳۸۰۸؛ سنن الترمذی - الترمذی - ج ۴ - ص ۲۹۳ - ۲۹۴ ومن سورة آل عمران ح ۴۰۸۵؛ مسند احمد - الإمام احمد بن حنبل - ج ۱ - ص ۱۸۵ (مسند ابی اسحق سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه)؛ المستدرک - الحاكم النیشابوری - ج ۳ - ص ۱۵۰ (ومن مناقب أهل بیت رسول الله صلى الله عليه وآله)؛ مناقب علی بن ابی طالب (ع) وما نزل من القرآن فی علی (ع) - ابی بکر أحمد بن موسی ابن مردويه الأصفهانی - ص ۲۲۶ - ۲۲۸ ح ۳۲۰ تا ۳۲۲؛ شواهد التنزیل - الحاكم الحسکانی - ج ۱ - ص ۱۵۵ - ۱۶۴ ح ۱۶۸ تا ۱۷۴؛ شواهد التنزیل - الحاكم الحسکانی - ج ۱ - ص ۱۶۴ - ۱۶۶ ح ۱۷۵ و ۱۷۶؛ شواهد التنزیل - الحاكم الحسکانی - ج ۱ - ص ۱۸۱ - ۱۸۲ ح ۱۹۳ و ۱۹۴؛ السنن الکبری - البیهقی - ج ۷ - ص ۶۳ باب إلیه ینسب أولاد بناته؛ الدر المنثور - جلال الدین السیوطی - ج ۲ - ص ۳۸ - ۴۰؛ تفسیر الجلالین - المحلی، السیوطی - ص ۷۴ - ۷۵؛ تفسیر ابن کثیر - ابن کثیر - ج ۱ - ص ۳۷۷ - ۳۷۹؛ تفسیر البحر المحیط - أبی حیان الأندلسی - ج ۲ - ص ۵۰۲ - ۵۰۴؛ تفسیر البیضاوی - البیضاوی - ج ۲ - ص ۴۶ - ۴۷؛ تفسیر الآلوسی - الآلوسی - ج ۷ - ص ۲۱۳ - ۲۱۴؛ تفسیر لآلوسی - الآلوسی - ج ۳ - ص ۱۸۸ - ۱۹۱؛ تفسیر القرطبی - القرطبی - ج ۴ - ص ۱۰۳ - ۱۰۵؛ تفسیر الرازی - الرازی - ج ۸ - ص ۸۶ - ۸۷ المسألة الرابعة؛ تفسیر الرازی - الرازی - ج ۲ - ص ۱۹۴؛ تفسیر البغوی - البغوی - ج ۱ - ص ۳۱۰؛ تفسیر السمعانی - السمعانی - ج ۱ - ص ۳۲۷ - ۳۲۸؛ تفسیر الثعلبی - الثعلبی - ج ۳ - ص ۸۴ - ۸۵؛ تفسیر الواحیدی - الواحیدی - ج ۱ - ص ۲۱۴؛ أسباب نزول الآیات - الواحیدی النیشابوری - ص ۶۷ - ۶۸؛ أحكام القرآن - الجصاص - ج ۲ - ص ۱۸ - ۱۹؛ زاد المسیر - ابن الجوزی - ج ۱ - ص ۳۳۸ - ۳۳۹ الآية الثامنة؛ أحكام القرآن - ابن العربی - ج ۱ - ص ۳۶۰ - ۳۶۱؛ معرفة علوم الحديث - الحاكم النیشابوری



ولی اگر در این آیه دقت شود، موضوع بالاتر از این یعنی موضوع وصایت و جانشینی علی علیه السلام را می توان استفاده کرد. با این توضیح که در آیه فوق خداوند از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به «ابناءنا» و از فاطمه علیه السلام به «نساءنا» و از امام علی علیه السلام به «انفسنا» تعبیر نموده است.

انفسنا یعنی نفس، جان و خود انسان. از این واژه فهمیده می شود که علی علیه السلام مانند پیامبر صلی الله علیه و آله است. لذا بعد از رفتن و رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله باید کسی در جای او بنشیند که همچون پیامبر صلی الله علیه و آله و مانند او باشد یعنی نفس و جان پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

۳- یکی دیگر از فضایل منحصر به فرد امیرالمؤمنین علیه السلام علم و دانش آن حضرت است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا؛ مَنْ شَهِرَ عِلْمَ هَسْتَمِ وَ عَلِيٌّ دَرَبَ آن شَهْرِ اسْت.»^(۱)

-
- ص ۴۹ - ۵۱ ذکر النوع السابع عشر من علوم الحديث؛ نظم درر السمطين - الزرندي الحنفى -
 ص ۱۰۷ - ۱۰۸ القسم الثانى من السمط الأول فى مناقب أمير المؤمنين ؛ أضواء على السنة
 المحمدية - محمود أبو رية - ص ۲۱۷؛ كنز العمال - المتقى الهندى - ج ۲ - ص ۳۷۹ - ۳۸۰
 سورة آل عمران ح ۴۳۰۷؛ مسند سعد بن أبى وقاص - أحمد بن إبراهيم الدورقى - ص ۵۱ ح
 ۱۹؛ تحفة الأحوذى - المباركورى - ج ۸ - ص ۲۷۸ - ۲۷۹ ومن سورة آل عمران؛ تحفة الأحوذى
 - المباركورى - ج ۱۰ - ص ۱۵۶ - ۱۵۷ (باب مناقب على بن أبى طالب)؛ فتح البارى - ابن
 حجر - ج ۷ - ص ۶۰ باب مناقب على بن أبى طالب؛ إمتاع الأسماع - المقريزى - ج ۵ - ص
 ۳۸۶ - ۳۸۷ فصل فى ذكر آل رسول الله (صلى الله عليه وسلم ؛ إمتاع الأسماع - المقريزى - ج ۶
 - ص ۵ - ۷ فصل فى ذكر ذرية رسول الله صلى الله عليه وسلم؛ البداية والنهاية - ابن كثير - ج ۷
 - ص ۳۷۵ - ۳۷۶؛ البداية والنهاية - ابن كثير - ج ۵ - ص ۶۳ - ۶۶ وفد نجران (۴)؛ تاريخ
 المدينة - ابن شبة النميرى - ج ۲ - ص ۵۸۰ - ۵۸۲ وفد نجران ؛ الإصابة - ابن حجر - ج ۴ -
 ص ۴۶۴ - ۴۶۸ ح (۵۷۰۴)؛ أسد الغابة - ابن الأثير - ج ۴ - ص ۲۵ - ۲۶ (فضائله رضى الله
 عنه ؛ فتح القدير - الشوكانى - ج ۱ - ص ۳۴۷ - ۳۴۸. (محقق كتاب)
 (۱) المستدرک الصحیحین ج ۳ ص ۱۲۵، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۲.

در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است «أَعْلَمُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ»، داناترین مردم از امت من پس از من علی بن ابیطالب است.^(۱)

۴- فضیلت دیگر آن حضرت کشتن پهلوانان عرب (عمر بن عبدود) در جنگ خندق است که رسول اکرم ﷺ درباره آن حضرت فرمود:

«ضَرَبَهُ عَلِيٌّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلَ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»
 «ضربت شمشیر علی علیه السلام در جنگ خندق بالاتر از عبادت جن و انس است».^(۲)

در روایتی دیگر آمده است:

لِمُبَارَزَةِ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ لِعَمْرُو بْنِ عَبْدِوُدٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.
 مبارزه و جنگ علی بن ابیطالب با عمر بن عبدود در روز جنگ خندق بالاتر از اعمال امت من تا روز قیامت است».^(۳)

آیات و روایات یاد شده بخش اندکی از فضایل بی‌شماری است که درباره اهل بیت علیهم السلام بویژه علی بن ابیطالب علیه السلام ذکر گردیده است.

با وجود این ویژگی‌ها و فضایلی که خداوند به این خاندان عنایت کرده، آیا در میان اصحاب و امت پیامبر ﷺ کسی دیگری را می‌توان یافت که از این ویژگی‌ها

(۱) امالی صدوق ص ۶۳، کنز العمال ج ۱۱ ص ۶۱۴.

(۲) بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۱، تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۹.

(۳) المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۳۲، کنز العمال ج ۱۱ ص ۶۲۳.



و سوابق برخوردار باشد؟ آیا کس دیگری را می‌توان یافت که با داشتن چنین فضایی بتواند با آنان برابری نمایند تا شایستگی جانشینی پیامبر ﷺ و رهبری امت اسلامی را پس از رسول خدا ﷺ داشته باشد. به طور یقین هیچ یک از اصحاب و امت پیامبر ﷺ دارای این خصایص که خداوند به اهل بیت ﷺ داده نبوده و نیستند. تنها اهل بیت ﷺ هستند که خداوند به آنان مقام عصمت عطا کرده و آنان را از هرگونه آلودگی و پلیدی به دور داشته است. و تنها علی ﷺ است که رسول اکرم ﷺ او را نفس و جان خود دانسته است. با توجه به این فضایل و خصایص علی ﷺ و فرزندان او شایسته‌ترین افراد برای بر عهده گرفتن منصب الهی امامت و رهبری مسلمانان پس از پیامبر ﷺ هستند. اگر مسلمانان هیچ دلیل دیگری اعم از آیات یا روایات بر ولایت و وجوب تبعیت از آنان نداشته باشند عقل و منطق حکم می‌کند که به جهت وجود این همه ارزش‌های والا در این خاندان بر همگان لازم است که از آنان اطاعت و پیروی نمایند.

(ب) آیات و روایات درباره امامت و جانشینی اهل بیت ﷺ:

عامل دوم پیدایش شیعه و جدایی آنان از پیروان مکتب خلفاء آیات و روایات متعددی است که در مورد ولایت و جانشینی اهل بیت ﷺ پس از پیامبر ﷺ وارد شده است که در آن پذیرش ولایت و محبت اهل بیت ﷺ و پیروی از آنان به عنوان تکلیفی الهی بر همه مسلمانان واجب گردیده است.

مسئله ولایت و جانشینی پیامبر ﷺ از چنان اهمیتی برخوردار بوده است که از همان ایام آغازین بعثت، رسول اکرم ﷺ مأمور می‌گردد که آن را به مردم گوشزد نماید و مردم را با جانشینان واقعی خود آشنا نماید که به برخی از آیات و روایات اشاره می‌شود.

۱- حدیث «یوم الدار»

در سال سوم بعثت که آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۱) نازل شد، پیامبر اکرم ﷺ بر اساس این آیه مأمور شد ابتدا خویشاوندان خود را به اسلام دعوت نماید آن حضرت حدود چهل نفر از بستگان نزدیک خود را به خانه حضرت ابوطالب دعوت کرد که از جمله آنان حمزه و ابولهب بودند پس از صرف غذا وقتی پیامبر ﷺ خواست مأموریت خود را اعلام کند ابولهب با سخنان خود زمینه ابلاغ این پیام الهی را از میان برد. فردای آن روز پیامبر اکرم ﷺ دوباره غذایی تهیه کرد آنان را به خانه ابوطالب دعوت کرد پس از صرف غذا فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب به خدا سوگند، هیچ جوانی را در عرب نمی‌شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده‌ام آورده باشد من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام و خداوند به من دستور داده که شما را به آئین اسلام دعوت نمایم سپس فرمود: «أَيُّكُمْ أَنْ يُؤَازِرَنِي لِيَكُونَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم بَعْدِي؟» کدام از شما مرا یاری می‌دهد تا پس از من برادر و وارث و وزیر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟

بنیاد اندیشه

همه جمعیت سکوت کردند جز علی علیه السلام که با وجود سن کم برخاست و عرض کرد: ای پیامبر به خدا من در این راه یار و یاور تو خواهم بود. پیامبر دست بر شانه آن حضرت نهاد و فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي (و وارثی و وزیري) وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي

فَيَكُم بَعْدِي) فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا» (۲).

(۱) شعراء/ ۲۱۴.

(۲) مجمع البیان ج ۷ ص ۲۲۳، کنز العمال ج ۱۳ ص ۱۱۴، تاریخ طبری ج ۲ ص ۶۳.



«این علی علیه السلام برادر و وارث و وزیر و وصی و جانشینم بعد از من در میان شما خواهد بود به امر او گوش فرا دهید و از او فرمان ببرید.»

این حدیث در منابع شیعه و سنی آمده است و بسیاری از مفسران اهل تسنن از جمله طبری، ابن کثیر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابن نعیم، بیهقی، ثعلبی و ابن ابی الحدید در کتب تاریخ و تفسیر و حدیث خود نقل کرده‌اند.^(۱)

هرچند برخی از آنان به جهت تعصب مذهبی، حق و امانت را رعایت نکرده این حدیث را به طور ناقص نقل کرده‌اند از جمله ابن جریر طبری و ابن کثیر دمشقی جملات «و وارثی و وزیری و خلیفتی فیکم بعدی» را که بر وصایت و جانشینی علی علیه السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلالت دارد از این حدیث حذف کرده و به جای آن کلمات «کذا و کذا» را گذاشته و این دو مفسر این حدیث را این گونه نقل کرده‌اند:

«قال: أَيْكُمْ أَنْ يُؤَازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَكَذَا وَكَذَا... قُلْتُ أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَكُونَ وَزِيرًا فَآخِذَ بِرَفَقَتِي ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا أَخِي وَكَذَا وَكَذَا... فَاسْمِعُوا لَهُ وَاطِيعُوا.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کدام یک از شما مرا در این امر مهم یاری می‌دهید تا پس از من برادرم و چنین و چنان باشد

(۱) العزیر ج ۲ ص ۲۷۸، المراجعات ص ۱۳۰، احقاق الحق ج ۴ ص ۶۲.

(علی گوید) گفتیم: ای پیامبر خدا! من وزیر شما هستم پس پیامبر ﷺ دستش را بر گردنم گذاشت و فرمود: این علی برادرم و چنین و چنان است پس به سخنان او گوش دهید و از او اطاعت کنید. (۱)

۲- آیه «مودت»:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»

(ای پیامبر بگو): من هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهم جز دوست داشتن نزدیکانم....» (۲)

در شأن نزول آیه آمده است که وقتی رسول اکرم ﷺ وارد مدینه شد و پایه‌های اسلام محکم گردید، انصار گفتند: ما خدمت رسول خدا ﷺ می‌رسیم و عرض می‌کنیم: اگر مشکلات مالی برای شما پیدا شد تمام اموال ما در اختیار شما قرار دارد و هنگامی که این سخن را به پیامبر ﷺ عرض کردند، آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (۳) نازل شد و مسلمانان را به دوست داشتن خویشاوندان پیامبر ﷺ فرمان داد. (۴)

اما راجع به اینکه مقصود از خویشاوندان پیامبر ﷺ در این آیه چه کسانی

(۱) جامع البیان ج ۱۹ ص ۱۴۸، التفسیر القرآن العظیم ج ۳ ص ۳۴۳.

(۲) شوری آیه ۲۳.

(۳) همان.

(۴) مجمع البیان ج ۹ - ۱۰ - ص ۴۳.



هستند مفسران احتمالات گوناگون داده‌اند، ولی نظریه مفسران شیعه و بیشتر مفسران اهل تسنن بر این است که مراد از خویشاوندان پیامبر ﷺ، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، و حسن علیهما السلام و حسین علیهما السلام هستند.

زمخشری و قرطبی از مفسران اهل تسنن در ذیل این آیه چنین آورده‌اند:

«لَمَّا نَزَلَتْ ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ قَرَابَتُكَ مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ وَجَبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ قَالَ عَلَيَّ وَ فَاطِمَةَ وَ ابْنَاهُمَا وَ قَالَهَا ثَلَاثًا»^(۱)

«هنگامی که آیه مودت نازل شد عده ای از اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا خویشاوندان شما که خدا محبت آنان را بر ما به عنوان مزد رسالت واجب گردانیده چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آنان و این سخن را سه بار تکرار فرمود.»

بنابراین نه تنها بر شیعه بلکه بر همه مسلمانان واجب است که اهل بیت علیهم السلام را دوست داشته و نسبت به آنان محبت ورزند، و بر همین اساس بسیاری از بزرگان اهل تسنن در کتب و سخنان خود بر وجوب محبت اهل بیت تأکید کرده‌اند و آن را یکی از عقاید مسلم خود دانسته‌اند، از جمله جناب شافعی، رئیس یکی از مذاهب چهارگانه اهل تسنن که در این مورد اشعار فراوان دارد.^(۲)

علاوه بر آیه مودت و روایاتی که در شأن نزول این آیه نقل گردیده در روایات

(۱) الکشاف ج ۴ ص ۲۱۹، الجامع الاحکام القرآن ج ۱۶ ص ۲۱-۲۲.

(۲) شرح الاخبار ج ۳ ص ۵۱۵ کنز العمال ج ۱۲ ص ۱۰۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۳ ص ۲۴۱.



فراوان دیگری نیز مسلمانان نسبت به محبت اهل بیت علیهم‌السلام مأمور شده‌اند تا آنجا که در برخی روایات که از طریق شیعه و اهل تسنن نقل شده محبت اهل بیت علیهم‌السلام اساس اسلام شمرده شده است.

حالا سؤال این است که: فلسفه این محبت چیست؟ چرا خداوند و رسولش همه مسلمانان را مکلف نموده‌اند که اهل بیت علیهم‌السلام را دوست داشته باشند؟ یکی از عمده‌ترین دلایلی که می‌توان ادعاء کرد؛ جهت دادن مسلمانان برای انتخاب راه و عقیده صحیح پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، بدین معنا که خدا و رسول او با وجوب تکلیف در پی آن بوده‌اند که تا مسلمانان پس از رحلت آن حضرت به سوی این خاندان متمایل گردند و آنان را مقتدا و الگوی خود قرار دهند.^(۱)

۳- آیه «ولایت»

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ

يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.»^(۲)

منحصراً ولی شما خدا و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز

را به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند می‌باشند.

(۱) خدای تعالی در دو آیه دیگر قرآن اهمیت اجر رسالت را بیان فرموده است آنجا که می‌فرماید ﴿مَا سَأَلْتُمْ مِنْ اجْرِ فَهَوْلَكُمْ﴾ (سباء / ۴۷) که در خواست اجر رسالت برای خود مسلمانان خوب است و در آیه دیگر می‌فرماید ﴿قُلْ مَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اجْرِ الْآمَنِ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾ (فرقان / ۵۷) و حجت به اهل بیت علیهم‌السلام راه رسیدن به خدای تعالی است چون خدای تعالی پاکی آنها را در قرآن برای مسلمانان تضمین کرده و فرموده است: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (الاحزاب / ۳۳) (محقق کتاب)

شأن نزول: «ابوذر غفاری می‌گوید: روزی با رسول خدا ﷺ در مسجد نماز می‌خواندم، سائلی وارد شد و از مردم تقاضای کمک کرد؛ ولی کسی چیزی به او نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم، اما کسی جواب مرا نداد. در همین حال علی علیه السلام که در حال رکوع بود با انگشت دست راست خود به سائل اشاره کرد، سائل نزدیک آمد، حضرت انگشت را از دست بیرون آورد و به سائل داد.

رسول خدا ﷺ که در مسجد حضور داشت پس از نماز سر را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خداوندا، برادرم موسی علیه السلام از تو تقاضا کرد که خدایا به من سعه صدر بده و کارها را بر من آسان گردان و برادرم هارون را وزیر و یاورم قرار بده خدایا من محمد برگزیده و پیامبر تو هستم، به من شرح صدر عنایت فرما و کارها را بر من آسان کن و از خاندانم علی علیه السلام را وزیر من گردان تا بوسیله او پشتم قوی و محکم گردد، هنوز دعای پیامبر ﷺ به پایان نرسیده بود که جبرئیل نازل شد و آیه ولایت را نازل نمود» (۱)

علاوه بر ابوذر غفاری، این روایت از طریق دیگر اصحاب پیامبر ﷺ از جمله، عبدالله بن عباس، عمار یاسر، عبدالله بن سلام، مقداد بن اسود، انس بن مالک، عتبه بن حکیم، عبدالله بن ابی و جابر بن عبدالله انصاری نیز نقل گردیده است. (۲)

این ماجرا در بیش از شصت منبع از منابع تفسیری و حدیثی معتبر اهل تسنن

(۱) مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲۴، تفسیر الکبیر ج ۱۲ ص ۲۶.

(۲) المراجعات، ص ۱۵۵ به بعد.

با عبارتهای گوناگون نقل گردیده است.^(۱) شهرت آن به حدی است که «قاضی ایجی» متکلم معروف اهل تسنن در کتاب «مواقف» تصریح کرده که مفسران بر نزول این آیه در شأن علی علیه السلام اتفاق نظر دارند.^(۲)

وجه دلالت آیه بر ولایت علی علیه السلام چنین است که: این آیه با کلمه «انما» که در لغت عرب بر حصر دلالت دارد آغاز شده و معنای آن این است که «ولی و سرپرست شما تنها خداوند و رسول او و کسی که در حال رکوع در راه خدا اتفاق می‌نماید» است و طبق روایتی که از شیعه و سنی رسیده شأن نزول آیه را تنها علی بن ابیطالب علیه السلام می‌داند.

برخی از اهل تسنن در دلایت آیه بر ولایت و خلافت اشکالاتی مطرح نموده‌اند که عمده‌ترین اشکال‌ها این است که: واژه «ولی» در آیه مذکور به معنای دوست و یاور است پس معنای آیه این است که: «همانا دوست و یاور شما خدا و رسول او و کسانی که در حال رکوع اتفاق می‌نمایند هستند.»

علاوه بر این گفته‌اند: جمله «الذین آمنوا...» جمع است و جمع قابل تطبیق بر یک نفر نیست. از طرفی حضرت علی علیه السلام با عنایت خاص که به خداوند متعال داشت و در حال نماز همیشه غرق در مناجات بود چگونه ممکن است آن حضرت صدای فقری را بشنود و به او اتفاق کند؟ و اگر ولایت به معنای سرپرستی باشد لازمه‌اش این است که پیامبر و علی علیه السلام در یک زمان ولی و سرپرست مسلمانان باشند، در این آیه ولایت برای پیامبر و کسی که در حال

(۱) الغدير، ج ۲، ص ۱۵۶.

(۲) شرح المواقف ج ۸ ص ۳۶۰.

رکوع انفاق می‌نماید در یک زمان که زمان نزول آیه باشد ثابت شده است و نمی‌شود در یک زمان دو نفر ولی و سرپرست مردم باشند.^(۱)

پاسخ: هرچند یکی از معانی ولیّ در لغت دوست و یاور است ولی معانی دیگر آن سرپرستی و متصرف در امور بودن است ولیّ طفل به کسی گفته می‌شود که صاحب اختیار او بوده سرپرستی او را بر عهده دارد ولیّ زن کسی است که اختیار ازدواج وی به دست اوست ولی یتیم به کسی گفته می‌شود که اختیار تصرف در اموال او را دارد و دیگر امور وی به او واگذار گردیده است.^(۲)

در آیه مذکور معنای دوم یعنی سرپرستی و متصرف در امور بودن است نه دوستی، زیرا ولایت به معنای دوستی و یاری کردن اختصاص به کسانی که در حال رکوع انفاق می‌کنند ندارد بلکه یک حکم عمومی است که شامل همه مسلمانان می‌شود.

اما علت آنکه جمله «الذین آمنوا...» بالفظ جمع بیان شده آن است که در ادبیات عرب مرسوم است که به جهات مختلف از جمله تعظیم و تکریم افراد برای یک نفر تعبیر جمع به کار می‌برند. چنان که قرآن در آیات متعدد دیگری نیز از این شیوه استفاده نموده است. مثلاً در آیه ۶۱ آل عمران کلمه «نساءنا» به صورت جمع آمده در حالی که طبق شأن نزول آیه مقصود از «نساءنا» فاطمه زهرا علیها السلام است و مقصود از «انفسنا» نیز که به صورت جمع آمده، تنها علی علیه السلام است و همچنین در آیات ۲۱۵ و ۲۷۶ بقره، ۲۵ مائده و منافقون / ۸ تعبیر جمع

(۱) التفسیر الکبیر ج ۱۲ ص ۲۵.

(۲) لسان العرب ج ۱۵ ص ۴۰۱، مجمع البحرین ج ۲ ص ۵۵۳ (ولی).



به کاررفته است در حالی که طبق روایات شأن نزول مقصود از این آیات تنها یک نفر بوده است.

اما پاسخ شبهه دوم که: چگونه حضرت علی علیه السلام صدای فقیر را در نماز شنید می‌گوییم آنچه در نماز مذمت گردیده توجه به غیر خدا و غفلت از اوست شنیدن صدای فقیر و کمک به او نه تنها توجه به غیر خدا نیست بلکه این عمل نیز عبادتی از عبادات و عین توجه به خداوند است در احوال رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز آمده است که گاهی آن حضرت نماز جماعت را به خاطر شنیدن صدای گریه بچه‌ها سریع‌تر می‌خواندند تا آنان اذیت نشوند.^(۱)

اما پاسخ شبهه سوم که می‌گویند: در یک زمان وجود دو ولی و سرپرست امکان پذیر نیست این است که در تعبیرهای ادبی و عرفی فراوان دیده می‌شود که اسم یا عنوانی را بر شخص اطلاق می‌کنند که آن را بالقوه در آینده داراست نه در حال حاضر به طور مثال شخص در حال حیات خود وصیت می‌کند و کسی را «وصی» یا «قیم» اطفال خویش تعیین می‌نماید و از همان وقت عنوان وصی و قیم به آن شخص گفته می‌شود در حالی که هنوز زمان عمل به وصایت و قیمیت او فرا نرسیده است اما در حضرت علی علیه السلام روایاتی از طریق شیعه و اهل تسنن نقل گردیده است که پیامبر آن حضرت را وصی و خلیفه بلافصل خود خطاب نمود در حالی که هیچ یک از این عناوین در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است.

۴- آیه «اولی الامر»

یکی از آیات که دلالت دارد بر امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام آیه اولی الامر

(۱) الکافی ج ۶ ص ۴۸، وسائل الشیعه ج ۸ ص ۴۱۸.



است که خداوند در سوره نساء خطاب به مسلمانان می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ
وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسول و

صاحبان امر خودتان اطاعت نمایید.

آیه فوق می‌گوید: بر همه مؤمنان و مسلمانان واجب است که از خدا و رسول
خداوند ﷺ و اولی الامر اطاعت و پیروی نمایند.

در اینکه مراد از اولی الامر چه کسانی اند در میان مفسران و دانشمندان
احتمالات گوناگون وجود دارد که به برخی از این احتمالات اشاره می‌کنم.

۱- برخی از مفسران اهل تسنن معتقدند که مقصود از «اولی الامر» زمامداران
و حاکمانند در هر شرائط و زمان که باشد و در این مورد هیچ استثنایی قائل
نشده‌اند. پس نتیجه این می‌شود که مسلمانان موظف‌اند از هر حکومتی به هر
شکلی که باشد حتی اگر حکومت جور هم باشد پیروی کنند.^(۲)

۲- بعضی دیگر از آنان بر این باورند که مراد از اولی الامر تنها ابوبکر و عمر
و یا خلفای چهارگانه‌اند که طبق این عقیده در عصرهای دیگر برای اولی الامر
مصدیقی نخواهد بود.^(۳)

۳- عده‌ای معتقدند که: منظور از اولی الامر نمایندگان عموم طبقات از جمله

(۱) نساء/۵۹.

(۲) جامع البیان ج ۵ ص ۲۰۷، الجامع لاحکام القرآن ج ۵ ص ۲۵۹.

(۳) جامع البیان ج ۵ ص ۲۰۷، الدرر المثور ج ۲ ص ۱۷۷.

حکام و زمامداران، علما و صاحب نظران در تمام شئون زندگی مردم‌اند اما نه اطاعت مطلق و بدون قید و شرط بلکه اطاعت از آنها مشروط به این است که آنان برخلاف احکام و مقررات اسلامی عمل نکنند.^(۱)

۴- در مقابل نظریه‌هایی پیشین، همه مفسران شیعه اتفاق نظر دارند که مقصود از اولی الامر امامان معصوم و اهل بیت علیهم‌السلام هستند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آنها سپرده شده^(۲) و غیر آنها را شامل نمی‌شود. البته کسانی که از طرف آنان به مقامی منصوب شوند و مقام و منصبی را در جامعه اسلامی بر عهده گیرند نیز با شرایط معینی لازم است اما نه بدلیل اینکه آنها اولی الامر اند بلکه بدلیل آنکه نمایندگان اولی الامر بوده‌اند.

دلایل مفسران شیعه بر صحت عقیده‌ای خودشان:

اولاً: خداوند اطاعت اولی الامر را در ردیف اطاعت از خود و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ذکر کرده است.

و ثانیاً: اطاعت را بطور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی بر مسلمانان واجب نموده است و اطاعت بدون قید و شرط از افرادی که اطاعت شان در ردیف اطاعت از خدا و رسول آمده است بیانگر این است که این افراد از هرگونه خطا و لغزشی همانند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معصوم باشند، در غیر این صورت اطاعت از آنان جامعه را به سوی انحراف و سقوط می‌کشاند بنابراین تنها مصداق اولی الامر

(۱) جامع الاحکام القرآن ج ۵ ص ۲۵۹.

(۲) مجمع البیان ج ۳ ص ۱۰۰.



اهل بیت پیامبر ﷺ و امامان شیعه علیهم السلام هستند که بنابر نص صریح قرآن کریم در آیه تطهیر و روایات، از هرگونه خطا و لغزشی معصوم و مبرا هستند.

از میان مفسران اهل تسنن، فخر رازی در تفسیر کبیر ج ۱۰ ص ۱۴۴ بر این نکته که آیه مذکور اطاعت بدون قید و شرط را بر مسلمانان واجب کرده مصداق اولی الامر شخص معصوم باشد لیکن وی در تعیین مصداق دچار اشتباه شده و می گوید مراد از معصوم مجموع امت اسلامی یا اهل حل و عقد از مسلمانان (نمایندگان عموم طبقات) می باشند. در حالی که این نظر و این دیدگاه باطل است بدلیل اینکه رأی مجموع امت و یا اهل حل و عقد هیچ گاه از خطا و اشتباه مصون نبوده و پیروی از آنها نمی تواند باعث نجات امت اسلامی و جلوگیری از انحراف و سقوط آنان گردد. زیرا مجموع امت و یا نمایندگان یک جامعه در بعضی موارد خطا و اشتباه می کنند و بر خلاف حق و عدالت حکم می نمایند چنانچه در تاریخ موارد فراوان وجود دارد^(۱) که نمایندگان یک ملت بر اساس رأی و اتفاق نظر افرادی را به رهبری خود برگزیده اند که نتیجه این رأی و اجتماع جز تباهی و فساد چیزی دیگری در پی نداشته است.

و ثالثاً: روایاتی فراوان وجود دارد که مقصود از اولی الامر در آیه مذکور تنها اهل بیت علیهم السلام هستند که به چند روایت در این باب اشاره می کنم.

(۱) امام زمان ارواحنا فداء در رد انتخاب امام از طرف مردم به آیات قران (اعراف/۱۵۵) در انتخاب موسی هفتاد نفر برای میقات پروردگار اشاره فرمودند که حضرت موسی با وجود نبوت و وفور عقلی که داشتند و سعی در انتخاب افراد اصلح را داشتند، همه متخین منافی از کار در آمد و به خاطر درخواست دیدن خدا مبتلا به عذاب گشته و همگی مردند، (کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ص ۴۶۲ و ۴۶۱) (محقق کتاب)

۱- مجاهد روایت می‌کند: وقتی پیامبر اکرم ﷺ در غزوه تبوک علی رضی الله عنه را به جای خود گذاشت آن حضرت عرض کرد ای رسول خدا مرا همانند زنان و کودکان در شهر می‌گذاری؟ رسول خدا فرمود:

«أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمِثْلِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى حِينَ قَالَ: أَخْلَفَنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلَحَ فَقَالَ: عَزَّ وَجَلَّ «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

آیا دوست نداری نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی آن زمان که موسی به او گفت: در میان بنی اسرائیل جانشین من باش و اصلاح کن در این هنگام آیه نازل شد و گفت: از اولی الامر اطاعت کنید.^(۱)

۲- جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: هنگامی که آیه:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَ

اولی الامر منکم»

نازل شد به پیامبر ﷺ عرض کردم: یا رسول الله خدا و رسول او را شناختم، اما اولی الامری که اطاعتشان با اطاعت شما همراه شده چه کسانی‌اند؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ای جابر آنان جانشینان و پیشوایان مسلمانان پس از من هستند که اولین آنان علی بن ابیطالب است. سپس حسن، و سپس حسین، سپس علی

(۱) شواهد التنزیل ج ۱ ص ۱۹۰، (ذیل آیه اولی الامر) المیزان ج ۴ ص ۴۱۱، بحارالانوار ج ۲۳ ص



بن الحسین و سپس محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است.^(۱)

۳- ابی بصیر می گوید:

در مورد آیه

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و

اولی الامر منکم»

از امام باقر علیه السلام سؤال کردم که مراد از اولی الامر چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: علی بن ابیطالب است. عرض کردم مردم می پرسند چرا خداوند اسم علی و اهل بیت علیهم السلام را در قرآن ذکر نکرده است؟ حضرت فرمود: به آنان بگو خداوند بر پیامبرش نماز را نازل نمود ولی مشخص نکرد که سه رکعت بخوانند یا چهار رکعت خود رسول خدا آیات نماز را تفسیر کرد و وظیفه مسلمانان را در این مورد روشن نمود. و نیز خداوند حج را در قرآن ذکر کرد ولی تعداد و مقدار طواف را به دور خانه خود معین نکرد تا اینکه رسول خدا آیات حج را برای مسلمانان تفسیر نمود همچنین خداوند اطاعت خدا و رسول و اولی الامر را در قرآن نازل کرد و پیامبر این آیه را تفسیر کرد که درباره علی و فرزندان آن حضرت است.^(۲)

خلاصه: خداوند بسیاری از احکام و دستورات اسلام همچون نماز و حج را به صورت کلی در قرآن ذکر نموده و جزئیات و مصادیق و تفسیر آیات را به

(۱) بحار الانوار ج ۳۶ ص ۲۵۰، المیزان ج ۴ ص ۴۰۹.

(۲) بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۳۵، ص ۲۱۰، ح ۱۴ (محقق کتاب)

پیامبر و اگذار نموده است. ذکر نام علی و اهل بیت علیهم‌السلام و وصایت و ولایت آنان در قرآن نیز از این قبیل است که خداوند آن را به صورت کلی بیان نموده است و تفسیرش به عهده پیامبر است و پیامبر هم به وظیفه خود عمل کرد. در موارد متعدد بیان کرد از جمله حدیث معروف ثقلین است که در آن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم اهل بیت را در کنار قرآن کریم به عنوان مرجع دینی مسلمانان پس از خود معرفی کرد و اطاعت از آنان را بر همه مسلمانان لازم شمرد.

۵- حدیث «سفینه»

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم فرمود:

«أَلَا إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^(۱)

آگاه باشید همانا مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است، هرکس بر آن سوار شود نجات یابد و کسی که از آن

عقب بماند غرق و هلاک گردد.

در این روایت که شیعه و اهل بیت علیهم‌السلام آن را از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم نقل کردند و همه مسلمانان را به سوار شدن کشتی اهل بیت علیهم‌السلام و اقتدا و پیروی از آنان فرا خوانده‌اند و معنای سوار شدن بر کشتی اهل بیت علیهم‌السلام این است که آنان را به عنوان پیشوا و الگوی خود برگزینیم و احکام و معارف دینی خود را از آنان بگیریم و در راهی که آنان به ما نشان می‌دهند حرکت کنیم در غیر این صورت از این کشتی نجات عقب مانده ایم و بر اساس روایت یاد شده کسی که از این

(۱) خلاصه، عبقات الانوار ج ۴ ص ۲۳ به بعد.



کشتی نجات عقب بماند در گرداب ضلالت و گمراهی غرق خواهد شد.^(۱)

۶- حدیث «ثقلین»:

یکی از احادیث که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن مسلمانان را به پیروی از اهل بیت علیهم السلام توصیه نموده‌اند حدیث معروف ثقلین است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات عمر خویش بیان نمود.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ

وَ عَثَرَتِي أَهْلَ بَيْتِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا...»^(۲)

ای مردم من در میان شما دو چیز گرانبها بر جای می‌گذارم که اگر به آن تمسک کنید، پس از من گمراه نخواهید شد یکی کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان تا زمین و دیگری عترت و اهل بیت من و این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.»

حدیث ثقلین از احادیث متواتر است که حدود سی نفر از صحابه پیامبر از جمله امیرالمؤمنین علیه السلام، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالرحمن بن عوف، ام سلمه، ابوهریره و... از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و بیش از سیصد نفر از علمای اهل تسنن آن را در کتب و منابع معتبر خود با الفاظ و تعبیرات مختلفی آورده‌اند.^(۳)

(۱) صحیح بخاری ج ۵ ص ۱۲۹، صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۲۰.

(۲) مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۲.

(۳) خلاصه عبقات الانوار ج ۲ ص ۳۱.

نتیجه: در این حدیث رسول اکرم ﷺ تنها راه نجات مسلمانان پس از خود را تمسک و پیروی نمودن از قرآن و اهل بیت ﷺ دانسته و اشاره نموده است که این دو یادگار پیامبر همیشه مکمل و در کنار یکدیگرند تا در حوض کوثر بر آن حضرت وارد شوند.

۷- حدیث «منزلت»

یکی از احادیثی که بر خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین ﷺ پس از پیامبر ﷺ دلالت دارد حدیث منزلت است که در آن آمده است: رسول اکرم ﷺ فرمود:

«أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٍّ بَعْدِي»^(۱)

«رسول خدا ﷺ وقتی که برای جنگ از مدینه خارج شد علی ﷺ را جانشین خود در مدینه قرار داد. حضرت علی ﷺ به پیامبر ﷺ عرض کرد: آیا مرا در میان کودکان و زنان بر جای می‌گذارید؟ پیامبر ﷺ فرمود: آیا راضی نیستی که جایگاه تو در نزد من همچون جایگاه هارون در نزد موسی باشد جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.»

در این حدیث رسول خدا ﷺ شأن و جایگاه امام علی ﷺ را همچون شأن و جایگاه هارون نسبت به موسی دانسته و تمام مناصبی که برای هارون نسبت به موسی ثابت بود به جز مقام نبوت برای امام علی ﷺ نیز ثابت دانست و یکی از مناصب هارون، منصب رهبری امت در زمان موسی بود که علی ﷺ نیز این

(۱) صحیح بخاری ج ۵ ص ۱۲۹، صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۲۰.



منصب را در زمان فقدان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد. این حدیث در منابع روایی شیعه و اهل تسنن آمده است.^(۱)

۸- آیه «تبلیغ»

از جمله آیات و روایاتی که در مورد خلافت و جانشینی حضرت علی علیه السلام پس از پیامبر و موظف بودن مسلمانان به پیروی از آن حضرت وارد شده آیات تبلیغ و اکمال دین است. واقعه غدیر و روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در این جریان صادر شد در منابع متعددی از اهل تسنن و شیعه نقل شده است.^(۲)

خلاصه واقعه غدیر:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بارها در موارد متعدد موضوع ولایت و جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام را بیان کرده بود. لذا ضرورت اقتضا می کرد که قبل از رحلت

(۱) صحیح بخاری، ج ۴ ص ۲۰۸، باب مناقب المهاجرین و فضلهم؛ و ج ۵ ص ۱۲۹، باب غزوه تبوک؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰ و ۱۲۱؛ سنن ابی ماجه، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۳، ح ۱۱۵، و ص ۴۵، ح ۱۲۱ باب فضل علی بن ابی طالب رضی الله عنه؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱ تا ۳۰۲، ح ۳۸۰۸ (مناقب علی بن ابی طالب، باب ۸۷) و ص ۳۰۴، ح ۳۸۱۳ (باب ۹۱)؛ فضائل الصحابه، نسائی، ص ۱۳ و ۱۴ (فضائل علی رضی الله عنه)؛ مسند احمد، (مسند ابی اسحق سعد بن ابی وقاص) ج ۱، ص ۱۷۰ و ۱۷۳ تا ۱۷۵ و ۱۷۷ و ۱۷۹ و... (محقق کتاب)

(۲) تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۷۲، ح ۶۶۰۹؛ تفسیر الثعلبی، ج ۴، ص ۹۱ - ۹۲؛ اسباب النزول، واحدی نیشابوری، ص ۱۳۵؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۲۴۰ و صفحه ۲۴۹ تا ۲۵۸، ح ۲۴۴ تا ۲۵۰، و ج ۲، ص ۳۹۱ تا ۳۹۲ ح ۱۰۴۱؛ الدر المشور، سیوطی، ج ۲، ص ۲۹۸، تفسیر الرازی، ج ۱۲، ص ۴۹، ذیل آیه شریفه، (المسئله الثالثه، العاشر)؛ فتح القدیر، شوکانی، ج ۲، ص ۶۰. (محقق کتاب)

رسول اکرم ﷺ این امر آشکارا و به صورت رسمی انجام پذیرد تا همگان بدانند آن شخصی که باید رهبر مسلمانان پس از پیامبر ﷺ باشد حضرت علی علیه السلام است. بهترین فرصت و زمان برای اعلام این فرمان اجتماع عظیم حج در سال دهم هجری بود زیرا در مراسم حج نمایندگان تمام مسلمانان از تمام نقاط جهان حضور دارند، اگر خبر و حادثه‌ای در این مراسم رخ دهد آنان می‌توانند آن را به تمام سرزمین‌های اسلامی منتقل نمایند.

آن حضرت نمایندگان را به بسیاری از شهرهای اسلامی اعزام کرده بود که هر کس قصد رفتن به حج دارد در این سفر پیامبر را همراهی نماید در پی این فراخوان عمومی، جمعیت فراوان که رقم آن را بیش از یکصد هزار نفر گفته‌اند حاضر شده بودند و پس از انجام مراسم حج در راه بازگشت هنگامی که جمعیت مسلمانان به منطقه‌ای به نام «غدیر» که چهار راه جدایی هر یک از کاروان‌ها به شمار می‌رفت رسیدند آیه تبلیغ نازل شد و به پیامبر ﷺ فرمان داد که آنچه قبلاً بر تو نازل شده به مردم ابلاغ کن:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^(۱)

«ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم ابلاغ کن و اگر این کار را نکنی رسالت خدا را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از [خطرهای] مردم نگره می‌دارد و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.»

از ظاهر آیه استفاده می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اعلام علنی ولایت ترسید و علت ترس پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که علی رضی الله عنه پسرعمو و داماد آن حضرت بود و پیامبر صلی الله علیه و آله از آن بیم داشت که به آن حضرت تهمت خویشاوند بودن بزنند و بگویند:

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از خود خویشاوندانش را بر ما مسلط ساخت ^(۱) چنان که طبق برخی روایات که شیعه و اهل تسنن نقل کرده‌اند عده‌ای ایسن سخن را بر زبان جاری کردند. ^(۲)

از طرف دیگر امیرالمؤمنین رضی الله عنه در بسیاری از جنگ‌های صدر اسلام اجداد و خویشاوندان کافر بعضی از مسلمانان را به قتل رسانده بود و عده‌ای از آنان هنوز کینه و عداوت آن حضرت را در دل داشتند. افزون بر این آن حضرت هنوز جوان بود و پذیرش ولایت و حاکمیت فردی جوان برای افراد ظاهربین و متعصبی که در سنین بالای عمر قرار داشتند سخت غیر قابل پذیرش بود.

با وجود همه موارد یاد شده، فرمان خداوند است و آن حضرت موظف است در هر صورت این فرمان را به مسلمانان ابلاغ نماید و خداوند هم در آیه فوق به آن حضرت اطمینان می‌دهد که از ناحیه مردم نگرانی نداشته باشد. زیرا خداوند او را از خطرهای آنان حفظ می‌نماید.

از این جهت وقتی کاروان مسلمانان به منطقه «غدیرخم» رسید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

(۱) مجمع البیان ج ۳ ص ۳۴۴.

(۲) مجمع البیان ج ۹-۱۰ ص ۵۳۰، الجامع الاحکام القرآن ج ۱۸ ص ۲۷۸.

دستور توقف کاروان را صادر کرد و به آنان فرمود: با صدای بلند آنهایی که پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت نمایند و صبر نمایند تا عقب ماندگان نیز به آنان ملحق گردند پس از اجتماع مسلمانان آن حضرت نماز ظهر را به جماعت اقامه کردند و پس از نماز دستور دادند از جهاز شتران منبری برای آن حضرت تهیه کردند و سپس آن حضرت بر بالای منبر قرار گرفت و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود:

«من به همین زودی دعوت حق را اجابت کرده از میان شما می‌روم! من چگونه پیامبری بودم شهادت بدهید؟ مردم با صدای بلند گفتند: ما گواهی می‌دهیم که تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و خیرخواه ما بودی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما انجام دادی خداوند به تو جزای خیر دهد. سپس فرمود: آیا شما به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز جزا گواهی می‌دهید؟ همه گفتند آری گواهی می‌دهیم، آنگاه پیامبر ﷺ دست علی را بلند کرد و فرمود: «إِيَّهَا النَّاسُ مِنْ أَوَّلِي النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» «ای مردم چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و پیامبر ﷺ او داناترند. پیامبر ﷺ فرمود: خداوند ولی و رهبر من است و من مولی و رهبر مؤمنانم، و نسبت به آنان از خودشان سزاوارترم پس فرمود: «مَنْ كُتِبَ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» «هرکه من مولا و رهبر اویم این علی مولا و رهبر اوست» (۱)

و سه بار این جمله را تکرار کرد و بعد سر به سوی آسمان برداشت و فرمود:

(۱) مسند احمد ج ۱ ص ۸۴، المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۰۹.

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ
نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»^(۱)

«خداوندا! دوست دار کسی که او را دوست بدارد و دشمن بدار
کسی که او را دشمن بدارد، و یاری کن کسی که او را یاری کند
و خوارگردان کسی که او را خوارگرداند».

بعد از پایان خطبه پیامبر ﷺ آیه اکمال دین نازل شد «الْيَوْمَ
أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ
الْإِسْلَامَ دِينًا»^(۲) «امروز آیین شما را کامل و نعمت را بر شما
تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد»^(۳)

پس از آن پیامبر اکرم ﷺ خود در خیمه ای نشستند و علی علیه السلام در خیمه ای
دیگر و به مسلمانان فرمان دادند که بروند و به آن حضرت و علی علیه السلام تبریک
گفته و بیعت نمایند از جمله افرادی که حضور پیامبر ﷺ و علی علیه السلام رسیدند
ابوبکر و عمر بودند که به آن حضرت گفتند:

«بَخِّ بَخٍّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ، أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ
مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»
مبارک باد بر تو ای فرزند ابوطالب که مولا و رهبر من و تمام
مردان و زنان با ایمان شدی»^(۴)

(۱) مسند احمد ج ۱ ص ۸۴، المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۰۹ مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۰۴.

(۲) مانده ۳.

(۳) مجمع البیان ج ۴ ص ۲۴۶.

(۴) بحارالانوار ج ۳۷ ص ۱۰۸ البدایه و النهایه ج ۷ ص ۳۸۶.

حدیث غدیر، یکی از صریح‌ترین و محکم‌ترین ادله‌ای است که در مورد خلافت و ولایت علی علیه السلام روایت شده است. ولی عده‌ای از علمای اهل تسنن برای نفی این موضوع در صدد تضعیف و تأویل این روایت برآمده‌اند.

کسانی هم که صحت حدیث را پذیرفته‌اند آن را به معنای دیگری تفسیر نموده، واژه «مولی» را در این روایت به معنای دوست و یاور دانسته‌اند.^(۱)

در پاسخ می‌گوییم: حدیث و جریان غدیر قابل انکار یا تضعیف نیست زیرا این حدیث از جمله روایات متواتری است که بیش از یکصد و ده نفر از صحابه، آن را از پیامبر به طور مستقیم نقل کرده‌اند و صدها نفر از علمای بزرگ اهل تسنن آن را در کتب حدیثی و تفسیری و تاریخی خود ذکر نموده و آن را روایتی صحیح دانسته‌اند و اینکه اکثری از علماء اهل تسنن در صدد توجیه و تأویل این حدیث برآمده‌اند خود دلیل واضح است بر صدور این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و صحت سند آن. زیرا اگر این روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر نشده بود و یا حدیثی ضعیف بود به این همه توجیهات نیازی نداشت.^(۲)

(۱) الجامع الاحکام القرآن ج ۱ ص ۲۶۷.

(۲) در بسیاری از کتب اهل تسنن این حدیث روایت شده که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم، ص ۵۳ به بعد کتاب صلواتی. ۱- جلال الدین سیوطی شافعی (تفسیر الدر المشرور ج ۲، ص ۲۹۸)؛ ۲- ابن جریر طبری (الولایه فی طرق الحدیث الغدیر)؛ ۳- ثعلبی (تفسیر الکشف و البیان)؛ ۴- شوکانی (فتح القدر ج ۲، ص ۵۷)؛ ۵- امام فخر رازی (تفسیر الکبیر جلد ۳، ص ۶۳۶ العاشر)؛ ۶- بدر الدین حنفی (عمده القاری فی شرح صحیح بخاری ج ۸، ص ۵۸۴)؛ ۷- ابن صباغ مالکی (الفصول المهمه ص ۲۷)؛ ۸- نظام الدین نیشابوری (تفسیر السائر الدائر ج ۶، ص ۱۷۰)؛ ۹- قدروزی حنفی (ینایع الموده، ص ۱۲۰)؛ ۱۰- حافظ احمد بن حنبل (المناقب)؛ ۱۱- حافظ



علامه ترمذی (صحیح، ج ۱۳، ص ۱۶۵) : ۱۲- علامه حافظ نسائی (خصائص، ص ۲۲) : ۱۳-
 علامه ابن الصباغ (الفصول المهمة، ص ۲۴) : ۱۴- علامه احمد بن حماد الدولابی (الکنى والاسماء،
 ج ۲، ص ۶۱) : ۱۵- علامه حافظ حاکم نیشابوری (المستدرک، ج ۳، ص ۱۰) : ۱۶- حافظ ابو نعیم
 اصفهانی (أخبار الاصفهان، ج ۱، ص ۲۳۵) : ۱۷- علامه حافظ سمعانی (فضائل الصحابة) : ۱۸-
 علامه حافظ قاضی یوست حنفی (المختصر ن المعترض، ص ۳۰) : ۱۹- علامه بغوی (مصابیح السنة،
 ج ۲، ص ۱۹۶) : ۲۰- حافظ علامه رزین بن معاویه عبدی (مجمع بین الصحاح) : ۲۱- علامه
 ذهبی (تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۰۴) : ۲۲- علامه هيثمى (مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۴) : ۲۳-
 علامه سیوطی شافعی (الحاوی، ص ۷۹ و تاریخ الخلفاء والجامع الصغير و الدر المثور) : ۲۴-
 علامه حافظ یوسف بن عبدالبر (الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۶۰) : ۲۵- علامه ابن اثیر الجزری (مجامع
 الاصول، ج ۹، ص ۴۶۸) : ۲۶- علامه حافظ سبط ابن الجوزی (تذکره الخواص، ص ۲۳) : ۲۷-
 علامه حافظ أبی عبدالله گنجی شافعی (کفایة الطالب، ص ۱۳) : ۲۸- علامه حافظ محب الدین
 الطبری (ذخائر العقبی، ص ۶۷) : ۲۹- علامه حافظ، مورخ اسماعیل بن کثیر (البداية و النهاية، ج ۵،
 ص ۲۰۸) : ۳۰- علامه حافظ شمس الدین محمد الذهبی (تلخیص المستدرک، ج ۳ ص ۱۰۹) :
 ۳۱- علامه السید ابراهیم حنفی مشهور به ابن حمزه (البيان و التعریف، ج ۲، ص ۱۳۷) : ۳۲- علامه
 علی المتقی الهندی (کنز العمال، ج ۶، صص ۱۰۲ و ۱۵۴ و ۳۹۰) : ۳۳- علامه شهاب الدین
 الاوسی (تفسیر روح المعانی، ج ۴، ص ۱۷۲) : ۳۴- فاضل معاصر السید محمد رشید رضا (تفسر
 المنار، ج ۶، ص ۴۶۴) : ۳۵- علامه کرخی (نفحات اللاهوت، ص ۲۸) : ۳۶- علامه سمهودی
 (وفاء الوفاء ج ۲، ص ۱۷۳) : ۳۷- علامه نقشبندی (راموز الحادیت، ص ۱۶۸) : ۳۸- علامه ابن
 جوزی (صفحة الصفوة، ج ۱، ص ۱۲۱) : ۳۹- حافظ ابو نعیم (حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۶۳ و ۳۵۶
 و ج ۹، ص ۶۴) : ۴۰- علامه حافظ ابن بطریق (العمدة، ص ۵۳) : ۴۱- علامه ابن حجر عسقلانی
 (تهذیب التهذیب ج ۷، ص ۳۳۷) : ۴۲- علامه ابن ماجه (سنن ابن ماجه ج ۱، ص ۲۸ و ۳۰) : ۴۳-
 علامه ابن حجر (صواعق، ص ۲۵) : ۴۴- علامه حافظ محب الدین طبری (ج ۲، ص ۱۶۹) : ۴۵-
 ابو فضاله انصاری مقتول در صفین بر نقل از (اسد الغابة، ج ۳، ص ۳۰۷) : ۴۶- براء بن عازب
 انصاری اوسی مقیم کوفه متوفی ۷۳ (بنقل از مسند امام احمد حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱) : ۴۷- ابو
 ایوب خالد بن زید انصاری مقتول جنگ روم سال ۵۲ بنقل از (محب الدین طبری در ریاض
 النظره، ج ۲، ص ۱۶۹) : ۴۸- قیس بن ثابت بن شماس انصاری از شهود حدیث غدیر بنقل از (ابن

اما اینکه گفته‌اند واژه «مولی» در این روایت به معنای دوست و یاور است سخن باطلی است، زیرا هرچند یکی از معانی «مولی» و «ولی» در لغت دوست و یاور است ولی هیچ گاه نمی‌توان پذیرفت که مقصود پیامبر ﷺ از به کار بردن این واژه در روایت مذکور این معنا بوده است، بلکه مقصود از مولی، سرپرست و متصرف در امور بودن است که افزون بر لغت، شواهد و قراین متعدد دیگری نیز این مفهوم را تأیید می‌نماید.

۱- بیان دوستی مسلمانان نسبت به یکدیگر به ویژه حضرت علی علیه السلام که افضل اصحاب بود یکی از موضوعاتی است که خداوند و رسولش بارها در آیات و روایات متعدد بیان نموده و مسلمانان را به رعایت آن توصیه نموده‌اند. بنابراین اگر بگوییم مقصود از کلمه «مولی» در این روایت دوستی و یاری نمودن علی علیه السلام بوده است، لازمه‌اش آن است که پیامبر ﷺ در آن سرزمین سوزان و هوای بسیار گرم عربستان یکصد و بیست هزار نفر را گرد آورده است تا آنان را از موضوعی که همگان از آن آگاه‌اند مطلع نماید و چنین کار برخلاف عقل و منطق است که از هیچ عاقلی به ویژه شخص پیامبر ﷺ که عقل کامل است صادر نمی‌شود.

۲- رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بیان حدیث غدیر، سخنان و جملاتی را بیان کردند که اگر به این سخنان توجه نماییم به روشنی مشخص می‌شود که مقصود آن حضرت از

حجر در الاصابه، ج ۱، ص ۲۰۵؛ ۴۹- ابن طلحه شافعی در (مطالب السئول، ص ۱۶ بنقل از ترمذی)؛ ۵۰- خوارزمی (المناقب ص ۹۳ بنقل از اسناد خود از زید بن ارقم)؛ ۱- علامه حافظ سمعانی (کتاب فضائل الصحابه، بنقل از اسناد خود از ابوهریره و او از خلیفه ثانی حدیث غدیر را حدود یکصد ۱۰۰ نفر از صحابه بلکه بیشتر، روایت کرده‌اند)؛ ۵۲- علامه حافظ امام ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی متوفی سنه ۲۰۴ چنانکه در النهایه ابن اثیر) مذکور است.

بیان ولایت علی علیه السلام، سرپرستی و رهبری مسلمانان پس از وفات خویش بوده است. اولاً: آن حضرت قبل از بیان این حدیث از وفات خود و مسئولیت خویش در برابر مسلمانان و تمسک آنان به قرآن و اهل بیت علیهم السلام سخن به میان آورده و فرمود: من به همین زودی از میان شما می‌روم، من مسئول هستم و شما نیز مسئول هستید. من دو چیز گرانبها را در میان شما برجای می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد، یکی قرآن و دیگری اهل بیت من است. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و او را به عنوان مولای مسلمانان معرفی کرد، از این سخنان فهمیده می‌شود که آن حضرت می‌خواهد درباره موضوع مهمی که به آینده و سرنوشت مسلمانان، پس از وفات خود مربوط است سخن بگوید، نه موضوع دیگری.

ثانیاً: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ولایت خود بر مردم و نوع این ولایت سخن گفت و از همه مسلمانان در مورد این ولایت اقرار گرفت در این باره خطاب به آنان فرمود: «ای مردم چه کسی از همه مؤمنان نسبت به خودشان سزاوارتر است و اختیار بیشتر دارد؟ مسلمانان گفتند: خداوند و رسول او دانائترند. آن حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ؛ خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان هستم و من از خودشان نسبت به آنان سزاوارترم». بدون فاصله فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ ؛ هرکس من مولای اویم این علی نیز مولای اوست». از این جملات استفاده می‌شود که آن حضرت در عدد آن بوده است که همان ولایتی را که از طرف خدای متعال برای خود آن حضرت بر مسلمانان ثابت است برای علی علیه السلام نیز اثبات نماید ولایتی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت بوده ولایت به معنای سرپرستی و صاحب اختیار بودن است که در کلام خود آن بزرگوار به این معنا آمده است.

۳- مؤید دیگران مطلب تبریک گفتن همه مسلمانان به ویژه عمر بن خطاب

به علی علیه السلام و به کار بردن جملات خاصی در این مورد است که هم شیعه و هم اهل تسنن آن را نقل کرده‌اند که بعد از بیان این حدیث از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله، عمر نزد علی علیه السلام آمد و چنین گفت:

«بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ، أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ
مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ».
«مبارک باد، مبارک باد بر تو ای فرزند ابوطالب که مولای من و
مولای تمام مردان و زنان مؤمن شدی»^(۱)

۴- دلیل دیگر، ادامه خطبه پیامبر در حجه الوداع است که در آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صراحت از خلافت و ولایت علی علیه السلام و فرزندانش پس از خود سخن به میان آورده است آن حضرت در ادامه این خطبه می‌فرماید:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ... إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَإِمَامًا
فَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَعَلَى التَّابِعِينَ
لَهُمْ بِإِحْسَانٍ وَعَلَى الْبَادِيِّ وَالْحَاضِرِ وَالْأَعْجَمِيِّ وَالْعَرَبِيِّ
وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ وَعَلَى
الْأَبْيَضِ وَالْأَسْوَدِ وَعَلَى كُلِّ مُوَحِّدٍ مَاضٍ حُكْمُهُ جَازٍ
قَوْلُهُ نَافِذُ أَمْرُهُ مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ... ثُمَّ
مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ وَإِمَامُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ رَبِّكُمْ ثُمَّ
الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وَلَدِهِ إِلَى يَوْمٍ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؛
«ای مردم بدانید همانا خداوند علی علیه السلام را رهبر و امام شما
قرار داد فرمانبرداری او را بر مهاجرین و انصار و تابعان



مهاجران و انصار، که به نیکی از آنان پیروی می‌نمایند. بر اهالی شهرها و روستاها، بر حاضر و غایب، عرب و عجم، آزاده و بنده، کوچک و بزرگ، سیاه و سفید واجب کرده است، بر هر خداپرستی حکم و قول او نافذ و فرمان او مطاع است کسی که با او مخالفت کند ملعون و کسی که از او پیروی نماید آمرزیده است... حضرت در ادامه فرمود: پس از من ولیّ و امام شما علی است امامی که به امر خدا تعیین گردیده است و پس از او امامت در ذریه من از فرزندان علی تا روز قیامت قرار خواهد داشت.^(۱)

آیات و روایاتی که ذکر کردیم بخش اندکی از صدها ادله و شواهدی است که بر ولایت و جانشینی علی و فرزندان علیه السلام پس از پیامبر و وجوب پیروی از راه و عقاید آنان دلالت دارد. بر اساس این آیات و روایات است که شیعه بالقوه در همان عهد پیامبر صلی الله علیه و آله شکل گرفت و بعد از وفات پیامبر نیز آنان از علی علیه السلام و اولاد او پیروی کردند، و به خاطر داشتن ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام به نام تشیع، انواع آزار و اذیت‌ها را از خلفا و حاکمان جور تحمل نمودند و حتی بسیاری از آنان در این راه بهای سنگینی دادند.

بنابراین رها کردن راه و عقاید آنان و پیروی از عقاید دیگران چیزی جز ضلالت و گمراهی نخواهد بود.



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

فصل دوم

افغانستان قبل از اسلام

افغانستان در عصر حجر

ساکنین اولیه افغانستان

تمدن قبل از آریاییها

اساطیریها

هجوم آریا

هخامنشیان

موریاییها

کوشانیان

یفتلیها

ترکها

یونانیان



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

۱- افغانستان در عصر حجر

سرزمینی که امروز به نام افغانستان یاد می‌شود از زمانهای بسیار دور محل سکونت انسانهای اولیه بوده است و از آثار مکشوفه بدست می‌آید که از حدود ۵۰ هزار سال این سرزمین دارای ساکنین بوده است.

«دکتر کار لئن کون» آمریکایی که روی پارچه کربن شماره ۱۴ غار «قره کمر» ایبک انجام داده است، این حقیقت بدست آمده که این غار بین ۳۰ تا ۵۰ هزار سال قبل، محل سکونت آدمی زاد بوده است.^(۱)

از سال ۱۹۲۲ م به این طرف در نقاط مختلف افغانستان، کار باستان‌شناسی و حفاریات علمی انجام شده است و با توجه به اینکه کاوش‌ها چندان دقیق نبوده ولی توانست قسمت‌هایی از تاریخ باستان این کشور را روشن سازد و معلوم شد که انسانهای اولیه^(۲) بیشتر در اطراف رودخانه‌های افغانستان زندگی می‌کرده‌اند.

(۱) افغانستان در پرتو تاریخ، نوشته احمد علی کهزاد، ص ۳۲.

(۲) از مطالب کاملاً اشتباهی که در بین مسلمانان و حتی ما شیعیان نفوذ فوق العاده‌ای داشته و در بسیاری از کتب مخصوصاً کتب تاریخی در همه‌ی سطوح از ابتدایی گرفته تا دانشگاهی وارد شده است، نظریه غربی‌ها در مورد پیدایش انسان و چگونگی زندگی و رشد او در طی ادوار تاریخ بوده است. طبق نص آیات قرآن که حداقل برای مسلمانان کاملاً حجت است: اولین بشری که بر روی کره زمینی قرار داشته است حضرت آدم می‌باشد که خدای متعالی ایشان را از خاک آفرید و طبق

زیرا زندگی در اطراف رودخانه‌ها آسان‌تر بوده است. اقوامی که در این سرزمین زندگی می‌کردند از شکار حیوانات و استفاده از گیاهان و حبوبات روزگار می‌گذرانیدند، بعد کم‌کم از این مرحله به مرحله جدیدتری گام برداشته و به اهلی کردن بعضی از حیوانات به دامداری و زراعت رو آوردند و به ساختن قریه و دهکده پرداخته‌اند که آثار چند دهکده بسیار قدیمی از نقاط مختلف این کشور کشف شده است و از مغاره «چهل ستون» و بعضی مغاره‌های دیگر، آلات و ابزار سنگی و استخوانی به دست آمده است که بیان‌گر آن است که انسانهای آن روز از آلات یادشده برای شکار و ارتزاق و نیز برای دفاع از خویشان استفاده می‌کرده‌اند.

کم‌کم این جامعه ابتدایی در طول هزاران سال از نظر وضع زندگی ترقی کرده و به عصر فلزات داخل گردیده است. در این زمان مس جای آلات سنگی را گرفته است، تبر، دشنه، کارد، بیل و غیره ساخته‌اند.

صنعت کوزه‌گری و ظروف سفالی در میان‌شان رواج یافته است، همین‌طور کشاورزی را توسعه داده‌اند.

در حفريات «آق کپرک» آثاری از قبیل: آینه برنجی، انگشتر، دستبند، اسلحه ابتدایی، نگین لاجورد و غیره بدست آمده که متعلق به عصر حجر و از ۲ تا ۹ هزار سال قبل از میلاد است. در همین زمان بز و گوسفند و بعضی حیوانات دیگر در این ساحه تربیت می‌شده و حبوبات جهت غذا، کشت و زرع می‌گردیده

آیات قرآن تمام اسماء و حقایق را به ایشان آموخت و ایشان را حجت و پیامبر خود بر روی کره زمین قرار داد. بنابراین تصویری که از ایشان اولیه ارائه داده و آنها را موجوداتی وحشی و جاهل قلمداد می‌کند اشتباهی بیش نمی‌باشد.



است. آثار کشف شده در شمال غربی بلوچستان نشان می‌دهد که در حدود ۴ هزار سال قبل دهکده‌هایی در این منطقه وجود داشته که ساکنین آنها کشاورزی می‌کرده‌اند.

و تفحصات سال ۱۹۵۱ م در «مندیکک» واقع در ۵۵ کیلومتری شمال قندهار نشان داد که از ۳ هزار سال قبل از میلاد مردم این خطه ده نشین بوده و خانه‌هایی از خشت و گل می‌ساخته و به زراعت و دامداری آشنا بوده‌اند. مجموع این کشفیات نمایانگر سطح بلند پیشه‌وری آن عهد می‌باشد و نیز یکی از کانون‌های زندگی ماقبل تاریخ حوزه «ارغنداب» و «هیرمند» بوده است.

۲- ساکنین اولیه افغانستان

انسانهایی که قبل از آریایی‌ها در افغانستان زندگی می‌کردند درست مشخص نگردیده که از چه نژادی بوده و چه نام و نشان داشته‌اند؟ آیا نسلی هم از آنان باقی مانده یا نه؟

اما کشورهای همجوار، ساکنین اولیه‌شان تا حدودی مشخص شده‌اند. در لغت نامه دهخدا ذیل کلمه «تاپور» آمده است که تاپور قومی بودند که قبل از آریایی‌ها در مازندران می‌زیسته‌اند، و نام طبرستان از آنها بجای مانده است.

عبدالرفیع حقیقت می‌نویسد: قبل از آریایی‌ها در مغرب ایران مردمانی موسوم به «کاس سو» که نژاد آنها معلوم نیست و مورخین یونانی آنها را «کسی» یا «کوسیان» نامیده‌اند و در گیلان «کارسیان» در مازندران «تاپور» در جنوب غربی «عیلامی‌ها» و در سواحل خلیج فارس و عمان «حبشی‌ها» یا مردمان سیاه پوست زندگی می‌کرده‌اند.^(۱) و عیلامی‌ها تمدن نسبتاً پیشرفته‌ای داشتند.

(۱) تاریخ قومس: ص ۱۵ چاپ اصفهان ۱۳۶۲.

ساکنین کشور پهناور هند قبل از آریا، اقوام پر جمعیت «دراویدی» بودند که در زد و خوردهای بسیار طی قرون متمادی از مهاجمین آریایی شکست سختی خوردند و از تعدادشان کاسته شد و بقایای‌شان در میان جنگلزارها پناه بردند و با این طریق نسلی از آنها باقی ماند که به نام «نجسها» معروفند. مجموع جمعیت «دراویدی» امروز به چهل میلیون می‌رسد. اما اقوام قبل از آریا در افغانستان معلوم نیست که چه قومی و نژادی بوده‌اند؟ فقط عبدالحسین مسعودی انصاری نوشته است: ساکنین افغانستان قبل از آریایی‌ها قبائل «دراویدی» بوده‌اند.^(۱) وی دلیل این گفته‌اش را ذکر نمی‌کند احتمال دارد که اجداد مردم هزاره قبل از آریایی‌ها در این کشور ساکن بوده و بعد در اثر هجوم آریایی‌ها و عدم مقاومت به تدریج به سوی مرکز افغانستان که دارای کوه‌های مرتفع و غیر قابل دسترس می‌باشد پناه برده باشند.^(۲)

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲

(۱) زندگانی من، عبدالحسین مسعود انصاری، تهران ۱۳۵۲ (مجموع جمعیت «دراویدی» امروز به چهل میلیون می‌رسد).

(۲) نگاهی به تاریخ جهان جواهر لعل نهرو، تهران ۱۳۶۱.



تمدن قبل از آریا^(۱):

برخی ادعا کرده‌اند که ساکنان اولیه افغانستان و هند، مردمان پیشرفته و دارای تمدن نبوده‌اند. جواهر لعل نهرو می‌نویسد: «آریایی‌ها که در هند آمدند تا اندازه‌ای تحت تأثیر تمدن قدیمی‌تری که در این دیار وجود داشت قرار گرفتند این تمدن قدیمی تمدن «دراویدیها» بود و آریایی‌ها در این مهاجرت عظیم مردمان آرام‌تر و متمدن‌تری را که بر سر راه خود می‌دیدند نابود می‌کردند و یا در خود جذب می‌نمودند.»^(۲)

کاوش‌های باستان‌شناسی که به سال ۱۹۲۴م، توسط «سرجان مارشال» و دستیارانش در کرانه غربی رود سند در ناحیه «موهنجودارو» به عمل آمد آثاری

(۱) آنچه که مسلم است و درباره زندگی بنی آدم در قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام آمده است زندگی بنی آدم از خلقت حضرت آدم در روی زمین شروع شده است و آن حضرت دارای فرزندی شدند که بعضی به کشاورزی (مانند قایل) و بعضی به دامداری (مانند هابیل) پرداختند و تاریخ خلقت حضرت آدم علیه‌السلام و جریان هبوط او نیز در روایات ذکر شده و اساساً مبنای تاریخی الهی در قبل از حضرت عیسی علیه‌السلام هبوط آدم بوده است. و زندگی حضرت آدم علیه‌السلام در خاورمیانه بوده و مکان‌هایی نیز در عراق و عربستان به نام آن حضرت موجود است و قبر شریفشان در نجف کنار قبر مولی‌الموحیدین علی بن ابی طالب علیه‌السلام است و بعضی از مطالبی که به عنوان تاریخ دوران زندگی ماقبل تاریخ و غیره بیان شده مربوط به نظریات غربی‌هاست که بعضی هم به اثبات نرسیده است و با کشفیات جدید متوجه مطالب جدیدی می‌شوند که بعضاً نظرات گذشته را زیر سؤال می‌برد. البته این نکته نیز در روایات ذکر شده است که قبل از حضرت آدم علیه‌السلام نیز بشرهای دیگری روی کره زمین زندگی می‌کرده‌اند که جدای از حضرت آدم علیه‌السلام و بنی آدم هستند و تا زمان آن حضرت اثری از آنان باقی نمانده بود. (محقق کتاب)

(۲) همان.

پیدا شد که از قدیمی‌ترین آثار تمدن جهان می‌باشد. در آنجا به آثاری از شهر مدفون شده‌ای دسترسی پیدا کردند که دارای چندصد خانه و مغازه ساخته شده از آجر و خیابان‌های عریض و ساختمان‌هایی چند طبقه بود. این اکتشافات ثابت نمود که در سند و پنجاب در ۴ الی ۳ هزار سال پیش از میلاد یک زندگی شهری بسیار مرفعی وجود داشته است. مثلاً وجود آب چاه در داخل خانه‌ها، حمام و مجاری فاضلاب که نشان دهنده زندگی مرفهی بوده است.

در میان اشیاء کشف شده وسایل آشپزخانه، ظروف منزل، لوازم آرایش، ظروف سفالین نقاشی شده رنگی، سکه‌های قدیمی، که خیلی قدیمی‌تر از سکه‌هایی است که قبل از آن پیدا شده بود. کاشی کاری‌های عالی، آثار فلزی، از جمله اسلحه و لوازم مسی و یک نمونه ارابه و دوچرخه مسی که از کهن‌ترین ارابه‌هایی است که تاکنون کشف گردیده است محسوب می‌شود. دست بندهایی زرین و گوشواره‌ها و گردن بندها و بعضی صنایع دستی که حاکی از تمدن پیشرفته اقوام قبل از آریایی‌ها می‌باشد.^(۱)

دانشمند غربی می‌گوید: آریایی‌ها از لحاظ فرهنگی به مراتب از دراویدی‌ها عقب مانده‌تر بودند. آنان دامپرورانی چادرنشین بودند که منبع اصلی درآمدشان از ناحیه احشام تأمین می‌شد و آریایی‌ها بعد از هجوم به سوی جنوب بسیار زود جذب فرهنگ دراویدی‌ها شدند و به کشاورزی روی آوردند و عده‌ای از اقوام پیشین را نابود و قسمت دیگر را به بردگی گرفتند.^(۲)

(۱) پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، حسین علی یزدانی (حاج کاظم) ج ۱ ص ۲۷ چ دوم ۱۳۷۲ انتشارات مدرس مشهد.

(۲) تاریخ مختصر جهان ج ۱ ص ۴۵، نوشته هفت تن از نویسندگان.



هجوم آریایی‌ها:

آریایی‌ها دارای جمعیت بسیار و قبائل بی‌شمار بودند که محل سکونت اصلی آنها در شمال دریای سیاه و سواحل رود دانوب و کلاً در اروپای شرقی بوده که به خاطر کثرت جمعیت و سخت شدن شرایط زندگی به سوی زمین‌های وسیع و پربرکت جنوب مهاجرت کردند. آغاز مهاجرت شان تقریباً از سال ۱۸۰۰ قبل از میلاد شروع شد و تا هزار سال بعد از آن ادامه یافت و زمین‌های وسیع که به نام‌های ایران، هند، افغانستان، ایران و هند یاد می‌شوند به تصرف در آوردند.^(۱)

بدیهی است که هر یورش و تهاجم، قتل و کشتار، خرابی‌های بی‌شمار بدنبال دارد. آریایی‌ها در همه جا مردم بومی آن مناطق را قتل عام نمودند. این درگیری‌های بقدری وحشتناک بود که نسل بیشتر بومی‌ها منقرض گردید. امروزه هیچ نشانی از آنها بجای نمانده است جز اقوام دراویدی در کشور هند.

واژه «آریا» از ریشه کلمه‌ای می‌آید که به معنای کشاورزی است اینان چون کشاورزی را از بومی‌ها یاد گرفتند اغلب به این شغل روی آوردند بعدها این کلمه معنی نجیب و اشرافی را بخود گرفت.^(۲)

از آنجا که زبان آریایی‌های مذکور با زبان ملل اروپایی ریشه مشترک دارد چنین حدس زده می‌شود که اینان در اصل با اروپائیان از نژاد مشترکی سرچشمه گرفته باشند.

(۱) نگاهی به تاریخ جهان، ج ۳۲ و لغت نامه ذیل کلمه «آریا» و کشف هند ج ۱، ص ۱۴۰، تهران ۱۳۵۰.

(۲) کشف هند، ج ۱ ص ۱۴۱.

اساطیری‌ها:

آریایی‌ها بعد از استقرار در ایران و افغانستان موفق به تشکیل سلسله سلطنتی گردیدند. اولین سلسله آنها بنام «پشیدادیان» یاد می‌شود که در بلخ به قدرت رسید و بر قسمت‌هایی از افغانستان و ایران حکم راند. و از طرف شمال و شمال شرقی با تورانی‌ها «ترکها» همسایه بود و دائم با آنها مشغول زد و خورد و جدال بوده است.^(۱)

بعد از آن سلسله «کیانیان» به قدرت رسیدند. مؤسس‌شان «کی قباد» نام داشت. فریدون یکی از پادشاهان افسانه‌ای این خانواده است که قلمرو حکومت خود را میان سه پسرش به نام‌های «ایرج» پدر ایرانیان، «تورج» پدر ترک‌ها و «سلم» پدر رومیان تقسیم نمود.

سلسله دیگری از آریایی‌ها به نام «اسپه» یا دودمان «اسپه» است که دارندگان اسب بودند و بعد از کیانیان ظهور نمودند که گفته می‌شود «زردشت» در زمان این سلسله در بلخ ظهور کرد و مردم را به سوی کیش جدید که خود آورنده آن بود فراخواند. کتابی آورد به نام «اوستا» که لب گفتار آن در سر جمله: «گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک» خلاصه می‌شود.

از پیروان زردشتی آمار دقیق در دست نیست ولی در سال ۱۳۷۲ هجری به نیم میلیون نفر می‌رسید که تعداد زیادشان در هند و تعدادی در ایران و پاکستان سکونت دارند.

آیین زردشتی با خرافات آلوده است و پیروان زردشت را در اسلام بنام «مجوس» می‌خوانند.

(۱) مراد از توران سرزمین ترک‌ها می‌باشد.



در اینکه آیا مجوسیان اهل کتاب هستند یا نه؟ اختلاف است در هر صورت این سه خاندان سلطنتی که ذکر شد تاریخ‌شان روشن نیست و بلکه جنبه‌ای افسانه‌ای دارند که در شاهنامه از آنها یاد شده است.^(۱)

هخامنشیان:

«کوروش» از سلسله هخامنشی حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد، حکومت سلطنتی را در ایران به وجود آورد و کشورگشایی می‌کرد و سرزمین‌های وسیع را به خاک ایران ملحق کرد. وی در حملات خود از غرب بین النهرین (عراق فعلی) و آسیای صغیر (ترکیه امروزی) و قسمتی از یونان را متصرف شد و از شرق افغانستان و قسمتی از آسیای میانه را تحت تصرف خویش در آورد. ویل دورانت می‌نویسد: «کوروش در جنگ با قبائل ماساکت در سواحل جنوبی بحر خزر کشته شد.»^(۲)

بنیاد اندیشه

یونانیان:

اسکندر بعد از تسخیر ایران و تمام افغانستان به سوی هند لشکر کشید. بعد از تصرف قسمت‌هایی از آن، از راه بلوچستان به سوی بابل (بابل شهر بزرگی بود که محل آن نزدیک بغداد فعلی قرار دارد) بازگشت در آنجا در اثر افراط در شرب مسکرات در تاریخ ۳۲۳ قبل از میلاد به عمر ۳۲ سالگی جان باخت. بعد از او بین سرداران او بر سر تصرف سرزمین‌های مفتوحه نزاع در گرفت و بالاخره

(۱) افغانستان در پرتو تاریخ و تاریخ افغانستان ج ۱.

(۲) داستان تمدن جلد ۱ ص ۲۸۲.



ایران و افغانستان به یکی از سرداران او بنام «سلوکس» واگذار شد. افغانستان تا سال ۱۳۵ قبل از میلاد توسط یونانیان اداره می‌شد و نظامیان یونان با مردم این سرزمین در آمیخته زاد و ولد نمودند که مردم نورستان که در شرق افغانستان ساکن هستند از بقایای سپاهیان اسکندر می‌باشند.

یکی از دست آوردهای تصرف افغانستان توسط یونانیان برجای ماندن رسم الخط یونانی در کنار رسم الخط قدیم افغانستان خط و الفبای خروشتی بود که از الفبای آرامی مشتق شده بود. بعد از انقراض یونانیان مدتی افغانستان تحت فرمان امیران محلی اداره می‌شد. (۱)

موریا:

بعد از مرگ اسکندر «چندراگوپتا» که از سلاطین محسوب می‌شد در هند امپراطوری بزرگی تشکیل داد. قسمتی از خاک افغانستان را نیز تصرف کرد و بعد از او پسرش به سلطنت رسید که شرق و جنوب افغانستان کما فی الساباق در تصرف هند باقی ماند و سومین و بزرگترین شاه این سلسله «آشوکا» نام داشت که در حدود ۲۷۳ سال پیش از میلاد به قدرت رسید.

وی نسبتاً از جنگ و خونریزی بیزار بود در زمان او دین بودایی رواج تمام یافت در افغانستان این دین رو به توسعه نهاد. آشوکا یکی از پادشاهان نیک نام هند و از مردم بزرگ آن زمان به حساب می‌آمد. او با مردم مهربان بود و برای عمران و آبادی و توسعه کشور و گسترش علم و دانش و خدمت به محرومین قدم راسخ برداشت با اینکه خود بودایی بود اما به ادیان دیگر احترام می‌گذاشت.

(۱) پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، حسین علی یزدانی، ج ۱، مشهد، ۱۳۷۲.



وی در سال ۲۳۲ قبل از میلاد بعد از ۴۰ سال سلطنت از دنیا رفت و بعد از او افغانستان از زیر سلطه هند بیرون آمد.^(۱)

کوشانیان:

بعد از سلسله‌های هخامنشی و یونانی و موریای مدتی افغانستان به شکل ملوک الطوائفی توسط خوانین محلی اداره می‌شد تا اینکه قبیله «کوشانی» شاخه‌ای از اقوام «ستی» (پوچی) وارد افغانستان شده و به تدریج قدرت یافتند و حکومت‌های محلی را برداشتند و یک حکومت بزرگی تشکیل دادند. آنان دارای جمعیت بسیار و شامل هزاران خانوار بودند و بر تمام افغانستان فرمان روایی داشتند و تا شمال هند و رود سند نفوذ کردند.

کوشانی‌ها تقریباً ۱۸۰ سال در افغانستان حکومت کردند. در زمان آنان ادیان بودایی، برهمنی، و زردشتی مورد احترام بود زبان کوشانی‌ها زبان ختینی خوانده می‌شد. بعد از کوشانی‌ها مدتی افغانستان تحت آمریت حکومت‌های کوچک اداره می‌شد.^(۲)

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

یفتلی‌ها:

طائفه یفتلی‌ها مانند کوشانیان جزء اقوام «ستی» بودند که از ناحیه شمال شرق در حوزه سیحون به سوی افغانستان سرازیر شدند و تا اواخر قرن سوم میلادی

(۱) تاریخ افغانستان ج ۱ نوشته کهزاد، کشف هند، ج ۱ از صفحه ۲۲۰ تا ۲۲۵، نگاهی به تاریخ جهان ج ۱ ص ۱۴۰-۱۵۰.

(۲) پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، حاج کاظم یزدانی ج ۱ ص ۳۴.

اراضی شمال جیحون را اشغال کردند. در اوایل قرن پنجم میلادی از طریق جیحون وارد افغانستان شدند. در سال ۴۲۵ میلادی در طخارستان تشکیل حکومت دادند. پادشاه یفتلی‌ها با سلاطین ساسانی ایران جنگ‌های متعددی کردند.

«اخشور» مقتدرترین شاه این سلسله بود که از حدود سال ۴۶۰ میلادی تا سال‌های اول قرن پنجم به مدت نیم قرن سلطنت نمود، سلسله یفتلی تا ۵۶۶ میلادی حکومت کردند و سرانجام بدست ترک‌هایی که با ساسانیان متحد شده بودند منقرض گردیدند.

مورخین غربی ترک بودن یفتلی‌ها را تأیید کردند. خوارزمی می‌گوید: یفتلی‌ها (هیاطله) به زبان بخارایی مرد قومی را گوید و هیاطله قومی بودند که در بلاد تخارستان زندگی می‌کردند و ترک‌های خلج و گنجینه از بقایای آنها می‌باشد.^(۱)

در «دائرة المعارف ترکی» یفتلی‌ها، اقوام ترک نژاد شمرده شده‌اند و اضافه می‌کند که اصل یفتلی «اتلی» بوده که در ترکی به معنای سوارکار است.

در لغت نامه دهخدا یفتلی‌ها جزء اقوام زردپوست به حساب آمده است. بعید نیست که اقوام یفتلی در واقع از دو نژاد مختلف زرد و سفید تشکیل شده‌اند و با هم در یک زمان وارد افغانستان شده باشند.^(۲)

یفتلی‌ها در عهد اخشور به دو دسته تقسیم شدند دسته‌ای از ناحیه کوهستانی تخارستان از شمال هندوکش بطرف غرب حمله کردند ساسانی‌ها را عقب راندند.

(۱) مفاتیح العلوم خوارزمی.

(۲) بالاخصار کابل: ج ۱ ص ۳، افغانستان در مسیر تاریخ و مقاله تحقیقی پروفیسور "ولیدی طوغان"
استاد دانشگاه استانبول درباره هیاطله و خلج.



دسته‌ای دیگر در حوالی کابل و غزنی استقرار یافته که در میان‌شان قبیله «زاولی» شهرت بیشتر داشت که «زابل» و «زابلستان» نامیده شد که ولایت زابل امروز در جنوب غزنی جزئی از زابلستان (زاولستان) قدیم است.

یکی از قبایل «هزاره» تا به امروز به اسم «زاولی» یاد می‌شود که در جنوب غرب هزاره‌جات در حدود اجرستان و مالستان و جاغوری و نیز ولایت ارزگان زندگی می‌کردند. در قتل عام‌های بین سال‌های ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۲ هـ. ق جمعیت زیادی از این قبیله از بین رفت و عده‌ای اندک از آنها تاکنون در جاغوری باقی مانده‌اند و بعید نیست که همین «زاولی‌های هزاره» از بقایای اقوام زاولی یفتلی‌ها باشند که با این حساب هزاره‌ها کلاً به یفتلی‌ها پیوند خواهند خورد خصوصاً که مورخین یفتلی‌ها را (هیاطله) ترک نژاد دانسته‌اند.

مورخین غربی نیز ترک بودن یفتلی‌ها را تأیید کرده‌اند. خوارزمی می‌گوید: هیطل به زبان بخارایی مرد قوی را گویند. هیاطله قوی بودند که بلاد تخارستان را در اختیار داشتند.^(۱)

ترک‌ها:

ترکان با توجه به اینکه در ابتدا دارای زندگی چادرنشینی و گله‌داری و زراعت و صنعت نساجی و باقی صنایع دستی بودند از زمان‌های دور مناطق وسیعی از غرب مغولستان و شمال غرب چین و اراضی میان جیحون و سیحون و حوزه بالخاش تماماً در اختیار شان بودند.

(۱) مفاتیح العلوم خوارزمی.

و رسم الخط سریان را در الفبای ترکی قبول نموده بودند و ترکان «اویغور» نسبت به سایر قبایل ترک بسیار پیشرفته بودند.

واژه ترک به معنای شجاع و نیرومند و جنگجو می‌باشد و از آن جا که ترکان عموماً مردم سلحشور و جنگجو بودند به این نام شهرت یافتند.

بعضی مدعی شده‌اند که ترک به معنی کلاه‌خود است چون ترکان در جنگ‌ها کلاه خود بسر می‌گذاشتند به این نام معروف شدند.

ترکان در قرن ششم میلادی امپراطوری وسیعی به وجود آوردند که از غرب مغولستان تا «آرال» وسعت داشت مؤسس آن شخصی مقتدر به نام «تومنه خان» بود که در سال ۵۲۵ میلادی از دنیا رفت و قلمرو حکومت او میان پسر و برادرش تقسیم شد ناحیه شرقی آن که شامل «منگولیان» و غیره می‌شد به پسرش «موگان خان» تعلق گرفت و قسمت غربی آن که شامل کاشغریستان و حوزه جیحون و آرال و شمال شرق افغانستان می‌گردید به برادر تومنه که «ایستامی ییغو» نام داشت تعلق گرفت.

ترکها اندکی پیش‌تر از این تاریخ بسوی غرب و جنوب غربی مهاجرت کردند و از جمله مناطق شمال و شمال شرقی تا مرکز افغانستان را به تصرف در آوردند. ترکان در افغانستان ابتدا با دولت ساسانی متحد شده اقوام یفتلی را از میان برداشتند. سپس با هم اختلاف کردند «تاردو خان ییغو» امپراطور ترکان در اواخر قرن ششم میلادی حکام ساسانی را از ایالت شمالی افغانستان بیرون کرد. ترکان



در سراسر تخارستان مستقر شده و چندین امارت کوچک تشکیل دادند که مجموع امارات ترکان تخار به ۳۰ امارت می‌رسید و همه از خان بزرگ که مرکز امارتش در قندوز بود اطاعت می‌کردند. ترکان مانند آریایی‌ها دارای قبایل بی‌شمار بودند که فخرالدین مبارک شاه معتقد است که ترکان دارای قبایل بی‌شمار است و اگر کسی بخواهد اقوام ترک را بداند هرگز نخواهد توانست و سپس خود، سی تا ۶۴ قبیله بزرگ را نام برد.^(۱)

ترکان در مصر، شمال آفریقا، آسیای صغیر، افغانستان، هند و... حکومت می‌کردند، در قرن هفتم میلادی سلسله تانک امپراطوری چین بر ترکان غربی از جمله ترکان افغانستان غلبه یافته و آنها را از قدرت انداختند. در نتیجه افغانستان مدت یک قرن زیر نفوذ چینی‌ها بود و مقارن ظهور اسلام از قدرت ترکان کاسته شد.^(۲)

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

(۱) تاریخ فخرالدین مبارکشاه ص ۴۷ چاپ لندن.

(۲) شبخارا دست آودر قرون وسطی ص ۲۵۷.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

فصل سوم

افغانستان بعد از پیدایش اسلام

۱. افغانستان مقارن با ظهور اسلام
۲. نحوه ورود آیین شیعه به افغانستان
الف) ورود تشیع در دوره صفویان
ب) همزمانی ورود اسلام و تشیع به هزاره‌جات
ج) اسلام آوردن و پذیرش تشیع در دوران حکومت ایلخانان
۳. جمع بین سه نظریه
۴. وجه تسمیه هزاره‌ها
۵. هزاره‌ها بومی‌ترین مردم خراسان خاوری
۶. خراسان و نقش آن در ماندگاری تشیع
۷. هزاره‌ها و نقش آنان در توسعه و ماندگاری تشیع
۸. جمع بندی مطالب



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

افغانستان مقارن با ظهور اسلام:

افغانستان مقارن با ظهور اسلام به شکل ملوک الطوائفی اداره می‌شد. بزرگترین امارت در این زمان حکومت «رتبیل شاهان» بود که قلمرو حکومتش از رود سند تا جبال هندوکش و از نورستان تا نزدیک بست گسترش داشت.

رتبیلیان از ۴۰۰ میلادی تا ۴۰۰ هجری حکومت کردند در این مدت چند دفعه تا مرز سقوط رسیدند و بارها در مقابل لشکر اسلام مقاومت نمودند.

همزمان با ظهور اسلام سرزمین کوهستانی هزاره‌جات تحت فرمان امرای محلی اداره می‌شد در غزنی و بامیان و بهسود و غرب هزاره‌جات امرایی بودند که عده‌شان از حکومت کابل پیروی می‌نمودند چنانچه در غزنی و اطراف آن سلسله امرای «لاییک» امارت داشتند که بعد از نفوذ اسلام مسلمان شدند و تا قرن چهارم امارت خودشان را حفظ کردند تا سرانجام بدست سبکتکین برافتادند. در بامیان و نواحی آن امرای غور بودند به نام «شیران» حکومت داشتند، در غرب و شمال غربی امرای شنسیه غور فرمان روایی می‌کردند. و بعد از نفوذ اسلام همچنان بر سریر حکومت باقی ماندند و بر دایره حکومت آنها افزوده گشت.

اما در خصوص نحوه ورود اسلام به افغانستان، تاریخ این گونه حکایت می‌کند که اسلام از دو مسیر کاملاً جداگانه وارد افغانستان گردید.

مسیر شمال از طریق هرات و مرو، و مسیر جنوب از طریق سیستان. در جبهه

شمال اولین نبردهای اعراب و ساکنان محلی به وسیله عبدالله بن عامر در سالهای ۲۸ الی ۲۳ هجری فرماندهی می‌شد بعضی از نواحی با درگیری و جنگ و بعضی نواحی با قرارداد صلح به سرزمینهای اسلام ملحق می‌شدند. از جمله شهرهایی چون یوشنگ، بادغیس و هرات، در غرب افغانستان با امضای قرارداد صلح با فرمان عبدالله در شمار سرزمینهای شرقی اسلامی در آمدند.^(۱)

متن فرمان عبدالله بن عامر: «بسم الله الرحمن الرحيم؛ این فرمانی است که عبدالله بن عامر به سوی مهتره‌رات یوشنگ و بادغیس فرستاد، وی را فرمان دهد که از خدای بترسد و مسلمانان را یاور و رهنمون باشد و سرزمینهایی که در دست خویش دارد آبادان کند».

از جمله شهر مرو نیز در اثر صلح در ازای پرداخت هزار هزار درهم و هزار هزار کیلو گندم و جو فتح شد.

پس از تسخیر مرو، اخنف بن قیس به دستور عبدالله، عازم باقی نواحی طخارستان شد پس از جنگ‌های مداوم سرانجام در سال ۳۳ هجری شهر باستانی بلخ پایتخت طخارستان^(۲) را فتح نمود در همان زمان دروازه‌های طالقان و فاریاب نیز بدست امیربن احمد گشوده شد تمامی این فتوحات در عصر عمر و عثمان رخ داد.

اخنف بن قیس (۳-۷۲ ق) در عهد خلافت عمر مسلمان شد، همزمان با

(۱) بلاذری، فتوح البلدان ص ۱۶۰ تهران ۱۳۶۴.

(۲) طخارستان در جنوب آمودریا قرار داشت و بلخ از شهرهای آن به شمار می‌رفت و مناطق بدخشان، بلخ، و جوزجان امروزی را شامل می‌شود.



خلافت عثمان به همراه ابوموسی اشعری شهرهای قم، کاشان، و اصفهان را فتح کرد و به همراه عبدالله بن عامر، بلخ و چند شهر مهم دیگر را به سرزمینهای اسلام ملحق نمود.

وی پس از فرار یزدگرد سوم مانع ورود او به طخارستان شد. اخنف در عهد خلافت حضرت علی علیه السلام به بصره بازگشت و در جریان جنگ‌های جمل و صفین آشکارا از حضرت علی علیه السلام طرفداری کرد و پس از مرگ معاویه از مخالفان یزید و عبیدالله به شمار می‌رفت. ^(۱)

در زمان حکومت معاویه، عبدالله عامر بار دیگر عامل بصره شد، و از آنجا که دارالحکومه بصره بود، بر خراسان نیز حکومت داشت.

وی ابتدا قیس بن هیشم را در سال ۴۱ هـ / ۶۲۱ م بر خراسان منصوب کرد اما ورود قیس با شورشهای مردم بادغیس، هرات، یوشنگ و بلخ همزمان بود.

به دستور قیس آتشکده نوبهار بلخ که معبدی مورد احترام مردم بود ویران شد و اهالی بلخ باردیگر مجبور به صلح گردیدند. پس از بازگشت قیس، عبدالله بن عامر شخص دیگری به نام عبدالله خازم را عامل آن نواحی کرد. عبدالله با مردم هرات یوشنگ و بادغیس از در صلح در آمد و بار دیگر این نواحی به سرزمینهای اسلامی ملحق شدند.

در ابتدای همین بحث اشاره کردم که اسلام از دو مسیر جداگانه به افغانستان وارد شد. از راه شمال پس از فتح طخارستان و از راه جنوب پس از فتح قندهار، در زمان صفاریان وارد افغانستان شد.

(۱) دایره المعارف تشیع ج ۱.

علت اینکه طخارستان در همان نیمه قرن اول هجری در قلمرو اسلام در آمد وجود مراکز مهم تمدن و آبادانی در آن مناطق بود که اعراب چشم طمع به تصرف آن دیار داشتند.

ولی در جنوب علاقه به فتوحات جدید کم بود تا جایی که مناطق جنوبی و جنوب شرقی افغانستان کنونی تا اواخر سده سوم هجری همچنان بر آیین و رسوم اجدادی خود بدون حکومت اعراب پابرجا بودند و شاید وجود محدودیت در آب و آبادانی و مهم‌تر از آن، جدایی از بخشهای شمالی به دلیل وجود کوهستان‌های صعب العبور مرکزی و بیابانهای خشک جنوبی علت این امر باشد. البته باید متذکر شد که از دوران معاویه تا سالهای ۲۵۷-۲۶۰ هجری جنگ و درگیریهای موقت بین حاکمان کابل و اعراب انجام می‌شد. اما اولین حملات مسلمانان به مناطق جنوبی افغانستان کنونی که منجر به تسلیم شدن کامل به اعراب و پذیرش اسلام شد در حوالی سالهای ۲۵۷ هجری توسط صفاریان صورت پذیرفت که مقر اصلی صفاریان سرزمین سیستان بود و شهرهای اصلی سیستان آن روزگار، زرنج و بست نامیده می‌شدند. (۱)

مردم مسلمان سیستان پس از یک دوره آرامش نسبی در دوران طاهریان دچار لشکرکشی‌ها و جنگ‌های یعقوب لیث صفاری، بنیانگذار سلسله صفاریان گشتند. (۲)

در همان جنگ‌ها و درگیریهای یعقوب لیث با حاکم غزنی، پسر ژنبیل، بود که

(۱) این دو شهر هم اکنون در استان نیمروز افغانستان قرار دارد.

(۲) دایره المعارف تشیع، ج ۲، ص ۲۹، تهران.



اسلام برای اولین بار وارد ساحات کابل، قندهار شد و همین یعقوب بود که بتهای طلای به غنیمت گرفته شده از کابل را به عنوان هدیه به سوی دربار خلیفه عباسی فرستاد.

بدین ترتیب تقریباً تمامی خاک افغانستان به استثنای دو منطقه که نام خواهیم برد تحت تصرف اسلام در آمدند یکی از آن دو منطقه که تا سال ۱۳۱۴ هـ/ ۱۸۹۶ م همچنان بر آیین بودایی خود باقی مانده بود منطقه فعلی نورستان است که با شمشیر عبدالرحمان به دین اسلام در آمد و نام آن از کافرستان به نورستان تغییر کرد. منطقه دیگر که اتفاقاً بخش عمده‌ای از مباحث شیعه در افغانستان را به خود اختصاص خواهد داد منطقه غور باستان است. شرح روشن و واضحی از نحوه ورود اسلام بدین منطقه و تاریخ اسلام آوردن وجود ندارد.

نحوه ورود آیین شیعه به افغانستان

یکی از مسائل مورد اختلاف مورخان و صاحب نظران، مسئله ورود تشیع در افغانستان است که هر کدام بر اساس منابع و شواهدی که در اختیار دارند، نظر می‌دهند. بنده در این نوشتار به برخی از نظریات صاحب نظران اشاره نموده و در مرحله بعد از میان نظرات ارائه شده سه نظریه مشهور را بیان کرده و بعد نظر نهایی را در اختیار شما قرار می‌دهم.

آقای یزدان محقق افغانی می‌نویسد:

«مردم غور درست پنج سال بعد از شهادت حضرت علی علیه السلام در سنه ۴۵ هجری بخاطر آن که از دستور معاویه سرباز زده بودند به اتهام ارتداد درهم کوبیده شدند زیرا معاویه دستور داده بود که در سرتاسر سرزمینهای اسلامی، خطباء در نماز جمعه به حضرت علی علیه السلام سب و ناسزا بگویند. این سنت ناروا

تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت. تنها ملتی که از دستور معاویه سرپیچی نمود مردم غور بودند که هرگز حاضر نشدند به حضرت علی علیه السلام و اولاد طاهرینش ناسزا بگویند که بعضی از شاعران این مسئله را از افتخارات مردم غور دانسته و به شعر در آورده‌اند.^(۱)

«ژرفریر» که یک محقق فرانسوی می‌باشد درباره سابقه حضور هزاره‌ها در افغانستان می‌نویسد:

هزاره‌ها (شیعه‌ها) از ساکنین اصلی افغانستان می‌باشند. در زمان اسکندر مقدونی در محلی که فعلاً زندگی می‌کنند زندگی می‌کردند. وی برای اثبات مدعای خود از نوشته‌های مورخ قدیمی یونان «کورس» درباره حملات زمستانی اسکندر مقدونی به مناطق مرکزی افغانستان (هزاره‌جات) استفاده می‌کند.

این نظریه توسط بعضی از دانشمندان افغانی مورد تأیید قرار گرفته است. استاد عبدالحی حبیبی مورخ معروف و زبان‌شناس افغانی در مقاله‌اش در سال ۱۹۵۶ م در مجله آریانا ثابت می‌کند که هزاره‌ها ساکنین مملکت هستند او می‌کوشد تا کلمه هزاره را به اسم پایتخت دوم (اراکوزی هوزولا) همتا سازد طبق نظر وی «هزاره» یعنی سعادت و پاینده.^(۲)

آقای خسرو شاهی محقق ایران درباره سابقه اسلام و تشیع در افغانستان می‌نویسد:

«ورود اسلام به افغانستان سابقه درازی دارد و شاید بتوان گفت که سابقه آن به همان دهه‌های نخستین هجری باز

(۱) علی یزدان پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها ج ۱ ص ۷۴، تاریخ غوریان، اصغر فروغی، سمت، ۱۳۸۱.

(۲) تاریخ ملی هزاره ل تیمور خانوف ۱۳۷۲، ایران ص ۲۰-۱۹.



می‌گردد. تشیع، نیز همان زمان در این سرزمین راه پیدا کرده و رشد نموده است».

سید جمال الدین اسدآبادی در تاریخ افغان می‌نویسد:

«افغانستان در زمان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت به اسلام را پذیرفته و هیئتی به سرپرستی فردی به نام قیس به حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرستادند. این گروه در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ماندند و آموزش یافتند و در فتح مکه همراه دیگر مسلمانان شرکت داشتند و سپس به منطقه خود برگشته و در نشر اسلام به ویژه در کوه‌های غور (هزاره‌جات) کوشش نمودند و در نتیجه آن مردم به اسلام گرویدند.»

عبدالحی حبیبی می‌نویسد:

در آستانه ورود اعراب به سرزمین افغانستان این سرزمین تحت سلطه قومیت‌های ملوک الطوائفی قرار داشت. مردم تحت نفوذ حکومت واحدی نبوده است و هم چنین دارای فرهنگ و مذاهب متفاوت بوده است. حکومت‌هایی مثل لویکان در غزنی و رب‌تیلان در زابلستان و سیستان و کابل شاهان در کابل و تکیان در هلمند و قندهار و شیرا در بامیان و سوریان در غور، با نبود یک حکومت مرکزی شرایط برای ورود فاتحان عرب کاملاً آماده بود.^(۱)

در اوایل ورود اسلام به خراسان طبق آثار مکتوب لشکر اسلام، در مرزهای زابلستان و غرjestان متوقف می‌شود تا زمان حکومت حضرت علی علیه السلام دروازه‌های آن به روی فاتحان عرب بسته ماند تا اینکه در زمان امامت حضرت علی علیه السلام اسلام ناب و تشیع همزمان با پیام امام از طریق جعده خواهر زاده آن حضرت که فرماندار خراسان بود. وارد دره‌های عمیق و دامنه‌های سردکوهستانهای خشن غرjestان شد، از طرفی چون مسئله

(۱) حبیبی عبدالحی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام انتشارات افسون، تهران ۱۳۸۰.



خلافت و امامت و ولایت از همان روزهای نخست بعد از رحلت پیامبر ﷺ میان اصحاب مطرح بود لذا کسانی که برای ترویج اسلام می‌آمدند، نسبت به مسئله خلافت بی طرف نبودند و طبیعی بود که نمایندگان خلفاء و مبلغین آنها هر کدام از ایده و آرمان ارباب شان تبلیغ می‌کردند. در زمان امامت حضرت علی علیه السلام نمایندگان امام و فرماندهان و والیان ایشان نیز از ایده‌ها و گفتمان تشیع و اسلام ناب علوی تبلیغ می‌کردند و مردم خراسان نیز نسبت به این مسئله بی طرف نماندند و از همه چیز باخبر می‌شدند.

به این ترتیب با توجه به رفتار انسانی یاران و نمایندگان امام علی علیه السلام و همچنین القاء حاکمان غور بر قدرت از طرف امام، حاکمان و مردمان تحت قلمرو حکومتشان یکباره همه با هم در همان دوره اسلام و تشیع علوی را با دل و جان پذیرا شدند و این از افتخارات مردم هزارستان است که در چنین مقطع زمانی حساس آن پرتو اصلی و ناب را می‌بینند. و با گوشت و پوستشان عطوفت و مهربانی ولایت را لمس می‌کنند. روی همین جهت بود که مرزهای غرjestان به روی یاوران راستین امام علیه السلام باز می‌شود و با آغوش باز پیام دعوت امام پذیرفته می‌شود.

بیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

سعیدی می‌گوید:

با استناد به شواهد تاریخی درمی‌یابیم که پیدایش تشیع در این سرزمین برمی‌گردد به صدر اسلام و این جز درک حقیقت و معنویت اسلام و محبت خاندان پیامبر ﷺ در قلوب مردم افغانستان چیزی دیگر نبوده است.^(۱)

جوزجانی می‌نویسد:

حضرت علی علیه السلام عهدنامه و پرچمی را برای رئیس غور فرستاد

(۱) سعیدی جرغی، احمد، جایگاه اهل بیت علیهم السلام در افغانستان انتشارات وحدت قم ۱۳۸۶.



و او را به امامت آن کوهستان القاء نموده و دستور خواندن نماز را نیز برای اهالی غور نوشت و ارسال نمود.^(۱)

ناصری داودی می نویسد:

به خاطر رفتار شایسته جعده خواهرزاده امام علی علیه السلام، مردم غور از جان و دل به حضرت علی علیه السلام محبت ورزیدند بلکه امرای غور که وضع را کاملاً انسانی می یابند بدون جنگ سر بر خط زمان علی علیه السلام گزارده و به دین اسلام مشرف شدند و به پیشنهاد جعده حضرت علی علیه السلام فرمان حکومت را به خاندان شنسیب که امرای قبلی غور بودند صادر فرمودند و فرمان مذکور تا قرن ها در آن خاندان محفوظ بود.^(۲)

جوزجانی درباره مذهب امرای غور می نویسد:

نخستین پادشاه شنسیبی غور (امیر فولاد غوری شنسیبی) است که ایشان یکی از فرزندان ملک شنسیب بن خزنگ بود اطراف جبال غور در تصرف او بود و نام پدران خود را احیاء کرد و چون صاحب الدعوه العباسیه ابومسلم خراسانی خروج کرد و حاکمان بنی امیه را از ممالک خراسان اخراج کرد امیر فولاد سپاه خود را به کمک ابومسلم فرستاد و در اختیار آل عباس و اهل بیت علیهم السلام بود و مدت ها فرماندهی بلاد جبال و غور در اختیار او بود.^(۳)

بنابراین هیچ جای شک و شبهه ای نیست که با ورود اسلام مذهب تشیع نیز وارد این سرزمین شد و این از افتخارات مردم شیعه و هزاره های افغانستان است که با فرمان خود حضرت علی علیه السلام به اسلام و تشیع در آمدند.

(۱) منهاج السراج ج ۱ ص ۲۹-۴۲۴.

(۲) ناصر داودی، عبدالمجید، تشیع در خراسان استان قدس رضوی مشهد ۱۳۷۸.

(۳) فاضل کیانی، جاغوری نقل از طبقات ناصری از جوزجانی: ۶۴: ۱۳۸۸.



خاوری می‌نویسد: طبق شواهد و اسناد و مدارک موجود شیعه از اوایل قرن دوم هجری در این مناطق رواج داشته است.^(۱)

بختیاری می‌نویسد: اگرچه در میان اقوام دیگر نیز کم‌وبیش شیعه وجود داشته است اما اکثریت قاطع آنها حنفی مذهب بوده‌اند اما هزاره‌ها اکثریت قاطع‌شان شیعه‌اند بنابراین قومیت نیز در انتخاب مذهب این مردم نقشی اساسی داشته است.^(۲)

این نظریات بیان‌گر این است که اکثریت قاطع این قوم از همان مرحله اول شیعه شده‌اند. و ده‌ها نظریه‌های دیگری وجود دارد که از میان همه نظرات و آراء مورخان و صاحب نظران به سه نظریه مشهود اشاره می‌گردد.

الف) ورود تشیع در دوره صفویان:

عده‌ی که تعصبات سیاسی و مذهبی و منطقه‌ای و افکار استعماری دارند معتقدند که هزاره‌ها، در زمان سلسله صفویه به خصوص در زمان شاه عباس صفوی شیعه شدند.

مولوی می‌نویسد: این نظر را نخستین بار ومبری در ۱۸۹۵ م مطرح کرد و به نظر او شاه عباس هزاره‌ها را مجبور به پذیرش شیعه کردند.^(۳)

ولی تاریخ این نظریه را بر اساس دلایل و شواهد رد می‌کند.

اولاً: این نظریه با واقعیت‌های تاریخی منافات دارد زیرا طبق نوشته‌های منهاج السراج هزاره‌ها از زمان خود حضرت علی علیه السلام شیعه شده‌اند.

(۱) خاوری، محمدتقی، مردم هزاره و خراسان بزرگ وزارت فرهنگ و ارشاد انتشارات عرفان ۱۳۸۵.

(۲) بختیاری، محمد عزیز، شیعیان افغانستان، انتشارات شیعه‌شناسی ۱۳۸۵.

(۳) مولوی سید عسکر هزاره‌های افغانستان ترجمه اسدالله شفاپی، مؤسسه فرهنگی نقش تهران ۱۳۷۹.



ثانیاً: هنگامی که بخواهیم تاریخ ورود سادات به افغانستان را بررسی کنیم خواهیم یافت که سادات بعد از سرکوب قیام سربرداران در فاصله سالهای ۷۳۷ الی ۷۸۸ ق از سبزوار به سوی دیگر مناطق مهاجرت نمودند.^(۱)

این مطلب بیانگر این است که با توجه به شرایط و اوضاع آن روز، سادات نمی‌توانستند در هر جا و مکانی که بخواهد سکنی گزینند و زندگی کنند به ناچار به مناطق شیعه‌نشین و امن مهاجرت می‌کردند و یکی از مناطق امن آن زمان مناطق افغانستان بود که خانواده‌های بزرگ سادات سبزوار پس از مهاجرت به افغانستان در شهرهایی مانند بامیان، سنگلاخ، وردک، شمال قندهار اقامت نمودند. البته نقش صفویان را در پیشرفت و شکوفایی آیین شیعه در افغانستان انکار نمی‌کنیم زیرا حاکمان صفویه با اعزام علماء و مبلغان شیعه به کشورهای اسلامی باعث جذب مردم به آیین شیعه شدند از آن جمله می‌توان به شیخ حسن عاملی پدر شیخ بهایی به عنوان شیخ الاسلام هرات اشاره کرد و همچنین عبدالحسین خاتون آبادی در سال ۱۰۸۲ ق، از عده‌ای از شیعیان افغانستان که به همراه هدایا و وجوه شرعی به حوزه مشهد آمد اشاره کرد.

و آن هم در سال‌هایی که تشیع هنوز به این صورت متمایز و مشخص شناخته نشده بود و از تشیع فقط همان تعریف اولیه مبنی بر ولایت و محبت حضرت علی علیه السلام استنباط می‌شد.

گذشته از همه این مطالب هزارستان سرزمین شیعیان از همان آوان پذیرش اسلام و قبول ولایت و امامت و محبت اهل بیت علیهم السلام تا دوران حاضر گرفتار غیض و کینه دشمنان آل رسول الله صلی الله علیه و آله واقع شده‌اند.

(۱) تاریخ غوریان دکتر اصغر فروعی انتشارات سمت ۱۳۸۱.

اولین برخورد فیزیکی منجر به جنگ و خون‌ریزی مربوط به زمانی است که معاویه تصمیم داشت که شیعیان را نابود کند ولی با مقاومت دلیرانه غوریان شکست خورد و از آن به بعد هر حاکمی که از طرف معاویه گماشته می‌شد در طول دوران حکومتش با امرای این ناحیه به اتهام رافضی بودن درگیر می‌شد.

بزرگترین درگیری مربوط می‌شود به حمله سلطان محمود غزنوی در سال ۴۰۱ ق به غور (هزاره‌جات) که باعث تضعیف سلسله شنسیب شد ولی نتوانست آن خاندان را به کلی نابود کند در نهایت غوریان زخم خورده در سال ۵۸۲ ق سلسله غزنویان را از بین بردند.^(۱)

شاهد دیگری بر رد این مطلب که آیین شیعه در عصر صفویه وارد افغانستان شد این است که اسکندر بیک ترکمان در کتاب تاریخ امرای عباسی می‌نویسد: که هزاره‌ها قبل از شاه عباس شیعه بودند دو یا سه هزار سرباز هزاره تحت فرمان دین محمد خان ازبک در مقابل لشکر شاه عباس جنگیدند.^(۲)

در نتیجه ورود آیین تشیع در افغانستان در زمان صفویه با واقعیت‌های تاریخی منافات دارد.

ب) همزمانی ورود اسلام و تشیع به هزاره‌جات:

عده‌ای معتقدند: اهالی غور (هزاره جات) در زمان حکومت حضرت علی علیه السلام و تشیع را پذیرفتند و به خط مبارک حضرت حکم را گرفتند.^(۳)

علی اکبر تشیید در کتاب خود (هدیه اسماعیل) درباره تشیع بلاد غور گفته است که غور (هزاره جات) از ابتدا مرکز شیعیان بوده است و در

(۱) تیمور خانف، تاریخ ملی هزاره، ج ۲ ص ۳۱.

(۲) سید عسکر موسوی هزاره‌های افغانستان ترجمه اسدالله شقایب ص ۱۱۰.

(۳) لغت نامه دهخدا ج ۳۸ ص ۳۵۷، تهران ۱۳۳۵.



سالهای ۳۵-۴۰ ق در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام را قبول کردند و حضرت علی علیه السلام خواهرزاده خود جعدة بن هبیره مخزومی را به ولایت خراسان گماشت و به علت کردار و رفتار اسلامی جعدة با مردم خراسان آن روز مردم غور از موالیان و محبان حضرت گشتند و اطاعت خود را از آن حضرت اعلان نمودند و حضرت علی علیه السلام با فرمان دست نویس خود حاکمان محلی آن مناطق یعنی آل شنسیب را به حکمرانی القاء کرد و آل شنسیب نیز آن حکم را همچون میراثی پرافتخار از نسلی به نسلی دیگر انتقال می دادند تا اینکه سرانجام در سال ۴۰۱ ق همزمان با حمله سلطان محمود غزنوی به غور آن سند تاریخی ناپدید شد.^(۱)

بعد از شهادت حضرت علی علیه السلام در عهد معاویه و حکام بنی امیه که سب و لعن حضرت علی علیه السلام در منابر و مساجد عالم اسلامی بخش نامه شده بود تنها ملتی که از این فرمان سرپیچی کردند و به آن حضرت لعن نکردند ملت هزاره یعنی شیعیان افغانستان بودند.^(۲)

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

قاضی منهاج السراج جوزجانی نیز در کتاب «طبقات ناصری» چنین می گوید:
به گمان قریب به یقین، امیر شنسیب والی غور در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام اسلام آورد و نتیجه این شد که وی به واسطه عهد و فرمان حضرت علی علیه السلام بر ولایت غور باقی ماند. و آن فرمان نیز دست به دست در میان امرا و

(۱) دایره المعارف تشیع.

(۲) هدیه اسماعیل یا قیام السادات فصل دوم تألیف علی اکبر تشنید چاپ تهران.

جانشینان شنسب می‌گشت و مهر تأییدی بر حکومت و امارت غور بود.^(۱)

و سند دیگری که در اختیار ماست شعری است از شاعر گرانمایه، فخرالدین مبارک شاه در مورد محبت و ولای اهل غور به اهل بیت علیهم‌السلام است.^(۲)

به اسلام در هیچ منبر نماند	که بروی خطیبی همی خطبه خواند
که بر آل یاسین به لفظ قبیح	بکردند لغت به وجهی صریح
دیار بلندش از آن بود مصون	که از دست آن ناکسان بد بیرون
از این جنس هرگز در آن کس نگفته	در آشکار و نه اندر نهفت
نرفت اندر آن لغت خاندان	از این بر همه عالمش فخر دان

از اینجا می‌توان حدس زد که تهمت ارتداد به این مردم در سال ۴۷ هـ. ق و پس از قتل و غارت آنان به دست معاویه، به همین دلیل بوده است.

ج) اسلام آوردن و پذیرش تشیع در دوران حکومت ایلخانان

نظریه سوم این است که مذهب شیعه در زمان حکومت ایلخانان وارد افغانستان شد که دو تن از ایلخانان (سلطان محمود غازان خان و سلطان محمد خدابنده) مخصوصاً در زمان سلطان محمد خدابنده نقطه عطفی در گسترش تشیع در ایران و افغانستان می‌باشد. غازان مغول فرمان روای ایران و افغانستان پس از تشرف به اسلام مذهب تشیع را انتخاب کرد و دستور داد که در آغاز فرمان‌های

(۱) طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۹.

(۲) روضات الجنات فی اوضاع مدینه هرات ص ۳۵۵-۳۵۶.



دولتی نام اهل بیت علیهم السلام را درج نمایند و جانشین او محمد خدابنده اولجایتو (۷۰۴-۷۱۶ هجری) پس از آنکه اسلام آورد مدت کوتاهی از فقه شافعی پیروی نمود و با ارشاد و راهنمایی علامه حلی به تشیع گرائید. در زمان حکومت این دو تن و جانشینان شان سادات احترام بی سابقه‌ای یافتند. علامه حلی متوفای ۷۲۶ هجری در دربار اولجایتو دارای مقام و منزلت بودند.^(۱)

وقتی خدابنده در سال ۷۰۹ هجری رسماً مذهب را پذیرفت عده زیادی از مغولان به متابعت از او مذهب شیعه را برگزیدند وی دستور داد که در سراسر ایران و خراسان و در تمام قلمرو حکومت ایلخانی در منابر و مساجد خطبه به نام دوازده امام علیهم السلام خوانده شود و سکه به نام ائمه اثنا عشر علیهم السلام زده شد با توجه به آنکه قبل از آن شیعه در ایران در اقلیت بودند تنها شهرهایی مانند: قم و کاشان و سبزوار شیعه در اکثریت بودند و از آن زمان به بعد بتدریج مذهب تشیع در تمام نقاط مختلف ایران گسترش یافت تشیع خدابنده در ترویج و گسترش مذهب در هزاره‌جات تأثیر فراوان داشت که مرحوم سلطان الواعظین در کتاب شبهای پیشاور در صفحه ۱۶۵ و ۱۶۷ از غازان خان و سلطان محمد خدابنده ستایش کرده است.

امرای سربداریه که حدود ۵۰ سال از سال ۷۳۷ تا ۷۸۸ هجری در سبزوار و اطراف آن حکومت کردند نیز در گسترش تشیع در ایران سهم مؤثر داشتند. بعد از سقوط سربداریه زندگی بر سادات تشیع در ایران مشکل شد و عده زیادی از آنان در عهد شاهرخ از سبزوار مهاجرت کرده و در میان مردم هزاره پناهنده شدند و هزاره‌های افغانستان از سادات مهاجر به گرمی استقبال کردند و هر کدام

(۱) مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد شماره ۳ و ۴ و ۱۶ ص ۵۸۲ سال ۱۳۶۲.

را همراه خانواده‌شان در یک نقطه‌ای از هزاره‌جات جا دادند و زمین‌های زراعتی و خانه‌هایشان را در اختیارشان قرار دادند. چنانچه «میرسید علی یخسوز» با تعدادی از منسوبین خود در بامیان، شاه قباد با عده‌ای در دره سنگلاخ و برادرش شاه سید بابا در شرق هزاره‌جات در حدود «جلریز» مستقر شدند. که ساکنین مناطق مذکور در آن زمان همه هزاره بودند. سید یحیی شاه قلندر و برادرش در وردک سکونت گزیدند. که در آن زمان سراسر وردک از مردم هزاره بودند.

شاه برهنه در منطقه یکاونگ و بابا حسن در جنوب غرب هزاره‌جات نزدیک قندهار ماندگار شد. البته ناگفته نماند که مهاجرت سادات تا زمان «ظهیرالدین بابر» ادامه داشت و بابر نسبت به شیعیان قلمرو خویش نسبتاً رفتار ملایم داشت که در زمان حکومت وی شیعیان از آزادی نسبی برخوردار بودند.^(۱)

تیمورخانف نویسنده روسی بر این عقیده است که به نظر ما اسلاف هزاره موقعی به اسلام گرویدند که تمام الوس مغولی به اسلام دعوت شده‌اند.^(۲)

اما این نظریه که آیین تشیع در زمان غازان‌خان وارد افغانستان شد با این مشکل مواجه است که هزاره‌ها را از نسل مغول می‌داند یعنی هزاره‌ها مهاجرند در حالی که همانطوری که ثابت خواهد شد هزاره‌ها قبل از حملات مغولان ساکنین این مرزوبوم بوده‌اند.

سید عسکرموسوی این مقوله (پذیرش تشیع) را در میان هزاره‌ها فرایندی می‌داند یعنی شیعه‌شدن هزاره‌ها یکباره صورت نگرفته است بلکه طی زمان

(۱) پژوهشی در تاریخ هزاره ج ۱ ص ۷۶ حسین علی یزدانی ۱۳۷۲، مهر قم.

(۲) تیمور خانف، ل، تاریخ ملی هزاره ترجمه عزیز طغیان، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان قم ۱۳۷۲.



طولانی صورت گرفته است و ایشان از جمله کسانی هستند که آغاز این فرایند را از دوره غازان خان مغول می‌دانند.^(۱)

بنابراین اگر ورود تشیع را فرایندی بدانیم هیچ مسئله ای ندارد زیرا ممکن است آغاز این فرایند یک تشیع عقیدتی باشد که به تدریج به تشیع سیاسی تکامل و با تشیع به معنی محبت خاندان اهل بیت علیهم السلام این فرایند تکمیل شده باشد. اما اینکه آغاز این فرایند را از دوره غازان خان بدانیم دور از واقعیت و تا حدودی کتمان حقایق است زیرا کتمان بزرگترین حقایق و وقایع تاریخی است و تاریخ بر این مسئله اعتراض دارند که سلسله غوریان بر اثر تعصب دینی و مذهبی غزنویان سنی مذهب (صد سال قبل) نابود شدند یعنی اینکه غوریان در آن دوره شیعه مذهب بوده‌اند و در خیلی از موارد از فرمان خلیفه سرباز می‌زده‌اند و دارای حکومت و سیاست مستقل بودند و از طرفی هم غزنویان تابع خلفاء عباسی در بغداد بودند و به این ترتیب جنگ شان کاملاً مذهبی بوده است. غبار می‌نویسد: هزاره‌ها قبل از چنگیز در افغانستان بوده‌اند و هم در مقابل حملات چنگیز مقاومت داشته‌اند و بعدها عده‌ای از مغولان به هزاره‌ها پیوسته و تحلیل رفته‌اند.^(۲)

جمع بین سه نظریه

طبیعی است که در صورت مواجهه شدن با آراء و نظریات متفاوت تنها راه

(۱) موسوی، سید عسکر، هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسدالله شفایی مؤسسه فرهنگی هنری نقش تهران ص ۱۱۲، ۱۳۷۹.

(۲) غبار غلام، محمد، افغانستان در مسیر تاریخ صحافی احسانی، قم ۱۳۷۵.

حل جمع نمودن بین اقوال و نظریات است به قول استاد سید عسکر موسوی صاحب کتاب هزاره‌های افغانستان، می‌توان چنین گفت: که همه این نظریات صحیح‌اند زیرا هر کدام از صاحب نظران برای ادعای خود مدرک و دلیل دارند بنابراین می‌توان پذیرفت که ممکن است بعضی هزاره‌ها توسط غازان‌خان به مذهب شیعه گرویده باشند و این نظریه، با نظریه ترویج شیعه توسط صفویان در بلاد اسلامی مخصوصاً افغانستان، الزاماً در تضاد نیست؛ افزون بر این از همان آغاز تکوین شیعه در غور و دیگر بلاد اسلامی کسانی بودند که به دلیل محبت علی علیه السلام و آل او با سنت‌های حاکمان زمان مخالفت داشتند، تبعید می‌شدند. تبعیدهای سیاسی شیعیان و تمرکز آنها در زمان امام رضا^ع در خراسان آن روز می‌تواند دلیل محکمی بر وجود شیعیان قبل از ایلخانیان و صفویان باشد.

خلاصه می‌توان گفت: گرویدن هزاره‌ها به مذهب شیعه در دوره مشخصی اتفاق نیافتاده است و در واقع چنین تجزیه و تحلیل‌های میکانیکی از هر پدیده تاریخی و اجتماعی کاری نادرست است زیرا هر تغییر و تحول در جامعه انسانی در طول یک دوره زمانی نه چندان کوتاه به وقوع می‌پیوندد که طی آن فرایند توسعه خود را می‌پیماید. گرویدن مردم افغانستان به تشیع نیز مانند دیگر پدیده‌های اجتماعی و تاریخی طی یک دوره طولانی صورت گرفته است. از طرفی بنابر شواهد تاریخی این نظریه که می‌گوید، هزاره‌ها در زمان خود حضرت علی علیه السلام شیعه شده‌اند، تا حدودی موثق و متقن و محکم به نظر می‌رسد.

بنابراین با توجه به منابع و اسناد، اسلام و تشیع همزمان از همان قرن اول هجری قمری در سرزمین غور و هزارستان وارد و شایع و گسترش پیدا کرده است و یکی از معتبرترین شواهد تاریخی، درگیری همیشه شیعیان از همان



قرن اول هجری با حکومت‌های متعصب اموی و عباسی می‌باشد. آنان همیشه شیعیان را به جرم طرفداری و عشق و محبت به اهل بیت علیهم‌السلام تحت عنوان ارتداد در هم می‌کوبیدند.^(۱)

در این زمینه آقای فرهنگ به نقل از تاریخ تشیع افغانستان چنین می‌نویسد:

«خراسان قدیم، بیش از هر جای دیگر، پناهنده هاشمیان و علویان بود به طور مثال یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام به این سرزمین پناه آورد و مدتی در بلخ و جوزجان و طالقان (از مناطق شیعه‌نشین افغانستان) به سر برد و طرفداران زیادی پیدا کرد و به فکر تهیه وسایل قیام برآمد و هنوز آمادگی کامل پیدا نکرده بود که نصر بن سیاد والی مدینه از مخفیگاه او آگاه گردیده و بطور ناگهانی بر او یورش برد. یحیی با ۷۰۰ نفر از همراهان و شیعیانش در قریه ارغوی جوزجان^(۲) در سال ۱۲۵ هجری به شهادت رسید محبت او چنان بر قلب مردم آن سامان رسوخ کرده بود که در سال شهادتش در آن دیار هر نوزادی که به دنیا می‌آمد اسمش را یحیی می‌گذاشتند. شیعیان زنجیری که به دست و پای حضرت یحیی بسته بودند، آن را به ۲۰ هزار در هم خریدند و قطعه قطعه نموده در بین خود تقسیم نمودند و هر کدام سهم خود را به عنوان تبرک نگین انگشتر ساختند.

در سال ۲۱۹ هجری قمری مردم خراسان، محمد بن قاسم یکی از نوادگان امام زین العابدین را به خراسان دعوت نمودند تا زیر پرچم او جمع شده علیه دستگاه بنی عباس قیام کنند وی دعوت را پذیرفت و در طالقان و جوزجان طرفداران زیاد پیدا کرد و مردم را پنهانی به آل محمد علیهم‌السلام دعوت می‌کرد.

(۱) فصل نامه علمی، سیاسی، فرهنگی قلم، سال هشتم شماره ۴۱-۴۲-۱۳۸۸ - ص ۶۹.

(۲) این مکان در نزدیکی مشهد مقدس است. (محقق کتاب)

در آن زمان عبدالله بن طاهر از طرف بنی عباس حاکم خراسان بود با وی جنگید و شیعیان چون از نظر دفاعی در مضیقه بودند شکست خوردند.^(۱)

مؤید دیگر این که در دورانی که در شهر کابل، اکثریت را بودائیان تشکیل می‌دادند و مسلمانان در اقلیت بودند عده‌ای شیعه در آنجا وجود داشته است.

افرادی از اهالی کابل در خدمت ائمه هدی علیهم‌السلام بودند که از آن جمله می‌توان از ابوخلد کابلی، از یاران امام باقر علیه‌السلام نام برد که از مردان جلیل القدر زمان خود بود و همچنین اردشیر کابلی، ابن الماجد کابلی و بشیر کابلی از راویان حدیث ائمه علیهم‌السلام بودند. محمد دیباج، پسر امام صادق علیه‌السلام در آخر عمر به هرات آمد و در میان شیعیان آنجا با احترام می‌زیست و احتمالاً قبر وی در هرات باشد.

در شهر بلخ عده کثیری از شیعیان زندگی می‌کردند و شهر بلخ پناهگاه شیعیان دیگر نقاط جهان بوده است.

مرحوم محمدتقی مجلسی رحمته‌الله در شرح من لا یحضره الفقیه می‌نویسد:

«چون اهل قم شیعه بودند بنی عباس غالباً نواصب را به عنوان والی مقرر می‌کرد اهل قم از ظلم آنها به ستوه آمدند و ماندن در قم برایشان سخت بود. به ناچار از قم مهاجرت نمودند و به یکی از روستاهای بلخ به نام قصبه ایلاق که ساکنان آن هم شیعه بودند پناه بردند و شیعیان آن مرز و بوم با گرمی از آنان استقبال کردند وی در این قصبه کتاب مهم من لا یحضره الفقیه را به خواهش یکی از شیعیان آنجا تألیف کرد.^(۲)

(۱) جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان ص ۵۸-۵۷.

(۲) نهضت‌های اسلامی افغانستان، خسرو شاهی ص ۷۴.



وجه تسمیه هزاره‌ها:

درباره اینکه چرا به شیعیان افغانستان هزاره می‌گویند مورخان و صاحب نظران احتمالات گوناگون داده‌اند از جمله آقای یزدانی چند وجه تسمیه برای قوم هزاره ذکر نموده است.

۱- قبل از اسلام در آن ولایت هزار بتخانه بود که بعد از ورود اسلام بجای آن هزار مسجد و هزار منبر ساخته شده است.

۲- عده‌ای گفته‌اند مشهور این است که این مردم را به آن خاطر هزاره گویند که از دسته هزار نفری سپاه مغول بوده‌اند.

۳- مرحوم وحیدی فولادیان می‌گوید: هزاره‌ها به این جهت به این نام مسمی شده‌اند که از هزاره‌جات هزار چشمه خوش گوار بیرون می‌آید.

۴- عده‌ای می‌گویند: سلطان علاءالدین غوری بعنوان خراج هزار اسب به سلطان سنجر سلجوقی تقدیم می‌کرد.

۵- برخی گفته است که سلطان شهاب الدین غوری هزار غلام ترک و تاتار داشته است.

۶- بعضی گویند وجه تسمیه هزاره به خاطر این است که سرزمین‌شان دارای هزار نهر، و رود و هزار دره و هزار کوه مرتفع می‌باشد.

۷- محمد حیات‌خان افغان می‌گوید: وجه تسمیه‌شان به هزاره آن است که در عصر سلاطین قدیم زابلستان این قوم سال به سال هزار سوار عوض مالیات به قشون شاهی آن زمان تقدیم می‌کردند و اهالی ایران هزاره را بربری و مملکتشان را ملک بربر گویند.^(۱)

- ۸- بعضی هزاره را محرف «خزری» می‌داند و می‌گوید اینان در اصل از ترکان اطراف دریای خزر قبل از آریایی‌ها می‌باشند.
- ۹- عبدالحی حبیبی می‌نویسد: کلمه هزاره بسیار قدیمی است و اصل آن «هزاله» بوده و به مرور زمان به هزاره تغییر شکل داده است و در حقیقت مرکب از دو کلمه «هو+زاله» است به معنی خوش‌دل و خوش‌قلب می‌باشد و چون مردم این سرزمین پاکدل بوده‌اند از این جهت به این نام مشهور شده‌اند.^(۱)

هزاره‌ها بومی‌ترین مردم خراسان خاوری:

کدام قوم و ملت و کدام سلسله سیاسی بستر ورودی تشیع بوده‌اند؟ به عبارت دیگر هنگام ورود تشیع در سرزمین غور (هزاره‌جات) ساکنان اصلی این مکان کدام قوم بوده‌اند؟

در پاسخ باید گفت هزاره‌ها نخستین کسانی هستند که در صدر اسلام و در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام در سرزمین غور زندگی سیاسی مستقل داشته‌اند و پیام امام را که قبلاً ذکر شد از طریق جعده خواهرزاده امام با دل و جان پذیرفتند و گرایش به شیعه و محبت به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام پیدا کردند که در این ارتباط منابع موثق زیادی وجود دارد که بیانگر موجودیت هزاره‌ها در این دوره می‌باشند پس آنان اولین شیعیان در بیرون از جزیره العرب می‌باشند.

بنابراین دیرینه‌شناسی و تبارشناسی تشیع در افغانستان بدون قوم هزاره‌ها ناقص و ناممکن به نظر می‌رسد و تشیع بدون هزاره در افغانستان بی‌معنی خواهد بود لذا در فرهنگ ملی افغانستان تیره‌ها و نژادهای غیر هزاره را که گرایش به

(۱) حسین علی یزدانی پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها ج ۱ ص ۱۴۶.



شیعه دارند مثل سادات، و تاجیک‌های شیعه و قزلباش و بیات و قدغن‌ها، و خلاصه همه کسانی که شیعه‌اند به نام هزاره می‌شناسند.

اگرچه این نامگذاری برای بعضی از آنها خیلی سخت و ناگوار تمام می‌شود زیرا بارها از طرف آنها شنیده شده است که هویت هزاره بودن را انکار نمودند.

به این ترتیب اگر قدمت مردم هزاره در این منطقه ثابت گردد مشخص می‌شود که اولین گروهی که در این منطقه شیعه شدند هزاره‌ها در غرستان بوده‌اند.

زیرا با توجه به منابع موثقی که وجود دارد غوریان و زمامداران سیاسی غور، اولین کسانی هستند که به فرمان حضرت علی علیه السلام گردن نهادند و هم چنین فرض بر این است که این مردم بومی‌ترین مردم و باستانی‌ترین مردم این منطقه است.

شواهد تاریخی نشان می‌دهد؛ آن وقتی که فرمان معاویه در رابطه با لعن حضرت علی علیه السلام به سراسر بلاد اسلامی اجرا می‌شد تنها منطقه‌ای که از این فرمان سرباز زدند، منطقه هزارستان و کوهستان غربی خراسان و حاکمان غور بودند.

آثار قدیمی‌تر و باستانی و همچنین سفرنامه‌های قدیمی و آثار مستشرقان غربی (فرانسوی‌ها) بیانگر قدمت مردم هزاره در این منطقه می‌باشند.

فریر فرانسوی: هزاره‌ها در زمان حملات اسکندر در همان محلی زندگی می‌کردند که فعلاً سکونت دارند دلیل وی گفتار «کورس» مورخ یونان باستان است.^(۱)

موسیو فوشه رییس هیئات باستان‌شناسی فرانسه در بامیان، هزاره‌ها را ساکنان پیش از حملات اسکندر مقدونی در این منطقه می‌داند و مغولی بودن آنان را قبول ندارد و آن را ساختگی می‌داند.

وی اضافه می‌کند که توجیه وجود یک قوم به این غرابت در قلب جبال افغانستان بسیار مشکل است. البته مدتی است که عده‌ای [بدون تحقیق و توجه به حقایق تاریخی] گفته‌اند: مردم هزاره از قبایل مغول می‌باشند دلیل‌شان این است که هزاره در زبان فارسی به معنای هزار است و چنگیز لشکریان خود را به دسته‌های هزار نفری تقسیم می‌کرد.

ابوالفضل مورخ دربار اکبرشاه چنین اظهار نموده است: که این مردم کوهستانی، قسمتی از لشکریان چنگیزند که در آن محل باقی مانده‌اند و تمام نویسندگان بعد از او این مطلب را تکرار نموده‌اند. بدون این که از خود سؤال کنند که چگونه یک فوج هزار نفری از لشکریان چنگیز در میان این کوههای سخت به حال خود واگذاشته شده‌اند و چگونه ملتی را تشکیل داده‌اند.^(۱) برای اینکه بتواند این مطلب را ثابت کند لازم دیده است، ابتدا ثابت کند که این ناحیه تا قرن هفتم هجری غیرمسکونی بوده است در حالی که کاملاً برعکس این مطلب به ثبوت رسیده است. زیرا در اوایل قرن هفتم هجری «هیوان تسانگ» همراه یکی از پادشاهان افغانستان که در اطراف کشور خود گشتی می‌زد تا هم مالیات عقب افتاده را وصول کند هم قدرت مرکزی را به قبایل اطراف نشان بدهد از این نقطه عبور کرده است. وقتی مسافر مزبور به اتفاق کاروان شاهی وارد هزاره‌جات می‌شود هوای سرد و خلّی خاص ساکنین را که حتی زبان‌شان با زبان همسایگان

(۱) فاضل کیانی، نقل از رشیدالدین: ج ۱: ۳۹۹.



اختلاف داشت، یادداشت می‌نماید و از قیافه‌های چینی مابی که امروز هم مردم این ناحیه دارند تعجب می‌کند.

همانطور که مسافر انگلیسی «مورکرافت» که مستقیماً از «لاراخ» می‌آمد، وقتی به هزاره‌جات رسید اظهار نمود، که در کوه‌های افغانستان همان مردمی را مشاهده نموده که در تبت شرقی بود.

از این هم بالاتر اینکه هزارسال پیش از مسافرت هیوان تسانگ (۳۳۰ ق م) اسکندر ناچار شد از جنوب به طرف شمال از جبال افغانستان عبور نماید که مورخان او می‌نویسند: که اسکندر یک نوع بربری (دهخدا: بربر از کلمه یونانی باربار به معنی غیر یونانی است مانند عجم به معنی غیر عرب) تازه‌ای مشاهده کرد که از دیگران بسیار سرکش‌تر بودند.

شرحی که «کنت کورس» از خانه‌های گلی آنها می‌دهد با آنچه مسافری به نام «فریر فرانسوی» نقل می‌کند و آنچه امروز هر مسافری می‌تواند به چشم ببیند کاملاً تطبیق می‌نماید.

بنیاد اندیشه

این مدارک مسئله قدمت نژادی مهمی را روشن می‌نماید و این مطلب به ما نشان می‌دهد که در حقیقت نه فقط فلات‌های مرتفع ماورای هیمالیا بلکه تمام دنباله‌های جبال هندوکش تا منتهی الیه غربی آن در زمان قدیم محل سکونت قبایلی از نژاد چینی و تبتی بوده است.^(۱)

شیرمحمد ابراهیم زی گنداپور مورخ پشتو زبان می‌نویسد:

ابوالفضل دکنی این مردم را از نسل اولاد فوج مانکوخان نبیره چنگیزخان گفته است.

(۱) فاضل کیانی جاغوری، ۱۳۸۸: نقل از تمدن ایرانی اثر موسیو فوشه ص ۴۳۹ چاپ تهران ۱۳۶۶.

ولکن این قول درست نیست زیرا قبل از عهد چنگیزخان این قوم الوسی کلان و خلقی بسیار بوده است.^(۱)

عبدالحی حبیبی مورخ مشهور کشورمان با توجه به تحقیقات‌شان و شناخت از آثار مورخین و باستان‌شناسان فرانسوی قایل به قدمت مردم هزارستان در این منطقه می‌باشند.^(۲)

حسین نایل نویسنده و محقق هزاره می‌نویسد:
ملت هزاره یکی از قدیمی‌ترین و بومی‌ترین مردم این سرزمین می‌باشند و هم‌این مرزوبوم پیدایشگاه و پرورشگاه آنان بوده است و به صورت قطع در روند حیات چند هزار ساله خود نقطه‌های عطف و لحظه‌های بزرگی داشته‌اند.^(۳)

آریان پور می‌نویسد:

وقتی متوجه قوم هزاره می‌شویم به زبان و آداب و رسوم و مشخصات آنان و بسیاری از عناوین قومی باستانی و قرون وسطایی که اکنون بر طوایف هزاره کاربرد دارند و همچنین وقتی به فریاد هزاره‌ها از زیر شلاق و خنجر اجداد محمود غزنوی و غزان و سلجوقیان و رویارویی مغولان و کله‌منارهای تیموریان و کشمکش‌های صفویان و بابریان و نادرقلی افشار و جلادهای امیر عبدالرحمن گوش فرا می‌دهیم می‌بینیم که خراسان پرآوازه همین هزاره‌های مغلوب و محروم از همه پدیده‌ها و دستاوردها

(۱) تواریخ خورشید جهان اثر شیرمحمدخان ابراهیم زی ص ۳۱۴ چاپ لاهور ۱۳۱۱ ق.

(۲) حبیبی، عبدالحی، جغرافیای تاریخی افغانستان ۱۳۷۸ چاپ پیشاور.

(۳) نایل، حین، سایه روشن‌ها ف ص ۲۷.

(۴) آریا نپور، خراسانیان در قرون وسطی ص ۱۱.



خاوری نویسنده ایرانی معتقد است:

هزاره‌ها مردم ترک زبانی هستند که بعد از حمله هون‌ها که در قرن چهارم میلادی صورت گرفته به وجود آمد و در دشت‌های سواحل غربی دریای خزر به زندگی مشغول شدند.^(۱)

حاج یزدان معتقد است:

این طائفه (هزاره) از اقوام اصلی و بومی این سرزمین‌اند که قبل از حملات مغول به نام غره یعنی غرجستان معروف بوده‌اند و سلسله شاهان غور و بامیان از میان همین اقوام بوده‌اند.^(۲)

فاضل کیانی می‌نویسد:

تاریخ این قوم که تا پیش از عبدالرحمن جابر بیشترین نقاط کشور را در دست داشتند، با تاریخ ترک و مغول هیچ رابطه‌ای ندارد. اشتباه بسیار بزرگ مبنای خواهد که یک محقق بخواهد حقیقت تاریخ هزاره را از ذیل واژه ترک و مغول یا تنها از ذیل عنوان هزاره در یابد زیرا این قوم که ساکنین بومی سرزمین افغانستان هستند در طول تاریخ به ترتیب به نام آریانی، زابلی، باختری، بربری، خراسانی، غرجستانی، و غوری و سرانجام به نام هزاره یاد شده‌اند و از زبان‌شان نیز در تاریخ به نامهای آریانی، دری، زابلی، و دری خراسانی نام برده شده است.

بنابراین هزاره‌ها از بقایای آریان‌های تاریخی سامی نژاد بلخی و زابلی هستند که در ایام بسیار دور به سرپرستی جمشید (کیومرث زابلی بانی شهر بلخ) از سرزمین غربی و احتمالاً از بین النهرین (میان اوران=عراق) به بلخ و زابلستان مهاجرت کرده‌اند آنان از ساکنان باستانی و بومی سرزمین افغانستان بوده و یادگاران حقیقی مکتب سلاطین آنان

(۱) خاوری، محمدتقی، مردم هزاره و خراسان بزرگ، وزارت فرهنگ و ارشاد انتشارات عرفان ۱۳۸۵.

(۲) یزدانی ۱۳۷۳: ۱۰۸.



با سرزمین بابل (عراق باستان) و با مردم سامی نژاد مناسبت و پیوند تاریخی دارد.^(۱) در مجموع خود این قضیه که گروه اندکی در میان عده کثیری که از اهل تسنن مثل نگین انگشتر محاصره شده‌اند شیعه شدند و شیعه باقی مانده‌اند و تشیع را زنده نگه داشتند و از حریم ولایت و امامت دفاع کردند مثل یک معجزه می‌ماند دلیل بر بومی بودن هزاره‌ها است.

اما متأسفانه عده‌ای با دید مغرضانه سیاسی و نژادی و قومی و همچنین برخی از نویسندگان مغرض انگلیسی و روسی که اهدافی جز تفرقه بیانداز و حکومت کن ندارند دست به دست هم دادند و اعلام کردند که هزاره‌ها مهاجرانی هستند بیرون از این منطقه و یا بقایایی از لشکریان چنگیز است که در این منطقه مانده‌اند و ما به خاطر رعایت اختصار در این کتاب از آوردن دیدگاه‌های آنها عذرخواهی می‌کنیم.

خراسان و نقش آن در ماندگاری تشیع:

یکی از مسائل مسلم در تاریخ خراسان بزرگ این است که؛ افغانستان بخشی از خراسان بزرگ بوده است، و نقش زیادی در رونق و گسترش اسلام بسوی شرق و ماندگاری تشیع و احیاء آن در گذشته داشته است.

خراسان در قرن اول هجری توسط اعراب مسلمان فتح شد. از همان اوایل مردم آن پذیرای اسلام شدند و از همان آغاز ورود اسلام مردم آن (غوریان) به اهل بیت علیهم‌السلام علاقه‌مند بودند.

در مجموع خراسان منابع مهم اقتصادی و نظامی و منبع سرشار اقتصادی برای

(۱) فاضل کیانی، همان.



دولت مردان مسلمان و خلفاء و بخصوص سلاطین و خلفاء اموی و عباسی در آن روز محسوب می شده است.

شرق خراسان (غرجستان یا هزارستان قدیم) با توجه به کوهستانی بودن و صعب العبور بودن آن و همچنین با توجه به جایگاه ویژه‌ای که اهل بیت علیهم السلام در میان هزاره‌ها داشتند و نیز دوری این منطقه از مرکزیت سیاسی آن روز و سختگیری‌های امویها نسبت به علویان، مأمن و پناهگاه خوبی برای ناراضیان سیاسی بخصوص علویان و سادات محسوب می شد.

در دوران تاریک حکومت‌های بنی امیه و بنی عباس تعداد زیادی از نخبگان سیاسی و نظامی شیعیان به طرف خراسان رو آوردند و در آن خطه ماندگار شدند بخصوص بلخ و مناطق مرکزی افغانستان مدتها به عنوان پایگاه سیاسی و اعتقادی شیعیان بوده است و از همین مناطق شروع به تبلیغ و دعوت به مکتب تشیع نمودند، انتقادات و مخالفتها علیه حکومت مرکزی از این مناطق شروع شد تا اینکه در اواخر قرن اول کم کم مبارزات مسلحانه علیه امویها شروع می شود و خراسان مرکز و کانون مبارزان می گردد. این گونه اقدامات زمینه مخالفت‌ها و قیام‌های زید و طرفدارانش را علیه دستگاه خلافت آماده می کرد.

از طرفی از زمان روی کار آمدن اموی‌ها رفتار اعراب نسبت به مردم عجم و خراسانیان تغییر کرد. آنها خراسانیان را شهروند درجه دو به حساب می آوردند و رفتارشان بسیار توهین آمیز بود و فرماندهانی را آنجا می فرستادند که بسیار با خشونت با مردم رفتار می کردند و هدف آنها تنها جمع آوری مالیات و ثروت نبود بلکه هدف تبعیض و ظلم بود.

در مجموع در عصر امویان تمام افراد آل رسول صلی الله علیه و آله و علویان که از اولاد

فاطمه علیها السلام بودند آنقدر مورد شکنجه و تعقیب قرار گرفتند که ناچار به گوشه‌های دوردست کشور پناهنده شدند که تاریخ گواهی می‌دهد، اکثر علویان و دودمان حضرت علی علیه السلام به خراسان پناهنده شدند. ^(۱)

هزاره‌ها و نقش آنان در توسعه و ماندگاری تشیع:

فرض ما بر این است که هزاره‌ها نقش بسیاری در بسط و گسترش و ماندگاری و جاویدانگی تشیع در فراز و نشیب‌های بسیار سخت و خشن تاریخی دارند، ایثارها و از خودگذشتگی‌ها و اسارت‌ها و بردگی‌ها و فتح و فتوحات و رشادت‌های زیادی به یادگار گذاشته‌اند. اگرچه در راستای توسعه تشیع بن‌بست‌ها و موانع درونی و بیرونی از خرافات اجتماعی و سیاسی، مذهبی و اعتقادی گرفته تا سدها و دشمنی‌های متعصبانه دشمنان هزاره و تشیع وجود داشته و دارد، امروزه اکثر این افتخارات به حساب کسانی دیگر گذاشته شده است و تنها اسارت‌ها و بردگی‌ها و کشتارهای بی‌رحمانه به حساب هزاره گذاشته شده است که خود رساترین دلیل بر افتخارات و رشادهای تاریخی این مردم می‌باشد.

همین افتخارات و رشادت‌های مردم هزاره در طول تاریخ، مسئولیت پژوهشگران اصیل شیعی را بسیار سنگین می‌کند تا این مقاومت‌ها و رشادتها را از دل کتب تاریخ در بیاورند و برای تمامی آزاداندیشان و آزادگان و مردم جهان به نمایش بگذارند.

گرچه عده‌ای از تاریخ نویسان داخلی و خارجی که تعصبات سیاسی_مذهبی

(۱) بختیاری، محمدعزیز، شیعیان افغانستان، انتشارات شیعه‌شناسی، ۱۳۸۵.



و نژادی راه انصاف را بر آنها بسته است. منکر خیلی از وقایع و حقایق در مورد هزاره‌ها و فعالیت‌های آنان و نقش آنها در توسعه فرهنگ اسلامی و تشیع و ارزشهای مدنی و تمدنی شده‌اند.

عده‌ای برای تثبیت موقعیت‌های سیاسی، اعتقادی، قومی و نژادی و برای اینکه همهٔ افتخارات علمی و تمدنی و فتح و فتوحات که در مسیر رشد و پیشرفت اسلام و تشیع که از این مردم در سینه تاریخ نقش بسته است را به نام خودشان ثبت کنند پا را فراتر نهاده و هزاره‌ها را متعلق به این سرزمین نمی‌دانند اظهار نظر می‌کنند که هزاره در افغانستان از بقایای لشکریان چنگیز می‌باشند و به عنوان تحقیر آنها را از بازماندگان درماندهٔ قشون چنگیز دانسته‌اند و از این طریق احساسات همسایگان بیرونی و شرقی و جنوب غربی را برانگیخته‌اند تا تحت عناوین انتقام از چنگیز همیشه مورد هجوم قرار داشته باشند.

در حالی که خیلی از منابع موثق و دسته اول و آثار مورخین اصیل و منصف و قدیمی و آثار فاتحین معروف جهان و منابع تاریخی یونان باستان و روم باستان و مقدونی‌های دوران اسکندر مقدونی و همچنین منابع ادبی و ارزشی و دینی آریان باستان و آثار و سفرنامه‌های مسلمانان نخستین و یادداشتها و سفرنامه‌های جهان گردان معروف دنیا از این مردم به نیکی یاد کرده‌اند و توصیفات از سخت‌کوشی و جنگاوری و مهمان نوازی هزاره‌ها نموده‌اند.

یکی از شواهد بسیار محکم در ارتباط با ماندگاری تشیع و توسعه آن این است که هزاره‌ها به صورت طبیعی چون در مناطق سرد و خشن و کوهستانی زندگی می‌کنند نسبت به ارزش و اعتقادات دینی‌شان بسیار سرسخت و مستحکم و پابرجا و مثلاً هزاره‌ها از پدیده تقیه که در مذهب تشیع یک تاکتیک در مسیر

استراتژی آرمانی‌شان که همان حفظ مذهب و مکتب می‌باشد و شایع و مرسوم بوده، به هیچ وجه استفاده نکرده‌اند و این خود باعث ماندگاری و توسعه و گسترش تشیع در افغانستان شده است.

حتی عبدالرحمن بعد از کشتار هزاره‌ها و فتح کامل هزاره‌جات مدت زیادی مولوی‌های اهل تسنن را در مساجد هزاره‌جات گماشت تا به تعبیرشان این مردم مرتد و کافر که از دین رسول الله خارج شده بودند، ارشاد و به دین اسلام دعوت کنند از طرفی هم این مردم را تحت نظر داشته باشد که دوباره به دین قبلی برنگردند. اما این مردم همچنان بر اعتقاداتشان پایبند ماندند حتی در دوران‌هایی که مراسم مذهبی ممنوع بود مراسم‌هایشان را فعال داشتند و از تاریکی‌های شب استفاده می‌کردند و در دل ظلمانی شب بر مظلومیت امام حسین علیه السلام و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله اشک ماتم می‌ریختند و بر سر و سینه می‌زدند و مجالس روضه‌خوانی اباعبدالله علیه السلام را برگزار می‌کردند.

شواهد دیگری بر رشد و توسعه تشیع همین بس که مسلمانان و شیعیان شبه قاره هند خودشان را چه در قرون میانه اسلامی و چه در دوران معاصر در ارتباط با مبارزه با استعمار انگلیس و آزادسازی کشور هند مدیون مسلمانان و هزاره‌های افغانستان می‌دانند. در قرون میانه اسلامی حاکم مدبر و شجاع و نترس هزاره غیاث‌الدین غوری با فتوحات و دلاوری‌های زیاد به سوی شرق، باعث گسترش اسلام در شبه قاره هند شد. غیاث‌الدین کسی است که صفحات زرین تاریخ از رشادتها و جوانمردیها و آزادگیها و عطوفت و مهربانی اسلامی و انسانی او به خود می‌بالد. دکتر ناصری داوودی محقق برجسته می‌گوید: مسلمانان پاکستان امروز در رقابت با هندوستان از دلاوریهای هزاره استفاده می‌کنند و در رقابت‌های تسلیحاتی و موشکی خود نام



این سردار بزرگ اسلامی و هزاره رابرووی یک نوع موشکشان گذاشته‌اند. موشک‌های میان برد و دوربرد غوری یک و دو و سه در واقع برگرفته از نام و آوازه او می‌باشد. منهاج السراج مورخ دربار حاکمان آل شنسب (قرون هفتم هجری قمری) می‌نویسد:

چون غیاث‌الدین محمد سام به قدرت رسید ابتدا سلطنت غزنویان را منقرض ساخت و سپس بر هرات تاخت و آن را از چنگ ترکان سنجری بیرون آورد و بعضی از بلاد خراسان را نیز بر متصرفات غوریان افزود و باز به هند رفت و ولایت شمال آن سرزمین را تسخیر کرد و بسیاری از هندوان را به اسلام در آورد و بر اثر فتوحات غیاث‌الدین غوری دامنه ممالک غوریان وسعت یافت چنان که از مشرق تا هندوستان و از سرحد چین تا دروازه عراق و از آب جیحون و خراسان تا کنار دریای هرمز خطبه به اسم مبارک این پادشاه (غیاث‌الدین محمد سام) تزیین یافت. (۱)

غیاث‌الدین مملکت خود را مرکزیت بخشید و تمام سرزمین آسیای میانه را زیر پرچم فیروزکوه غور در آورد و یگانه شاهنشاه بزرگ خراسان شمرده شد. (۲)

مناره قطب دهلی و مناره جام در فیروزکوه غور و مسجد جامع هرات و مراکز زیاد فرهنگی و مذهبی در هرات و غور از بناهای غیاث‌الدین محمد سام غوری است. (۳)

در عرصه علم و فرهنگ و تمدن، نام اسطوره‌های علم و فرهنگ و ادب این مردم در دل تاریخ و کتب علمی و ادبی و فلسفی و کلامی... حک شده است.

(۱) فاضل کیانی نقل از طبقات ناصری ج ۱ ص ۳۷۷ - ۴۲۵.

(۲) فاضل کیانی نقل از تاریخ مختصر افغانستان از حبیبی ص ۱۵۹.

(۳) همان فاضل کیانی، ۱۳۸۸ نقل از تاریخ مختصر افغانستان اثر حبیبی ص ۳۸۱-۳۸۰-۱۶۴.

تاریخ از وجود این وزنه‌های سنگین علم و ادب بخود می‌بالد. هنوز هم از نظرات آنها در مجامع اکادمیک دنیا استفاده می‌شود.

فاضل کیانی می‌نویسد: از بین این طوایف (طوایف هزاره) شعرائی چون جلال الدین بلخی، ناصر خسرو قبادیانی، امیر خسرو دهلوی و سنایی... ظهور کرده‌اند. فیلسوف و حکیم مشهور ابوعلی سینا و صدها شخصیت علمی و کلامی مانند ابوخلد کابلی... متعلق به قوم هزاره‌اند.

یکی از ادله‌ای که مثنوی مولوی و دیوان ناصر خسرو و باقی شعرا از مردم هزاره می‌باشد، این است که؛ جمله‌هایی در آن به کار برده شده است که با محاوره امروزی هزاره‌ها تطبیق می‌کند. پس این شعرا نامدار از قوم هزاره بوده‌اند؛ زیرا همان لغات و واژه‌هایی که این شعرا نامی به کار برده‌اند امروزه در هزاره‌جات به طوری نمادی صحبت می‌شوند و محاوره متداول هزاره‌های مرکزی می‌باشند.^(۱)

همین‌طور برخی از واژه‌های این شعراء در ایران و پاکستان بکار برده می‌شود اما در هزاره‌جات همه حتی بچه‌های ده دوازده ساله و زنهای بی‌سواد و روستایی به محض شنیدن این واژه‌ها به طور عادی متوجه معنی آنها می‌شوند. حتی افغانها و تاجیکان که سالهاست همنشین با هزاره‌ها بوده‌اند و هم صحبت‌اند غالباً این واژه‌ها را نمی‌دانند.

(۱) البته آنچه مسلم است این شاعران و دانشمندان جزو مشاهیر نامدار ایران می‌باشند که در محیط سرشار از علم و ادب آن زمان ایران رشد و نمو پیدا کرده و زادگاهشان یکی از مناطق آن زمان ایران در خراسان بزرگ بوده که تا همین اواخر (جنگ جهانی اول) جزو ایران بوده است. (محقق کتاب)



در دوره معاصر مسلمان‌هایی که بخاطر ستم عبدالرحمن، جلای وطن کرده مقیم پاکستان و ایران شده‌اند، رشادت‌های زیادی از آنان به یادگار مانده است. بخصوص در پاکستان، هزاره‌ها خود را مدیون سردار شجاع، جنرال موسی خان هزاره می‌دانند. تاریخ سیاسی پاکستان نام این سردار بزرگ را از افتخاراتش می‌داند.

در ایران، تاریخ خاوریه‌های خراسان و از خودگذشتگی‌های زیاد از خودشان دارند. بخصوص در جریان انقلاب اسلامی ایران و جنگ ایران و عراق شرکت داشته‌اند و در کنار خیل عظیم ایرانیانی که برای حفظ آرمان تشیع و اسلام خود جان‌فشانی کرده بودند، صفحات زرین تاریخ را به خود اختصاص داده‌اند.^(۱)

بنابراین در زمینه رشد و توسعه اسلام و تشیع اگر رشادت‌ها و شجاعت‌ها و از خودگذشتگی‌های هزاره نادیده گرفته شود (چنانچه متأسفانه چنین اتفاق ناگوار و تلخ از سوی دزدان علم و فرهنگ و تاریخ چه در دوران باستان و گذشته و چه بعد از اسلام صورت گرفته است) بزرگ‌ترین اجحاف و ستم در حقوق سیاسی و اجتماعی و علمی و فرهنگی و تاریخی این مردم خواهد بود.

اگر گذری به گذشته‌ها و صفحات کتب تاریخی و ادبی... داشته باشیم با بسیاری از وقایع و حقایق کتمان شده و یا فراموش شده و دزدیده شده در رابطه با گسترش اسلام و تشیع هزاره‌ها روبرو می‌شویم.^(۲)

(۱) برای مطالعه بیشتر در این زمینه به کتاب تاریخ هزاره‌ها اثر حاج یزدانی مراجعه نمایید.

(۲) فاضل کیانی جاغوری ۱۳۸۸ ص ۱۹۰.

جمع‌بندی مطالب:

اولاً: بومی‌ترین و قدیمی‌ترین ساکنین خراسان خاوری بخصوص قلب آن یعنی زابلستان باستان و آریانسای تاریخی و غرjestان دوره میانه اسلامی و هزارستان کنونی مردم هزاره می‌باشند که با فرهنگ و تمدن خاص، خودشان را از گرداب‌ها، جریانات، تندبادهای شدید، خشن، خطرآفرین سیاسی، دینی، نژادی منطقه به ساحل نجات رسانیده‌اند، اگرچه هجمه‌ها، کشتارهای دسته جمعی، استبدادهای سیاسی، نژادی، مذهبی، در عصر حاضر آن را در منطقه به یک اقلیت کشانده است. اما بزرگترین افتخار این مردم اینست که، در شرایط خفقان، جان، دین و مذهب و سرزمین خودشان را از مسیر این گردابها و جریانات خشن استبداد تاریخی به ساحل نجات رسانیدند. این جریان در حقیقت مثل یک معجزه می‌ماند و نشان از سخت‌کوشی و مقاومت‌ها و رشادت‌ها و از خودگذشتگی‌های مردم هزاره است.

ثانیاً: اهالی غرjestان (هزاره‌ها) در طول تاریخ زندگی خود از گذشته تا امروز، صاحب تمدن و فرهنگ بسیار غنی و تحول‌ساز بوده‌اند. آنان حیات سیاسی مستقل و سلسله حاکمان متخصص و معین داشتند، بخصوص در دوره امامت حضرت علی علیه السلام حاکمان با مرکز خلافت ارتباط و تعاملات نزدیک سیاسی داشتند، در واقع توازن و تعامل سیاسی و فرهنگی میان دو مرکز قدرت برقرار بود و همین مسئله موجب آگاهی و پیشرفت آنان بوده است.

در دوره‌های میانه اسلامی بعد از انقراض سلسله‌های حاکم در این منطقه، و سقوط آنان از بلندی‌های شکوفایی به سراشی، و شکل‌گیری حکومت پشتون‌گرای متعصب قبایلی در سرزمین خاروی، خراسان شد که بعدها افغانستان



نامگذاری شد بخصوص در حکومت استبدادی عبدالرحمن اوج کشتار و نابودی ۶۲٪ هزاره‌ها شکل می‌گیرد و آخرین حلقه این سراشیبی سقوط را در زمان انگلیسی‌ها توسط خاندان آل یحیی بخصوص فرد شاخص آنها نادرخان رقم می‌زنند.

ثالثاً: با توجه به حیات سیاسی مستقل مردم هزاره در دوره امامت حضرت علی علیه السلام و دعوت امام از آنان به پذیرش اسلام و تشیع، حاکمان و به تبع آن همه مردم غرjestان یکباره اسلام و تشیع را پذیرا شدند و مردم در اجابت این دعوت لحظه‌ای شک در دل‌شان راه ندادند و یکباره مکتب تشیع را با جان و دل پذیرا شدند.

بدین ترتیب نتیجه می‌گیریم که با توجه به قدمت تاریخی و باستانی مردم هزاره، این سرزمین محمل و فرودگاه پیام بلند و دعوت تاریخی امام بر قلب‌های مردم غرjestان خراسان (هزاره‌ها) بوده است. عالی‌ترین افتخار این مردم است که خورشید پرفروغ ولایت، در سپیده دم طلوع با عبور از مرزهای جزیره العرب و عراق به ستیغ قله‌های سرد و خشن و سربه‌فلک‌کشیده سرزمین کوهستانی (غرjestان) برمی‌خورد و آن را طلایی رنگ می‌کند و چون این پرتو مستقیماً از قلب و منشأ ولایت علی علیه السلام نشأت گرفته بود، چنان قلوب اهالی غرjestان را تسخیر کرد که محبت علی علیه السلام و خاندانش در طول تاریخ حیات سیاسی و اجتماعی، در فراز و نشیب‌های سخت تاریخی، هرگز از اعماق قلب این مردم بیرون نرفته است. هزاره‌ها همیشه در برابر تمام سختی‌ها و شداید و استبدادها از جان و مال و همه چیزشان گذشته‌اند و می‌گذرند اما از دین و ایمان و اعتقاداتشان نگذشته‌اند و نخواهند گذشت. و همین مسئله رمز جاویدانگی و ماندگاری تشیع در افغانستان است.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

فصل چهارم:

جمعیت افغانستان

۱. هزاره‌ها (شیعه‌ها)

۲. تاجیک‌ها

۳. پشتون‌ها

۴. ازبک‌ها و ترکمن‌ها

۵. سادات

۶. قزلباش‌ها

۷. هندوها

۸. نورستانی‌ها

۹. بلوچ‌ها

۱۰. عرب‌ها

۱۱. حبشی‌ها

۱۲. کشمیری‌ها

۱۳. مغول‌های جغتای

۱۴. کیانی‌ها



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

جمعیت:

یکی از منابع مطالعاتی مربوط به جمعیت یک کشور در مرحله نخست، سرشماری رسمی آن کشور است که در بسیاری از کشورها بعد از پنج و یا ده سال یکبار انجام می‌گیرد. متأسفانه تاکنون هیچ سرشماری دقیق علمی و قابل اعتمادی در افغانستان انجام نگرفته است. تمام آمارها و ارقامی که درباره جمعیت افغانستان از سوی دولت و یا سازمان ملل و یا مؤسسات علمی و پژوهشی داخلی و خارجی ارائه شده، تخمینی و غیر علمی‌اند. تنها سرشماری که به صورت سیستماتیک و علمی آغاز شد و از طرفی بدلیل مشکلات جنگ تکمیل نشد سرشماری بود که در سال ۱۳۵۸ در زمان حکومت نورمحمد ترکی انجام شد.

اما از آنجایی که حکومت وی یک حکومت مارکسیستی و ضد دینی و ارزشی بود با قیام مردم مؤمن روبه رو شد و بخش بزرگی از کشور از سلطه حکومت وی خارج شد. او نتوانست پروژه سرشماری را تکمیل کند در نتیجه این سرشماری علمی نیز به یک سرشماری تخمینی تبدیل شد. البته این سرشماری نیز خالی از اشکال نبود یکی از اشکالات عمده، این بود

که اجرای این سرشماری در مدت سه هفته بود در حالی که سرشماری‌ها معمولاً یک روزه انجام می‌شود تا از جابه جایی جمعیت و تکرار یا عدم شمارش افراد جلوگیری به عمل آید. افزون بر این در سرشماری یاد شده مانند همیشه مسائل نزاع بر انگیز جمعیتی مانند جمعیت اقوام مذاهب اعلام نشد.^(۱) زیرا اعلام آنها می‌توانست پیامدهای ناگواری برای رژیم در پی داشته باشد.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا در طول تاریخ یک سرشماری عمومی و علمی دقیق و قابل اعتماد در افغانستان انجام نشد؟ آیا کارگزاران امور به اطلاعات آماری جمعیت احساس نیاز نمی‌کردند؟ و یا از نظر امنیتی چنین زمینه به وجود نیامده بود، که این کار بنیادی و زیربنایی انجام شود؟ و آیا حکومت‌های افغانستان امکانات مالی یا انسانی کافی برای سرشماری در اختیار نداشته‌اند؟ و یا سرشمای عمومی، منافع حاکمان را به خطر می‌انداخته است؟ در پاسخ باید گفت که همه این عوامل کم‌وبیش دخیل بوده‌اند و هرکدام در مقطع زمانی خاص تعیین کننده بوده است.

برای مثال، در زمان حکومت طولانی محمدظاهر گرچه امنیت کافی وجود داشت و از نظر مالی هم مشکل چندانی نداشت. نتوانست طرح سرشماری نفوس را اجرا کند ولی در زمان وی حکومت به طور غیر عادلانه در دست یک قوم، بلکه در قبضه یک خانواده قرار داشت. وی خود را اکثریت مطلق جلوه می‌داد تا بدین ترتیب نوعی مشروعیت برای حاکمیت خود ایجاد کند از این جهت نمی‌خواست جمعیت واقعی اقوام و مذاهب کشور را آشکار کند.

(۱) محمد حسین پاپلی یزدی، افغانستان، اقوام، کوچ نشینی ص ۲۰۰.



امیر محمد صدیق فرهنگ مورخ معروف افغانستان، که خود از نزدیک وقایع و جریان‌ات آن روز را دیده درباره اهمال کاری حکومت در اجرای پروژه سرشماری نفوس، چنین اظهار نظر می‌کند:

«علت این اهمال، جلوگیری از آشکار شدن تناسب واقعی نفوس، گویند زبانها، وابستگان اقوام و ساکنان مناطق مختلف کشور بود که با ادعاهای رسمی دولت تفاوت داشت.»

وی در ادامه توضیح می‌دهد که: «چگونه اجرا نکردن سرشماری به حفظ منافع قومی حاکمان وقت کمک می‌کرد. در این گونه ابهامات به گروه‌های خاصی موقعیت می‌داد تا امتیازاتشان را در ساحت خدمت نظامی و اداری، مالیه و امثال آن حفظ کنند و در نتیجه آن، مردم سایر مناطق و اقوام مجبور می‌شدند به خاطر منافع یک عده، بار سنگین‌تری به دوش بکشند.»^(۱)

در دوره حکومت محمد داود به دلیل گرفتاری‌های سیاسی فراوان، وی نتوانست اجرای چنین طرحی را در اولویت‌های کاری خود قرار بدهد. پس از سرنگونی جمهوری محمد داود در سال ۱۳۵۷ بوسیله مارکسیست‌ها و روی کار آمدن آنان گرچه حکومت از انحصارهای قومی خارج شد و اقوام مختلف هرچند به صورت نابرابر، در پست‌های دولتی جای گرفتند ولی دیگر فرصت برای سرشماری عمومی نفوس باقی نماند. با این حال حکومت نوپای تره‌کی با شتاب فراوان به اجرای یک سرشماری عمومی اقدام کرد. ولی قیام‌های به موقع مردمی، مجال هیچ گونه کار را به آنان نداد این طرح نیز سرانجام به یک سرشماری نیمه تمام و ناقص انجامید.

(۱) میر محمد صدیق، فرهنگ افغانستان در پنج قرن اخیر ج ۲ ص ۳۴۲.

بنابراین درباره جمعیت افغانستان آمار و ارقام علمی در دست نداریم و هر چه در منابع داریم به صورت تخمینی است به تازگی دولت اسلامی افغانستان اعلام کرده که مقدمات یک سرشماری عمومی نفوس را تدارک می‌بیند ولی هنوز زمان و نحوه اجرای آن اعلام نشده است.

برای دستیابی به دیدی روشن‌تر اعلام جمعیت شیعیان، نخست برخی از ارقام تخمینی جمعیت افغانستان و سپس آمار شیعیان این کشور نقل می‌گردد. در اینجا یادآوری این نکته لازم است که از سوی منابع گوناگون آمار و ارقام بسیار متفاوتی ارائه شده است. ولی با توجه به نداشتن مدرکی علمی، به ذکر همه آنها نیازی نیست برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

۱- در سرشماری که دولت مارکسیستی در سال ۱۳۵۸ انجام داد جمعیت کشور ۱۵۵۰۰۰۰ نفر اعلام شد. (۱)

۲- آقای دولت‌آبادی از یک منبع نامعلوم آمریکایی، جمعیت موجود در افغانستان را در سال ۱۹۰۰، ۱۲۱۳۴۰۷۲ نفر و مهاجران خارج از کشور را ۴۷۷۰۸۳۲ نفر، و کوچی‌های داخل کشور را ۷۶۴۹۰۴ نفر که جمع این ارقام که جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دهد، ۱۷۶۶۹۸۰۸ نفر خواهد بود. (۲)

۳- دایره المعارف بریتانیکا، جمعیت سال ۱۳۷۹ ش (۲۰۰۰ م) را ۲۵۸۸۹۰۰۰ اعلام می‌کند از این جمعیت ۲۳۰۰۰۰۰ مهاجرین هستند که در کشورهای ایران و پاکستان زندگی می‌کنند. (۳)

(۱) VHARDF.NGROP.OP.CIT

(۲) بصیر احمد دولت‌آبادی، شناسنامه افغانستان ص ۱۶۲.

(۳) BRITANNICA ENCYCLOPEDIA ۲۰۰۴ EDITION.CD



۴- یک منبع خارجی دیگر که اطلاعات جمعیتی کشورهای گوناگون را در شبکه جهانی اینترنت قرار داده است، جمعیت سال ۱۳۸۱ (۲۰۰۲ م) افغانستان را ۲۷۷۵۵۷۷۵ نفر اعلام می‌کند.^(۱)

از آنجایی که این اطلاعات سایت اینترنتی یک اطلاعات جدید است ما در تحلیل ابعاد و ویژگی‌های جمعیتی، بیشتر از آن استفاده خواهیم کرد. اکنون برای تخمین جمعیت شیعیان افغانستان که چند درصد جمعیت این کشور را شیعیان تشکیل می‌دهند به برخی از دیدگاه‌ها اشاره می‌شود.

۱- ملافیض محمدکاتب، در حدود سال ۱۳۰۶ ش، جمعیت کل کشور را ۷/۵ تا ۶ میلیون و جمعیت هزاره را ۶/۴۱٪ تا ۸۵/۴۳٪ جمعیت کل کشور را تشکیل خواهند داد. بنابراین بر اساس تخمین آقای کاتب، جمعیت شیعیان افغانستان بیش از ۴۳٪ است.^(۲)

۲- دولت آبادی ۳۰ الی ۳۵٪ جمعیت افغانستان را شیعه اثناعشری می‌داند.^(۳)

۳- رهبران جهادی، جمعیت شیعیان افغانستان را بسیار ناچیز و اندک اعلام کردند چنان که حکمتیار رهبر حزب اسلامی افغانستان ۱۰٪، عبدالرسول سیاف رهبر حزب اتحاد اسلامی افغانستان ۸٪ و یونس خالص رهبر حزب اسلامی افغانستان (شاخه یونس خالص) ۶٪ کل جمعیت افغانستان اعلام کردند.^(۴)

(۱) BRITANNICA ENCYCLOPEDIA ۲۰۰۴ EDITION.OP.CIT

(۲) ملافیض محمدکاتب، نژاد نامه افغان ص ۱۳۵-۱۴۰.

(۳) بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان ص ۳۱۰.

(۴) محمدحسین فرهنگ، جامعه شناس و مردم شناس شیعیان افغانستان ص ۱۵۴-۱۵۵.

با توجه به اینکه ارقام یاد شده هیچ کدام ارزش علمی چندانی ندارد و همگی یا بر اساس حدس و یا اهداف سیاسی که هدف از آن حقیقت پوشی است نه حقیقت گویی و تمام تلاش‌شان بر این بود که جمعیت شیعیان را اندک نشان بدهند و منابع خارجی هم معمولاً اطلاعات خود را از دولت‌های افغانستان که در دست اهل تسنن است می‌گیرند. زیرا عرصه اطلاع رسانی نیز مانند دیگر امور این کشور در دست افغانها و گاه تاجیکها بوده است که آنها نیز اغلب سنی‌اند، بنابراین اطلاعات خارجی هم هیچ‌گونه ارزشی ندارد.

ولی با توجه به گسترش شیعیان در سراسر کشور و بودن آنان در بخش عظیمی از خاک این کشور از سوی آنان به نظر می‌رسد که شیعیان حدود ۲۵٪ تا ۳۰٪ از کل جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند با توجه به جمعیت ۲۷۷۵۵۷۷۵ نفری افغانستان شمار شیعیان حدود ۸۳۲۶۷۳۲ نفر خواهد بود.

هزاره‌ها (شیعه‌ها)

این قوم در استان‌های مرکزی افغانستان مانند: بامیان، دایکندی، وردک، غزنی و ارزگان در اکثریت‌اند و در استانهایی مانند: غور، بلخ، جوزجان، پروان، بغلان، سمنگان و کابل حضور چشم‌گیری دارند علاوه بر این، در استانهایی مانند: هرات، فراه، تخار، بدخشان نیز حضور دارند و زندگی می‌کنند.

هزاره‌ها در مرکز افغانستان تمرکز دارند که به نام «هزاره‌جات» مشهور است، و به غیر از استان بامیان اکثریت آن هزاره است، در استان‌های اطراف بامیان با نسبت‌های اقلیت و یا اکثریت، اقوام دیگر زندگی می‌کنند. زبان هزاره‌ها فارسی است.

از نظر مذهب، هزاره‌ها شیعه‌اند، عدهٔ قلیلشان اسماعیلی‌اند و بقیه اثناعشری.



گرچه در افغانستان هزاره‌ها را مترادف با شیعه می‌دانند اما تمام هزاره‌ها شیعه نیستند بلکه عده‌ای از هزاره‌ها که در شرق استان بغلان و اطراف کابل زندگی می‌کنند سنی مذهب هستند.

آنچه براهمیت هزاره‌ها افزوده است، این است که، عده‌ای از اقوام دیگرمانند: سادات قزلباش و بلوچ و ترکمن و تیموری که در هزاره‌جات زندگی می‌کنند، همه شیعهٔ اثنا عشری‌اند، و به نام هزاره معروفند. هزاره‌ها شیعه‌های اثناعشری هستند.

قوم هزاره در طول تاریخ به حکومت نرسیده است، جز این که قربانی پشتون‌ها شده‌اند. از دههٔ ۱۸۹۰ م به این طرف در اثر سیاست‌های حکومت‌های طاغوتی مثل عبدالرحمن از املاک و زمین‌هایشان محروم شدند و تحت فشارهای سخت پشتون‌ها قرار گرفتند و با آنها نهایت بدرفتاری می‌شد. در ادارات و هیچ جا استخدام نمی‌شدند. در دههٔ ۱۸۹۰ م اهل تسنن ظاهراً به تحریک دولت مرکزی یا انگلیسی‌ها علیه هزاره‌ها حکم جهاد دادند. زنان و مردان را اسیر کرده، می‌فروختند و هزاره‌ها با دولت کمونیستی مبارزات جدی نمودند.^(۱) آنها نخستین گروه‌هایی بودند که نبرد مسلحانه علیه رژیم شوروی را به رهبری علماء و روحانیون منطقه در سال ۱۳۵۸ ش، آغاز کردند و تمام سرزمین‌هایشان را آزاد ساختند.^(۲)

(۱) میثاق وحدت شماره ۵ ص ۸

(۲) همان.

تاجیک‌ها:

این قوم زبان‌شان فارسی است و در چهار استان شمالی، پیروان، کاپیا، تخار و بدخشان در اکثریتند. در بلخ و غزنی و کابل و هرات نیز حضور چشم‌گیر دارند. آنان از نظر مذهب سنی حنفی، و تعداد کمی از آنها در بامیان، غزنی، کجران شیعه‌اند.

تاجیک‌ها در طول تاریخ از لحاظ سهم در حکومت و یا تحمل ضرر از سوی حکومت‌ها وضعی متوسط داشتند و صدمات جانی کمتری از ظلم حکومت‌ها تحمل نمودند. در مورد نسبت ترکیب تاجیک‌ها و تمام اقوام در افغانستان اختلاف زیادی وجود دارد که باید بررسی شود. فی الجمله به منظور آشنایی، فصل نامه تحقیقی «سراج» کافی است که می‌نویسد: پشتونها ۳۱ درصد، هزاره‌ها ۲۷ درصد و تاجیک‌ها ۲۱ درصد ازبک و ترکمن و سایر قبایل ۲۱ درصد از مجموع جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهد.^(۱)

تاجیک‌ها در حکومت سهم داشتند، قبل از خاندان آل یحیی (نادرخان، ظاهرشاه و داودخان) یک نفر به نام حبیب الله پسر سقا مدت نه ماه در کابل حکومت کرد. برهان الدین ربانی در زمان حکومت مجاهدین تاجیک است و احمدشاه مسعود یکی از فرماندهان جهادی نیز تاجیک است.

آنچه بر اهمیت این قوم افزوده این است که ایماقی‌ها و تیموریان که در استان‌های غور و هرات حضوری اکثریت دارند تاجیک به حساب می‌آیند، زیرا همه به زبان فارسی حرف می‌زنند.

(۱) علی آبادی، ۱۳۷۵، ص ۴۳.

پشتون‌ها:

طوایف پشتون به زبان پشتو حرف می‌زنند و شامل سه تیره می‌شود که عبارتند از: ابدالیان، غلزانیان و گرزانیان یا گوروانیان و هرکدام از این تیره‌ها در قسمتی از پاکستان و افغانستان زندگی می‌کنند. پشتون‌ها را مردم افغانستان (افغان) یا (اوغان) می‌گویند. پشتون‌ها به این سه تیره محدود نمی‌شوند بلکه تیره‌های کوچکی هم دارند، که به این قوم ملحق شده‌اند، همه به زبان پشتو حرف می‌زنند.

پشتون‌ها در شش استان ساکن هستند که عبارتند از: قندهار، زابل، پکتیا، پکتیکا، ننگرهار و هلمند در اکثریتند و در استان‌های فراه، نیمروز، غزنی، ارزگان، لوگر، لغمان، و کابل نیز شمار فراوانی از آنان زندگی می‌کنند و در بقیه استانها کمتر دیده می‌شوند. مذهب‌شان سنی حنفی است، عده بسیار کمی خلیلی، وعده‌ی قلیلی شیعه اثناعشری‌اند و در قندهار زندگی می‌کنند.

پشتون‌ها که به صورت نوار از شرق تا جنوب افغانستان زندگی می‌کنند در طول تاریخ کشور افغانستان، حاکم بوده‌اند. البته نه تمام پشتون‌ها بلکه عده‌ی کمی از تیره‌های غلزان و درانیان بودند. از تیره غلزای هوتکی‌ها بود و از هوتکی‌ها افرادی مانند محمود و اشرف بودند که به ایران حمله کردند و نادرشاه افشار آنها را شکست داد. نادرشاه ۱۵۰۰ خانوار آنها را تبعید نمود.

• کمونیست‌های افغانستان مثل نورمحمد تره‌کی و حفیظ الله امین از این تیره بودند، حکمتیار، سیاف، ملاربانی از گروه طالبان از قوم غلزان‌اند.

این تیره در این صده اخیر به مدت نود سال حکومت کرده‌اند که احمدشاه درانی مؤسس آن بوده است. بعد حکومت از سدوزای به محمدزای‌ها منتقل شده

که امیر دوست محمدخان مؤسس آن بوده است و محمدزای‌ها تا زمان ریاست جمهوری داودخان به مدت ۱۵۰ سال در افغانستان حکومت کرده‌اند. حکومت در افغانستان از آن تیره خاصی بوده است و در حال حاضر نیز ملا عمر رهبر طالبان از دارانی‌ها است.^(۱)

ازبک و ترکمن:

یکی دیگر از اقوام افغانستان ازبک و ترکمن هستند که در استانهای فاریاب و جوزجان در اکثریت‌اند و در استانهایی چون سمنگان، بلخ، بغلان، تخار، بدخشان و قندوز بادغیس و پروان نیز زندگی می‌کنند.

این قوم به زبان ازبکی حرف می‌زنند و ترکمن‌ها به زبان ترکمنی صحبت می‌کنند ولی زبان اداری و بازاری‌شان فارسی است.

از نظر مذهب ازبک‌ها عمدتاً سنی حنفی‌اند و ترکمنها نیز اکثراً سنی حنفی‌اند ولی عده بسیار کمی از ازبک‌ها شیعه‌اند. عده‌ای از ترکمنهای استان پروان شیعه اثناعشری‌اند.^(۲)

قبل از تأسیس کشوری به نام افغانستان ازبکهای آن سرزمین، حکومت محلی داشتند اما بعد از تسلط پشتونها در افغانستان این قوم نه تنها در حکومت سهم نبودند بلکه قربانی غیر پشتون زدایی و قتل عام شدند. خصوصاً در دوران عبدالرحمن خان (۱۹۰۱-۱۹۸۱ م) تا سال ۱۳۷۷ ش، جنرالهایی مانند دوستم و ملک پهلوان و... از این قوم در شمال افغانستان صاحب قدرت بودند.

(۱) سید محمد حسین فرهنگ جامعه شناس و مردم شناس شیعیان افغانستان ۱۳۸۰ قم مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

(۲) فصل نامه سراج ۱۳۷۶ شماره ۱۲ ص ۲۰.



جمعیت این دو قوم در آمار سال ۱۳۴۰ دولت ۶٪ جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دادند. که بر اساس مسائل سیاسی کمتر از واقعیت است.

سادات:

افغانستان از جمله کشورهای هست که در تمام مناطق یک یا چند خانوار سادات حسینی، حسنی، موسوی، علوی و رضوی زندگی می‌کنند. اما به صورت جمعی سادات شیعه بیشتر در سنگلاخت و سولیچ، یکاولنگ، لوگر، علاءالدین غزنی و در بعضی از دهات هزاره‌جات زندگی می‌کنند.

جمعیت سادات به طور دقیق معلوم نیست و شاید پنج درصد جمعیت شیعیان را تشکیل دهد.

عده‌ای از سادات حسینی در ارگون کمر، زندگی می‌کنند و سادات سنی نیز در ردیف پشتون‌ها و مردم همان منطقه به حساب می‌آیند که سادات اهل تسنن بیشتر حسینی، حسنی و زیدی می‌باشند.^(۱)

قزلباش‌ها

تاریخ گواهی می‌دهد که تعداد بیست هزار خانوار از قزلباشان ایران همراه نادرشاه افشار و جمعی دیگر با احمدشاه ابدالی، وارد افغانستان شدند و در هرات، قندهار، غزنی و کابل ساکن شدند. قبایلی همانند: بیاتی، شیرازی، کرد، خواف، جوان شیر ریکا، شاهسون‌دی تقریباً تماماً شیعه‌اند.^(۲)

(۱) ماهنامه حبل الله شماره ۹۵ ص ۴۲.

(۲) جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان، سید محمدحسین فرهنگ قم مؤسسه آموزشی و

پژوهشی امام خمینی (ره) ۱۳۸۰ ص ۵۰.

هندوها

اقوام هندو در سال‌های ۱۹۲۸ م (۱۳۰۷ ش) در کشور افغانستان به نام‌های سوور، کتری، بیش، برهمن، ادوره و سکه که تقریباً صد هزار خانوار در قندهار، غزنین، خوست، ارگون، کابل، جلال آباد و توابع و محلات آنها مقیم بودند. و بیشتر به دکان‌داری، بزازی، نویسندگی، تجارت، صراف‌ی و کشاورزی مشغول بودند.^(۱)

ولی در آمار دولتی در سال ۱۹۶۱ م (۱۳۴۰ ش) جمعیت آنان بیست هزار ذکر گردیده است. در دوران جهاد از آنها خبری نیست شاید به هندوستان مهاجرت کرده باشند پس افغانستان صد درصد مسلمان به حساب می‌آید.

نورستانی‌ها:

اقوام نورستانی در اصل یونانی هستند که بعدها به دین اسلام مشرف شده‌اند و متشکل از ۴ قوم نسبتاً بزرگ می‌باشد. کاموز، هلار، سلار، کاموج و پانزده فرقه کوچکتر دیگر نیز وجود دارند که در فرمانداری‌هایی همانند: لغمان، کاپیسا، ننگرهار کنر، و بدخشان زندگی می‌کنند.

تعداد جمعیت آنان در سال ۱۳۰۷ ش، نیم میلیون نفر برآورده شده است ولی طبق آمار دولتی تقریباً صد هزار ذکر شده است. تعدادی از این قوم شیعه هستند و علی‌اللهی هم دارند.^(۲)

(۱) ماهنامه حبل الله همان.

(۲) ماهنامه حبل الله شماره ۹۶ ص ۷۱ نژاد نامه افغان.

بلوچ‌ها:

قوم بلوچ که از اقوام معروف افغانستان هستند بیشتر در قندهار، کابل، کجران و نوار مرزی ایران سکونت دارند اکثراً شیعه‌اند خصوصاً بلوچ‌های قندهار و کجران.^(۱)

بلوچ‌ها به زبان بلوچی حرف می‌زنند و از نظر آمار، حکومت‌های افغان تعداد آنها را خیلی کم می‌نویسند (هفتاد هزار نفر) از آن جایی که بلوچ‌ها و نورستانی‌ها در همسایگی پشتون‌ها قرار دارند اکثریت آنان را به نام پشتون قلمداد می‌کند.

عرب‌ها:

عرب غیر قریش به تعداد پنج هزار خانوار در جلال آباد و کابل زندگی می‌کنند و عرب‌های بالا حصار کابل شیعه‌اند.

حبشی‌ها:

این قوم به تعداد ۲۵۰ خانوار در هرات و کابل زندگی می‌کنند و اغلب شیعه‌اند.

کشمیری‌ها:

در کابل و قندهار و جلال آباد مقیم هستند، کشمیری‌های کابل شیعه‌اند.

مغول جغتای:

فرقه مغول جغتای به تعداد ۱۲۵۰ خانوار در کوه جمشیدی و ککرک غزنی زندگی می‌کنند و تماماً شیعه‌اند.

کیانی‌ها:

فرقه کیانی که تعدادشان به ۷۵۰ خانوار می‌رسند، در قندهار و هرات زندگی می‌کنند و اغلب شیعه‌اند.^(۱)

(۱) سید محمد حسین فرهنگ جامعه شناس و مردم شناس افغانستان ص ۵۱.



فصل پنجم

جغرافیای افغانستان

جغرافیای تشیع

فرقه‌های تشیع

شیعه اثنی عشری

شیعه زنده

شیعه اسماعیلیه

تشیع در استانهای مختلف

تشیع در هزاره‌جات

تشیع در بقلان

تشیع در کابل

تشیع در سیستان

تشیع در فراه و نیمروز

تشیع در بلخ

تشیع در جوزجان

تشیع در فاریاب

تشیع در بدخشان

تشیع در هرات

تشیع در قندهار

تشیع در سمنگان

تشیع در قندوز

تشیع در هلمند

تشیع در لوگر بکتیا



جغرافیای افغانستان

کشور افغانستان در جنوب غربی آسیا، با وسعتی معادل ۶۴۷۴۹۷ کیلومتر مربع است که از شمال با سه کشور آسیای میانه یعنی ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان همسایه می‌باشد و حدود ۲۳۸۴ کیلومتر مرز مشترک دارد، از جنوب با پاکستان، جامو و کشمیر حدود ۲۲۴۰ کیلومتر مرز مشترک دارد و از غرب با جمهوری اسلامی ایران ۸۵۰ کیلومتر مرز مشترک دارد. از شمال شرق به چین محدود می‌شود که تقریباً چهل کیلومتر مرز مشترک دارد.^(۱)

بیش از سه چهارم مساحت کشور، کوهستانی است و ستون فقرات آن را سلسله کوه‌های هندوکش و بابا تشکیل می‌دهد این کوه‌ها از طرف شرق از پامیر آغاز و به سوی غرب امتداد یافته‌اند و بلندترین قله آن ۷۴۵۸ متر ارتفاع دارد. دشت‌های این کشور در دامنه رشته کوه هندوکش با شیب ملایم به طرف شمال امتداد یافته که به دامنه‌ها و دشت‌های وسیع ولایت‌های شمال (ترکستان) ختم می‌شود. پست‌ترین نقطه این کشور، حدود ۲۹۴ متر از سطح دریا ارتفاع

(۱) دکتر عزت الله عزتی، جغرافیای سیاسی جهان اسلام ص ۱۲۰.

دارد. این کشور راه ارتباطی چین و اروپا را تشکیل می‌دهد. بدین لحاظ برای مدتهای طولانی مرکز درگیری دولت‌های انگلیس، ایران، اعراب، هند و در دهه‌های اخیر در سال ۱۹۷۹ روسیه بوده است.^(۱)

همینطور این کشور شاهد درگیری‌های گروهی داخلی بوده است. آخرین درگیری‌ها با طالبان بعد به حکومت رسیدن دولت اسلامی می‌باشد. دو راه مواصلاتی تنگه خیبر در جنوب و تونل سالنگ در شمال از اهمیت راهبردی بسیاری برخوردار می‌باشد. افغانستان از منابع آبی سرشاری برخوردار است. این رودها از مناطق کوهستانی سرچشمه می‌گیرند و نواحی پست جنوبی (قندهار) و غربی (هرات) و شمالی (مزارشریف) کشور را سیراب می‌سازد.

افغانستان با وجود جایگاه راهبردی ویژه خود از فقیرترین کشورهای جهان به شمار می‌آید. زمین‌های مناسب برای کشاورزی ۱۲ درصد و جنگل‌ها ۳ درصد کل مساحت افغانستان را تشکیل می‌دهد.

مناطق کوهستانی بخش بزرگی از مساحت کشور را تشکیل می‌دهند، رشته کوه هندوکش امتداد رشته کوه هیمالیا در این کشور قرار دارد که عبور از آن بسیار مشکل است.

در جنوب رشته کوه هندوکش مناطق پشتون نشین قرار دارد. این منطقه بزرگ بین ایران، پاکستان و بخش شمالی افغانستان قرار دارد مرکز این شهر قندهار است که پیش از آمدن طالبان از مراکز بزرگ بازرگانی افغانستان بود. از سال

(۱) رضا علی آبادی، افغانستان، ص ۳.



۱۹۹۶ با آمدن طالبان این شهر مرکز رهبری ملا محمد عمر رهبر فکری طالبان گردید. منطقه هرات در غرب این کشور قرار دارد که تا قرن هجدهم میلادی بخشی از خراسان بزرگ را تشکیل می داد.

شهر مزار شریف در دامنه کوههای شمالی کشور قرار دارد این بخش از نظر کشاورزی حاصل خیز است و از طریق رود جیحون با آمودریا و با کشورهای شمالی هم مرز می باشد.

شهر کابل پایتخت افغانستان است این شهر در جنوب شرقی معبرهای هندوکش قرار دارد. و به وسیله تنگه خیبر به شبه قاره هند و دلتای گنگ راه می یابد از این نظر از اهمیت راهبردی بسیاری برخوردار است.

در بخش میانی افغانستان سرزمین قلعه مانند هزاره جات و در شمال شرق نورستان قرار دارد. این کشور زلزله خیز بوده و تابستان های آن گرم است. کوهستان های آن ناهموار است و جلگه های پست در شمال و جنوب غربی این کوه ها قرار دارد.

منطقه حاصل خیز سیستان بین افغانستان و ایران قرار دارد. این سرزمین به وسیله تیمورلنگ ویران گردید. افغانستان در قرن چهاردهم میلادی در کوه های هندوکش و دامنه های آن پی ریزی گردید.

اسکندر مقدونی، سر راه خود به هند از این سرزمین عبور کرد و این منطقه را باکتریا نامید، پس از آن آثار یونانی تا مرزهای چین گسترش یافت.^(۱)

(۱) آیت الله سید محمد حسین فضل الله، افغانستان، آمریکا تروریسم، ترجمه محمد جمعه امینی ناشر

جغرافیای تشیع

بافت اجتماعی افغانستان به گونه‌ای است که شیعیان در همه مناطق آن حضور دارند ولی در برخی مناطق تراکم بیشتری دارند. در اینجا مهمترین مراکز تجمع شیعیان به اختصار معرفی می‌گردد.

فرقه‌های تشیع:

همانطور که در دیگر مذاهب انشعابات رخ داده است در مذهب شیعه نیز انشعابات رخ داد که برخی از میان رفته و برخی دیگر، همچنان فعال هستند و در گوشه و کنار دنیا زندگی می‌کنند. در این نوشتار به دو فرقه قابل توجه در کنار شیعه اثنی عشری که بدنه اصلی تشیع به شمار می‌آید اکتفا می‌شود.

۱- شیعه اثنی عشری (امامیه)

همانگونه که اشاره شد شیعه اثناعشری در طول تاریخ بدنه اصلی شیعه را تشکیل داده است. از شیعه اثناعشری با نامهایی چون جعفری و امامیه نیز یاد می‌شود. شیعیان اثناعشری معتقدند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام را پس از خود به جانشینی برگزیدند و پس از او، فرزندانش امام حسن و امام حسین علیهما السلام به ترتیب امام‌اند و پس از امام حسین علیه السلام نیز فرزندان‌شان یکی پس از دیگری و امام دوازدهم حجة بن الحسن العسکری علیه السلام است که هم اکنون زنده ولی غایب است. عقاید و باورهای شیعه بسیار گسترده است و نمی‌توان آنها را به تفصیل در اینجا بیان کرد، و به آنچه مرحوم کاشف الغطاء، در کتاب «اصل الشیعه و اصولها» بیان نموده بسنده می‌شود. ^(۱)

(۱) کاشف الغطاء، اصل الشیعه و اصولها ص ۲۱۰-۲۱۲.



«دین علم است و عمل» وان الدین عندالله الاسلام^(۱) اسلام به معنای عام کلمه بر سه رکن توحید، نبوت و معاد استواراست. کسی که یکی از این ارکان را انکارکند مسلمان نیست. امامیه علاوه بر این سه رکن دورکن عدالت و امامت را نیز قبول دارد.

شیعه امامیه معتقداست؛ امامت منصوبی است الهی که خداوند هرکس را خواست برای احراز این مقام انتخاب می‌کند و ائمه علیهم‌السلام دوازده نفرند که همگی معصوم‌اند.

شیعیان اثناعشری امروزه در اکثر کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند. کشورهایی که شیعیان امامیه در آنها حضور چشم‌گیر دارند عبارتند از: جمهوری اسلامی ایران که از دوره صفویه به مرکز تشیع تبدیل شده است و ۹۳٪ جمعیت این کشور را شیعیان تشکیل می‌دهند و از دوره صفویه تاکنون، حکومت و سیاست در دست شیعیان می‌باشد.

جمهوری آذربایجان، که بیش از ۸۰٪ آن را شیعیان تشکیل می‌دهند.^(۲)

عراق یکی دیگر از کشورهای مهم شیعی است و در طول تاریخ مرکز نشر و تبلیغ تشیع بوده است و حدود ۶۵٪ جمعیت این کشور را شیعیان تشکیل می‌دهند. اما حکومت، بیشتر در دست اهل تسنن بوده است. پس از سقوط صدام حسین اداره این کشور به دست نیروهای آمریکایی بود. انتخاباتی در این کشور برگزار شد اما شیعیان نتوانستند سهمی متناسب با جمعیت خود کسب کنند.

(۱) آل عمران/۵۲.

(۲) سایت رسمی وزارت امور خارجه آذربایجان.

در بحرین ۶۰٪ جمعیت، شیعه است.
 در افغانستان حدود ۳۰٪ جمعیت، شیعه است.
 در پاکستان ۲۰٪ جمعیت، شیعه است.
 در لبنان، جمعیت اثناعشری در آن قابل توجه است.
 در هندوستان جمعیت اثناعشری در آن قابل توجه است.
 در سوریه جمعیت اثناعشری در آن قابل توجه است. (۱)، (۲)

۲- شیعه زیدیه

یکی از فرقه‌های شیعه که در تاریخ نقش فعالی داشته و امروزه نیز پیروانی در گوشه و کنار دنیای پهناور اسلامی دارد زیدیه است. فرقه زیدیه در اصل پیروان زید شهید فرزند امام سجاد علیه السلام است. زید در سال ۱۲۱ هجری علیه خلیفه اموی، هشام بن عبدالملک قیام کرد و عده‌ای با او بیعت کردند. مردم او را مانند جد بزرگوارش تنها گذاشتند. و ایشان نیز به شهادت رسید و پس از زید فرزندش یحیی بن زید قیام کرد و کشته شد و پس از آن نیز محمد بن عبدالله و ابراهیم بن عبدالله برای رهبری برگزیده شدند و آنها نیز قیام کردند و کشته شدند. به عقیده زیدیه هر فاطمی‌نژاد عالم، زاهد، شجاع و سخی که به عنوان قیام به حق، خروج کند می‌تواند رهبر باشد.

(۱) شیعیان افغانستان، محمد عزیز بختیاری ص ۳۲ انتشارات شیعه‌شناسی ۱۳۸۵.

(۲) در عربستان نیز جمعیت شیعه قابل توجه و در بعضی مناطق اکثریت هستند و در بعضی کشورهای عربی نیز جمعیت قابل توجهی هستند. (محقق کتاب)



۳- شیعه اسماعیلیه:

اسماعیلیه یکی از فرقه‌های شیعه است که امروزه پیروان زیادی در بسیاری از کشورهای اسلامی دارد. این فرقه معتقد است که پس از امام صادق علیه السلام فرزندش اسماعیل که در زمان حیات پدر فوت کرد، امام است. از اسماعیلیه با نام‌هایی چون، سباعی، اصحاب تعلیم، اهل تأویل قرمطی و باطنیه نیز یاد شده است.^(۱)

فرقه اسماعیلیه در معارف و احکام اسلام، هرظاهری را دارای باطنی می‌دانند و برای هر تنزیلی، تأویلی قائل‌اند و آنها معتقدند که زمین هیچ‌گاه از حجت خدا خالی نمی‌شود و حجت دو گونه است: ناطق و صامت. ناطق پیغمبر صلی الله علیه و آله است و صامت ولی و امام است که وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله به شمار می‌آید و در هر حال حجت مظهر تمام ربوبیت است و اساس حجت به عقیده آنان روی عدد هفت می‌چرخد به این ترتیب که یک نبی مبعوث می‌شود که دارای نبوت (شریعت) و ولایت است و پس از وی هفت وصی به مقام امامت می‌رسند که همگی دارای یک مقام‌اند، جز اینکه وصی هفتم نبی نیز هست و سه مقام دارد، نبوت، وصایت، و ولایت. پس از وی بار دیگر هفت وصی که هفتمین آنان دارای سه مقام است به همین ترتیب به مقام‌های نبوت، وصایت، و ولایت می‌رسند.^(۲)

فرقه اسماعیلیه در دوره‌هایی از تاریخ، حکومت‌های نیرومندی را تشکیل دادند و مهمترین قدرت اسماعیلیه که گاه با قدرت خلفای عباسی برابری می‌کرد سلسله خلفای فاطمی مصر است که نخست در مغرب به دست عییدالله بن

(۱) ر.ک. هاجسن، مارشال، س، فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای ص ۱۶.

(۲) محمدحسین طباطبایی، شیعه در اسلام به تصحیح محمد علی کوشا ۸۴.

محمد المهدی شکل گرفت و پس از گسترش، مرکز حکومت را به مصر انتقال داد و در مصر نزدیک به سه قرن (از ۲۹۷ تا ۵۶۷ هـ. ق) حکومت کردند. سرانجام به دست صلاح الدین ایوبی برچیده شدند.

یکی دیگر از مراکز قدرت اسماعیلیه قلعه «آلموت» در نزدیکی قزوین است که حسن صباح آن را در سال ۴۸۳ گرفت و تا سال ۶۵۴ که به وسیله نیروهای هلاکوخان مغول فتح شد، توسط او و طرفدارانش اداره می‌گردید. هم اکنون اسماعیلیه در کشورهای سوریه، لبنان، پاکستان، هندوستان، تاجیکستان، افغانستان و ایران زندگی می‌کنند.

تشیع در هزاره جات:

مهمترین مرکز سکونت شیعیان مرکز افغانستان است، که هزاره‌جات و یا هزارستان نامیده می‌شود. هزاره‌جات در قدیم منطقه بسیار وسیعی بود از شرق به ولایت چتران و جبال بدخشان، از غرب به ملک خراسان (خراسان ایران) از جنوب به زابل و کابل و از شمال به ارض طخارستان می‌رسید.^(۱)

ولی حکام متعصب به جهت نابودی تشیع در افغانستان جنگهای مکرری را علیه آنان راه انداختند و فشارهای گوناگون سیاسی، اقتصادی و مذهبی وارد کردند که در اثر این فشارها عده‌ی زیادی از هزاره‌ها نابود شدند، و تعداد زیادی از سرزمین شان کوچ داده شدند و زمینهایشان به مردم افغان واگذار شد. بدین ترتیب هزاره‌جات امروزه به مراتب کوچک‌تر از یک الی دو قرن پیش است. هزاره‌جات از نظر جغرافیایی و فرهنگی یک حوزه مستقل و متمایز است و از

(۱) شیروانی بستان السیاحیه ۸۴ به نقل از حسینعلی یزدانی، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها ج ۲ ص ۵۷.



نظر مذهبی مرکز اصلی تشیع افغانستان به شمار می‌آید و یکی از ظلم‌های حکومت‌های گذشته به مردم هزاره تقسیم این منطقه به قطعات کوچک اداری و مرتبط ساختن آن به منطقه افغانها که همیشه تحت سلطه افغانها باشند تا به فکر استقلال طلبی نیافتند بوده است. تقسیم‌بندی جغرافیایی به گونه‌ای بود که در این منطقه وسیع تنها بامیان مرکز ولایت بود ولی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در افغانستان و روی کار آمدن دولت اسلامی ولایت جدیدی به نام ولایت دایکندی تأسیس شده است. هزاره جات شامل بخش‌هایی از ولایت‌های بامیان، غزنی، ارزگان، وردک، میدان، غور و پروان می‌شود.

تشیع در کابل:

کابل پایتخت افغانستان است. به همین جهت یکی از مراکز تجمع شیعیان به شمار می‌آید. کابل از بسیار قدیم موطن شماری از سران مهم شیعیان و اصحاب ائمه علیهم‌السلام بوده است. و ذکر لقب کابلی برای برخی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام (نظیر هارون بن ابی‌خالد کابلی و ردان ابو‌خالد کابلی الاصغر) نشان می‌دهد که تشیع از قرن نخست اسلامی وارد آن سرزمین شده است.

از امام باقر علیه‌السلام روایت شده: ابو‌خالد از یاران محمد حنفیه فرزند امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. وی محمد حنفیه را امام می‌دانست، اما پس از مدتی در امامت او تردید کرد و روزی محمد حنفیه را به حرمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام سوگند داد که حقیقت امر را به وی بازگو کند که آیا او همان امام است که خداوند اطاعتش را واجب کرده است؟ محمد حنفیه در پاسخ گفت: ای ابا‌خالد مرا به چیز بزرگی سوگند دادی. امام واقعی و به حق علی بن الحسین علیه‌السلام است از این جهت ابو‌خالد پذیرفت و به خدمت حضرت سجاد علیه‌السلام

رسید و از آن حضرت کرامتی مشاهده نمود و از آن به بعد جزو یاران خاص امام سجاد علیه السلام شد. (۱)

پس از ابو خالد کابلی، ابو خالد کابلی اصغر و شیخ اردشیر بن ابی ماجد بن ابی المفاجر را می‌توان نام برد که جریان تداوم تشیع را در کابل نشان می‌دهد و در منابع متعدد آمده است که وی فقیه و ثقه بوده است و از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌باشد. (۲)

یکی از نشانه‌های حضور تشیع امامی در کابل و تداوم آن در قرن سوم و چهارم تشریف یکی از اهالی کابل به محضر حضرت ولی عصر علیه السلام است. فردی از روی انجیل و دیگر کتب آسمانی دین اسلام را پذیرفته و بدان ایمان آورد و سپس برای تحقیق بیشتر بسوی عربستان عزیمت کرد تا در مراکز اصلی ظهور و نشر اسلام معارف دین را کسب کند. در آنجا با راهنمایی یحیی بن محمد عریضی در صرباء (نزدیکی مدینه) به محضر حضرت حجت ارواحنا فداه رسید (۳) علاوه بر آن وجود وکلا و یا وکیلان آن حضرت در میان شیعیان کابل، وجود داشته است.

روایتی در کتاب «رجال کشی» موجود است که یکی از وکلای آن حضرت ابو حامد مراغی بوده که در رقعہ دستوراتی مبنی بر انجام امور و ترک امور دیگر برای وی صادر شده است. از علمای بزرگ شیعه در قرن سوم در کابل می‌توان از

(۱) محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۲۰.

(۲) آیت الله سید ابوالقاسم خوی، معجم رجال الحديث، و تفصیل طبقات الرواه ج ۳ ص ۱۹.

(۳) شیخ صدوق کمال الدین و تمام النعمه ص ۴۹۷.



حضرت ابن عیسی کابلی جبلی نام برد. او از راویان امامیه شمرده می‌شود. در منابع رجالی از وی به نیکی یاد شده است. وی از مؤلفان و صحابی دارای اثر بوده است. کتابی به نام «النوادر» نوشت، و در سال ۲۹۰ در گذشت.

کابل در طول تاریخ مرکز شیعیان بوده است. در زمان دولت مارکسیستها به دلیل فضای بازی که برای آنها فراهم شده بود شیعیان تقریباً نیمی از جمعیت شهر کابل را تشکیل می‌دادند و برعکس در زمان حکومت طالبان به دلیل فشارهایی که بر شیعیان وارد کردند اکثر آنان کابل را ترک کردند. پس از فروپاشی طالبان و توافق‌نامه بُن باز شیعیان مجدداً به کابل بازگشتند. اکنون شیعیان جمعیت قابل توجهی را تشکیل می‌دهند. قزلباشهای کابل نیز از گروه‌های بزرگ شیعی به شمار می‌آیند.

تشیع در بدخشان:

سرزمین بدخشان از همان سالهای نخست ورود اسلام به افغانستان زمینه پذیرش تشیع را داشت. در کتاب «بحروالانساب» از حضور برخی از نوادگان امام زین العابدین (ع) به بدخشان مطالبی نقل شده است که وجود تشیع را تا قرن سوم نشان می‌دهد. (۱)

مذهب شیعیان بدخشان اکثراً شیعه اسماعیلیه است و عده‌ای هم از پیروان مذهب حنفی می‌باشند. شیعیان اثناعشری متشکل از اقوام هزاره و تاجیک نیز حضور چشم‌گیری در این شهر دارند.

(۱) شیخ صدوق کمال الدین و تمام النعمه ص ۴۹۷.

تشیع در سیستان:

سیستان که عرب‌های مسلمان آن را به سجستان تغییر داده‌اند در اصل سکستان بوده است. این عنوان بدان جهت در مورد این سرزمین به کار می‌رفته است که، اهالی یا یکی از اقوام مهم ساکن آن به نام سکر یا سکایا نامیده می‌شدند. و گاهی برای این سرزمین عنوان نیمروز هم به کار می‌رفت. زیرا این سرزمین در جنوب خراسان قرار گرفته است و در برخی منابع عنوان زابلستان به کار رفته است.^(۱) ولی در بسیاری از منابع این عنوان از هم جدا شده و زابلستان برای مناطق شمال غربی آن واقع در بخش رودخانه هیرمند اطلاق شده است. یکی از پژوهشگران معاصر تصریح می‌کند:

«سیستان که مراجع قدیم عرب آن را سجستان نامیده‌اند و از کلمه فارسی سکستان مأخوذ گردیده نام جلگه‌ای، در اطراف دریاچه زره و خاور است، آن دریاچه شامل دلتای رود هیرمند و رودخانه‌های دیگر که به دریاچه زره می‌ریزند، می‌باشد. اما ارتفاعات ولایت قندهار که در امتداد هیرمند علیا واقعند معروف به زابلستان بود.»^(۲)

گویا کاربرد زابلستان برای قسمت‌هایی از ولایت‌ها و مناطقی که امروزه بخشی از ولایت ارزگان، زابل و احتمالاً جاغوری را تشکیل می‌دهند به دوران پیش از اسلام برمی‌گردد. ولی پس از ورود اسلام این واژه از رونق افتاد. اما نحوه ورود تشیع از سیستان برمی‌گردد به واکنش آنان نسبت به جنگ معاویه. مؤلف تاریخ سیستان در مورد بازگشت عبدالرحمن بن سمره، حاکم

(۱) تاریخ سیستان ص ۲۱، تاریخ غزنویان ص ۱۹۶.

(۲) جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی ص ۳۸۵.



سیستان از فتوحات و استقرارش به دارالاماره سیستان می نویسد:

چون عبدالرحمن خواست که به سیستان نشیند مردمان
سیستان، علماء و بزرگان و سالاران سیستان جمع شدند
و گفتند باید ما را امامی به حق باشد. هنوز سنت مصطفی ﷺ
و علی بن ابیطالب ﷺ برجای است... و معاویه تو را، اینجا
فرستاده است و هزار هزار مرد از اهل تهلیل میان شان کشته
شد. باید این خطبه و نماز به حق باشد. بر این جمله که هست
(۱)
رضایت ندهیم.

آنچه که از این متن فوق برداشت می شود این است که هواداری از علی ﷺ در برابر معاویه و حکام آن، و طرد امویان از نشانه های تشیع این سرزمین است، این مخالفت از زمانی که امیرالمؤمنین ﷺ از جنگ جمل فراغت یافتند ادامه داشته است. امام دستور فتح این ناحیه را صادر کردند. لشکری به فرماندهی عبدالرحمن بن جروطای به آن سرزمین فرستاد تا با رهنزان و خلافکاران بجنگد. پس از درگیری شدید فرمانده امام به قتل رسید و پس از آن فرماندهان دیگری فرستادند تا اینکه سرزمین سیستان به دست هواداران امام علی ﷺ فتح شد. این آغاز ورود تشیع در سیستان است که با اقدامات امام علی ﷺ در آن منطقه صورت گرفت. (۲)

این پیروزی ها و تلاش های شیعیان و اصحاب امام علی ﷺ توانست زمینه نفوذ شیعه را در سیستان فراهم سازد که با آمدن شیعیان از کوفه و نقاط دیگر شمار شیعیان در سیستان افزوده شد.

(۱) تاریخ سیتان، ویرایش جعفر مدرس صادقی ص ۴۸.

(۲) البلدان، فتوحها و احکامها ص ۴۴۰.



نشانه دیگری بر تشیع مردم سرزمین سیستان واکتش در برابر فاجعه عاشورا بود، که پیش از مردم کوفه مردم سیستان نشان دادند. مؤلف کتاب «تاریخ سیستان» پس از بیان کارنامه سیاه یزید بن معاویه در مورد حسین بن علی علیه السلام و گزارش مختصر از حادثه عاشورا و انتقال اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله از کربلا به شام و همراهی سرهای شهیدان می‌افزاید:

«پس چون این خبر به سیستان آمد مردمان سیستان گفتند: نه نیکو طریقی برگرفت یزید که با فرزندان رسول صلی الله علیه و آله چنین کرد. پاره‌ای شورش اندر گرفتند عباد سیستان هم به مرو سیستان سپرد بیست بار هزار هزار درهم و بیت المال جمع شده بود از غنایم کابل و دیگر مال‌ها برگرفت و به بصره باز شد.»^(۱)

مخالفت و شورش مردم سیستان در برابر حاکم وقت عباد بن زیاد، برادر عیدالله زیاد در جریان حادثه کربلا و اخراج وی از منطقه، نشان دهنده هواداری مردم این سرزمین از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروان آنان است.

یکی از اصحاب امام سجاده علیه السلام فردی از سیستان به نام «حبيب سجستانی» بود.^(۲) در زمان امام باقر علیه السلام نیز رابطه شیعیان سیستان با رهبران معصوم‌شان در مدینه قطع نشد. برای اثبات این مدعا می‌توان به «حبيب بن العلی السجستانی» اشاره کرد که جزء اصحاب امام باقر علیه السلام شمرده می‌شد.^(۳)

فردی به نام «ابو محمد حریر بن عبدالله سجستانی کوفی» معروف به سیف از

(۱) تاریخ سیستان ص ۶۲.

(۲) رجال طوسی ۱۱۳.

(۳) همان ۱۳۲.



اصحاب امام صادق علیه السلام بود وی اصالتاً کوفی بود و در سیستان ساکن شد. از امام صادق علیه السلام و زرارة بن اعین، محمد بن مسلم و دیگران روایت نقل کرده است.^(۱) برخی او را از اصحاب امام کاظم علیه السلام دانسته‌اند. وی از بزرگان شیعه بود. او کسی بود که در زمان امام صادق علیه السلام به سبب شرکت در جنگ‌های خوارج به «سیف» شهرت پیدا کرد.

سجستانی از موقعیت علمی و فرهنگی برخوردار بود و فعالیت‌های مؤثری در جهت گسترش تشیع در سیستان داشت و از او تألیفاتی از قبیل کتاب الصلوة، کتاب الصیام، کتاب الزکاة و نوادر، به جای مانده است وی سرانجام در سیستان به قتل رسید.^(۲)

از دیگر اصحاب ائمه علیهم السلام و شیعیان سیستان می‌توان «سالم بن ابی سلمه کنندی سجستانی» را نام برد. نجاشی او را بسیار جوان و ناآشنا می‌خواند. ولی تصریح می‌کند «ان کنا لا نعرف منه الا خیراً» ما از او جز خیر و خوبی سراغ نداریم.^(۳) امام رضا علیه السلام نیز در سیستان پیروان و هوادارانی داشت که مهمترین فرد شیعه در این عصر «ابوطادر السجستانی» بود. شیخ طوسی او را از جمله اصحاب امام رضا علیه السلام ذکر نموده است.^(۴)

حاکم اموی شهر بست سیستان (حسین بن عبدالله نیشابوری) نیز شیعه بود

(۱) رجال النجاشی ج ۱ ص ۳۴۱.

(۲) ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان ج ۲ ص ۱۳۵.

(۳) رجال نجاشی ص ۱۳۲.

(۴) رجال طوسی ص ۳۶۷.

وی از شیعیان حضرت محمدتقی جواد علیه السلام بود که در دوران دستگاه عباسی نفوذ پیدا کرد و مقام حساسی داشت. شاهد بر این مدعا، داستان مردی از بنی حنیفه که از اهالی سیستان می‌باشد گفته است: در زمان خلافت معتصم در سفری که همراه امام جواد علیه السلام بودم سر سفره خدمت امام عرض کردم: حاکم ما از شیعیان شماسست من به دیوان بدهکارم اگر صلاح می‌دانید نامه‌ای بنویس تا به من احسان کند و از خراج درگذرد. حضرت نامه نوشت پیش از اینکه با آن نامه وارد سیستان شوم خبر به حاکم رسیده بود او به استقبال من و نامه‌ی امام در چند فرسخی از شهر آمد من نامه را به او دادم و نامه را گرفت بوسید و بر چشمانش گذاشت سپس پرسید سید دیگر حاجت چیست؟ گفتم بدهکار دیوان هستم وی مادام العمر خراج من را بخشید و مستمری تا زمان حیاتم مقرر داشت.^(۱)

حضور حاکم شیعی بیان‌گر و حضور تشیع در سیستان بوده البته ناگفته نماند که از دید برخی از جغرافی‌دان‌ها اهالی سیستان کاملاً شیعه نبوده ولی فرهنگ تشیع توانست در درون جامعه سیستان نفوذ کند و مردم فرهنگ شیعه را بپذیرند.

تشیع در قندهار:

از آنجایی که قندهار یکی از شهرهای معروف سیستان به شمار می‌آمد و در جنوب زابلستان و غرب بست واقع بود شواهد تاریخی حاکی از آن است که این شهر و اطراف آن از آغاز ورود اسلام به آنجا زمینه مساعدی جهت پذیرش تشیع داشته است.

شواهدی بر حضور تشیع در قندهار دلالت دارد از جمله: پناهنده شدن یکی از

(۱) محمد یعقوب کلینی الکافی تحقیق علی اکبر غفاری ج ۵ ص ۱۱۱.



نواده‌های امام حسن مجتبی علیه السلام در قندهار، به نام «عبدالله اشتر بن محمد بن عبدالله بن الحسن المجتبی علیه السلام» پس از قیام در برابر عباسیان و شکست خوردن از آنان، از کوفه به سوی سیستان و قندهار فرار کرد. وی آنجا را مکان مناسبی برای سکونت یافت و از خطر عباسیان در امان ماند. مدتی در آنجا اقامت گزید و مقاومت کرد. ^(۱)

شاهد دیگری که بر حضور تشیع در این سرزمین دلالت دارد، داستان قیام عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب است. وی پس از مهاجرت به سیستان و قندهار در آنجا ساکن شد. والی سیستان مزاحم او نشد و با او نجنگید. عبدالله با خوارج سیستان درگیر شد و به سوی هرات رفت و در آن شهر سکونت کرد. وقتی ابومسلم از حضور وی در هرات اطلاع یافت دستور قتل او را صادر کرد. سرانجام عبدالله در سال ۱۲۹ در هرات به شهادت رسید و در مصرخ هرات دفن شد. ^(۲)

در حال حاضر در شهر قندهار و روستاهای اطراف آن شماری از شیعیان هزاره، قزلباش و افغان زندگی می‌کنند. در مرکز شهر قندهار آیت الله محسنی، حوزه علمیه تأسیس کرده است. که مورد توجه عموم مردم می‌باشد. این شواهد بیانگر این است که شهر قندهار، همیشه مأوی و محل تشیع از زمان‌های بسیار دور بوده است.

(۱) محمدباقر مجلسی، بحارالانوار ج ۴۷ ص ۲۹۶.

(۲) الکامل فی التاریخ، ج ۵ ص ۳۷۲.

تشیع در فراه و نیمروز:

در ولایت فراه و نیمروز از زمانهای بسیار قدیم شیعیان زندگی می‌کردند. شیعیان این مناطق را بلوچها و هزاره‌ها تشکیل می‌دهند اما بدلیل فاصله این مناطق با شیعیان مرکزی شمار فراوانی از آنان تنها به نام مذهب بسنده کرده‌اند. عده‌ای از مذهب حنفی پیروی می‌کردند. ولی پس از پیروزی انقلاب اسلامی افغانستان با دیگر شیعیان ارتباط برقرار ساختند و با آگاهی از آموزه‌های دینی از مذهب خویش پیروی می‌کنند.

تشیع در بغلان:

ولایت بغلان یکی دیگر از مناطقی است که جمعیت قابل توجهی از شیعیان را در خود جای داده است. هرچند شیعیان در مناطق مختلف این ولایت پراکنده‌اند ولی در ولسوالی‌های بغلان، پلخمري، تاله و برفک تمرکز بیشتر دارند و بیشتر شیعیان این ناحیه اسماعیلی می‌باشد.

تشیع در بلخ:

یکی از شواهد حضور گسترده شیعیان در بلخ و روستاهای اطراف آن مهاجرت علویان به شمال افغانستان گزارش شده است. اهالی بلخ روابط مستمر با امامان معصوم علیهم‌السلام و سپس نواب امام دوازدهم علیه‌السلام و حضور اصحاب آن حضرت در آن منطقه داشته‌اند.

شواهدی مبنی بر عزیمت شیخ صدوق رحمته‌الله به بلخ در قرن چهارم (۳۶۸ ق) موجود است. وی از وطن خود (قم) به شهرهای مختلف مسافرت کرد، از جمله به مرورود (بالامرغاب) رفت. وی در این سفر تبلیغی به جمع‌آوری حدیث



پرداخت. او با این شیوه در نشر معارف تشیع خدمت بزرگی کرده است. شیخ صدوق رحمته الله از عالمان معروف آن زمان از جمله ابویوسف رافع بن عبدالله بن عبدالملک و ابوالحسین محمد بن الشاه فقیه مروزی حدیث شنید. سپس وارد بلخ شد و در آن شهر به نقل حدیث پرداخت. وی از عالمانی همانند: ابوعلی الحسن بن علی محمد بن علی بن عمر، عطار، ابو عبدالله الحسین بن احمد اثنائی رازی عدل، حاکم ابو حامد احمد بن الحسین بن علی، الحسین بن احمد استرآبادی و ابوالحسن محمد بن سعید عزیز سمرقندی، حدیث شنید.

علاوه بر عالمان با افراد مهم‌تر آن منطقه مانند: ابوالقاسم عبیدالله بن احمد فقیه و ابوالحسن طاهر بن محمد بن یونس فقیه، ارتباط برقرار کرد و موفق شد، از آنان اجازه نقل حدیث دریافت کند.

شیخ صدوق در سال ۳۶۸ ق، به ایلاق وارد شد در آن محل از عالمان آن منطقه مانند ابو نصر محمد بن الحسن بن ابراهیم کرخی کاتب و ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبدالله بصری حدیث شنید وی پس از مدتی اقامت در آن سرزمین با شریف ابو عبدالله محمد بن الحسن معروف به «نعمت» آشنا شد.^(۱)

در اجتماع شیخ و شریف سخن از آثار محمد بن زکریا رازی به نام «من لا یحضره الطیب» به میان آمد شریف ضمن تمجید از این آثار کاربردی و همگان فهم، شیخ صدوق را تشویق به نوشتن چنین اثری در رشته فقه و پاسخگوی مردم در مسائل حلال و حرام نمود. شیخ از این پیشنهاد استقبال کرد و تألیف کتاب ارزشمند و گرانسنگ «من لا یحضره الفقیه» را در همان ایلاق بلخ آغاز کرد و در

(۱) تاریخ اسلام از غیبت کبری تا سقوط بغداد ص ۴۵.

همان محل به پایان رساند. این اثر یکی از منابع چهارگانه حدیثی مذهب تشیع می‌باشد.

نتیجه: تألیف کتاب من لا یحضره الفقیه و اجازه نقل حدیث از عالمان بزرگ این سرزمین رشد فزاینده و فراگیر تشیع را در شمال افغانستان، در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم نشان می‌دهد.

یکی دیگر از شواهد گسترش تشیع در بلخ و اطراف آن حضور جدی شیعیان اسماعیلی در کنار شیعیان امامی است. شیعیان و پیروان مذهب اسماعیلی در شمال افغانستان در قرن چهارم و پنجم رویکرد فرهنگی و مسالمت‌آمیز داشته‌اند. آنان با وجود همه فشارهای حاکمان غزنوی و سلجوقی توانستند مردم بسیاری را به آیین اسماعیلیه معتقد کنند.

از جمله افراد نامدار جهان اسلام «شیخ الرئیس ابوعلی سینای بلخی» (۳۷۰-۴۲۸ ق) می‌باشد. پدرش از اهالی بلخ و یکی از کارگزاران دولت سامانی به شمار می‌رفت. وی به دلیل ضرورت شغلی، بلخ را به مقصد بخارا ترک گفت و بوعلی سینا در یکی از روستاهای اطراف بخارا چشم به جهان گشود.^(۱)

شیخ الرئیس، خود داستان شیعه شدن پدر و برادرش را این گونه شرح می‌دهد:

«پدرم مردی بود از اهل بلخ و از آنجا به بخارا منتقل شد. در ایام نوح بن نصر، متولی بعضی اعمال دیوان می‌بود و در قریه‌ای که آن را حرمیش خواندیدی از اعمال بخارا... و پدرم از جمله مردی بود که داعی مصریین را اجابت نمود. و از جمله اسماعیلیه شمرده می‌شد، شنیده بود از ایشان ذکر نفس و

(۱) خیرالدین الزرکلی، الاعلام ج ۲، ص ۲۴۱.

عقل. بر وجهی که ایشان می‌گویند و نزد ایشان معروف است و برادرم نیز به آن طریقه بود و بسیار واقع می‌شد که پدر و برادرم ذکر آن سخنان می‌کردند و من می‌شنیدم و می‌فهمیدم (۱).
لاجرم شروع کردند و مرا نیز به آن دعوت می‌کردند.

بدین ترتیب خاندان این حکیم نامی به مذهب تشیع اسماعیلی گرویدند و دیگران را نیز دعوت می‌کردند از جمله بوعلی سینا را. اما خود بوعلی سینا گرایش پدر و برادرش به مذهب اسماعیلی گزارشی داده ولی خودش اعتراف نکرده است که این آیین را پذیرفته و یا از آن خودداری کرده است... ولی بسیاری از نویسندگان و پژوهشگران در مورد مذهب وی تحقیق کرده‌اند و با اسناد و شواهد، شیعه بودن وی را تقویت نموده‌اند. از جمله قاضی نورالله شوشتری در اثر معروفش، «مجالس المؤمنین» او را از شیعیان دوازده امامی دانسته است و هرگونه تردید در این باره را رد می‌کند. (۲)

علی بن فضل الله گیلانی در کتابی تحت عنوان «توفیق التطبيق فی اثبات الشیخ الرئيس من الامامیه الاثنی عشری» تشیع امامی وی را اثبات می‌کند. او با نقل بخش‌هایی از کتاب شفا نشان می‌دهد که شیخ کاملاً مطابق عقاید شیعی مطالبی را بیان کرده است. (۳)

آقای عبدالحی حبیبی در کتاب تاریخ افغانستان بعد از اسلام درباره مذهب شیخ رئیس می‌نویسد:

«چنین به نظر می‌آید که مذهب اسماعیلی در قرن چهارم در

(۱) قفیطی، تاریخ الحکماء ص ۱۴۰.

(۲) مجالس المؤمنین ج ۲ ص ۱۸۲.

(۳) علی بن فضل الله گیلانی، توفیق التطبيق ص ۸ و تاریخ تشیع در ایران ج ۱ ص ۳۳۸.

ماوراءالنهر و شمال افغانستان پراکنده بود... بوعلی سینا،
حسین بن سینای بلخی، بزرگترین حکمای اسلام (۳۷۰-۴۲۸
ق) در خانواده اسماعیلی به وجود آمده بود....»

وی آنگاه به برخی از اشعار او برای اثبات شیعه بودن ابن سینا دلالت دارد
اشاره می‌کند.^(۱)

درباره تشیع بوعلی سینا علاوه بر دیدگاه‌های پژوهشگران مطالبی به او
منسوب است که تشیع او را روشن می‌کند. این مطالب را برخی به طور قطعی از
او می‌دانند. چون در کتاب الهیات شفا آمده است. از میان اشعار سه رباعی
شهرت بیشتری دارد.

تا باده عشق در قدح ریخته‌اند و اندر پی عشق، عاشق انگيخته‌اند
با جان و روان بوعلی مهر علی چون شیر و شکر به هم در آميخته‌اند^(۲)

این رباعی علاقه فراوان او را به امیرالمؤمنین علیه السلام نشان می‌دهد و بر تشیع
عاطفی او دلالت دارد.

رباعی دیگری که به او منسوب است باور و اعتقاد او را از مرحله عاطفی و
دوستی امام فراتر می‌برد.

کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آن هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود^(۳)

(۱) تاریخ افغانستان بعد از اسلام ص ۸۷۴

(۲) تشیع در خراسان عهد تیموریان ص ۸۳

(۳) پورسینا ص ۴۶.



این رباعی بیان‌گر این است که بوعلی سینا مانند دیگر شیعیان از طرف دولتهای متعصب و فقههای وابسته مورد تکفیر قرار گرفته است.

و آقای میرغلام محمد غبار این اتهام را پذیرفته و می‌نویسد:

درحالی که فقها و متعصبین قبلاً او را محکم به تکفیر نموده

بودند، خلیفه عباسی المستجد در سال (۱۱۵۰ م) امر کرد که

مؤلفات ابن سینا را در بغداد بسوزانند....

روند روبه رشد تشیع از جمله اسماعیلیه در قرن پنجم باعث شد، یکی از دانشمندان معروف بلخ به نام ابومعین ناصر خسرو بلخی را به خودجذب کند. ناصر خسرو یکی از کارمندان دستگاه غزنوی بود که پس از اندیشه در باورها و اعتقادات خود به تشیع گروید و از منکرات دست کشید، قصد زیارت بیت الله الحرام کرد ناصر خسرو می‌گوید:

«در حال رؤیا برایم الهام شد، همین که از خواب بیدار شدم

به خود گفتم: باید از خواب چهل ساله بیدار گردم. اندیشیدم

که تا افعال و اعمال خود بدل نکنم فرج نیایم.»^(۱)

محقق و خاورشناس روسی، ایوانف در این باره می‌نویسد:

«او با گرایش به آیین اسماعیلیه بیدار شد، بعدها برای

تعلیمات عالیه به قاهره فراخوانده شده است.»^(۲)

ناصر خسرو حدود شش سال در مصر اقامت گزید و در این مدت تعلیم لازم را از اسماعیلیان آن سرزمین فراگرفت. وی در اثر تلاش و شایستگی که از خود نشان داد به مقام «داعی» دست یافت. او به وطن خویش بلخ بازگشت و دعوت

(۱) ابومعین ناصر خسرو بلخی، سفرنامه ناصر خسرو ص ۳۰۲.

(۲) ایوانف، اسماعیلیان در تاریخ، ترجمه یعقوب آژند، ص ۴۱۸.



به آیین اسماعیلیه را آغاز کرد. ولی حکام وقت از جانب او احساس خطر کردند. او را تهدید کرده، تحت نظر قرار داد.^(۱)

تشیع در هرات:

یکی از شهرهایی که از آغاز ورود اسلام زمینه پذیرش تشیع را داشت و مردم آن سرزمین افزون بر اینکه دل در گرو خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام داشتند. فرزندان علی بن ابیطالب علیه السلام را برای حکومت بر دیگران ترجیح می‌دادند این امر زمینه نفوذ مذهب تشیع را در آن ناحیه فراهم کرد، هرات بود.

تا قرن هشتم شیعیان در هرات در اقلیت بودند و چهره کلی هرات و اطراف آن صبغه تسنن حنفی داشته است.

و همان‌طور که در تشیع ایالت غور گفته شد در سال ۳۶ ق، جعه‌ده بن هبیره مخزومی، خواهرزاده علی بن ابیطالب علیه السلام والی خراسان شد. این امر نقش مهمی در گسترش تشیع در هرات داشته است.

هرات و اطراف آن امتیازی دارد که بسیاری از شهرها و مناطق دیگر افغانستان ندارد. تعدادی از اصحاب ائمه علیهم السلام از اهالی هرات بودند. از باب نمونه: صامت بیاع هروی که از اصحاب امام باقر علیه السلام بود.^(۲) وی دارای آثاری در باب حدیث و احکام بوده است.

دومین فرد صحابی از هرات - که از خاندان بیاع هروی است - ابراهیم بن

(۱) تشیع در خراسان عهد تیموریان ص ۹۴.

(۲) رجال طوسی ص ۱۳۸.

میمون بیاع هروی می‌باشد که از یاران امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام بوده است. و نیز می‌توان از حسن بیاع هروی، سیف بیاع هروی و عائد بن نباته، احمسی کوفی بیاع هروی نام برد که همه از اصحاب امام صادق علیه‌السلام و از شاگردان آن حضرت بوده است.^(۱)

با انتقال امام هشتم علیه‌السلام به خراسان تشیع در هرات رشد چشمگیری پیدا کرد. پس از حضور امام رضا علیه‌السلام در مرو مردم بلافاصله به محضر امام علیه‌السلام می‌رسیدند و جمال زیبای آن حضرت را می‌دیدند و بسیاری از شبهات دینی خود را از دو لب امام می‌شنیدند. و شمار بیشتری از مردم به اهل بیت علیهم‌السلام تمایل نشان می‌دادند. اباصلت هروی توانست در سایه پارسایی و وفاداری به ولایت یکی از اصحاب خاص، محرم اسرار و نزدیک‌ترین دستیار حضرتش شود.^(۲)

از دیگر یاران امام رضا علیه‌السلام در هرات و اطراف آن می‌توان از احمد بن عبدالله هروی شیبانی و محمد بن قاسم پوشنگی یاد کرد^(۳) که در راه نشر فرهنگ تشیع و هدایت مردم به سوی اهل بیت علیهم‌السلام نقشی مهمی ایفا کرده‌اند.

یکی از ادله نفوذ گسترده تشیع در هرات مهاجرت‌های سادات علوی به افغانستان است. هرات به عنوان گذرگاه سادات به شمال افغانستان و آسیای میانه بوده است. شماری از علویان برای رسیدن به بلخ، سمرقند، جوزجان، طالقان و بخارا از هرات عبور می‌کردند، مدتی در هرات اقامت گزیده‌اند و سپس به آن

(۱) همان ص ۱۶۷-۱۹۶-۲۲۲-۲۶۳.

(۲) همان ص ۳۶۰.

(۳) همان ص ۳۶۷.

نقاط رهسپار می‌شدند. ساداتی که از حجاز و عراق به افغانستان به ویژه به هرات مهاجرت کردند، به چند گروه تقسیم می‌شوند. آنان به علویان حسنی، حسینی و موسوی و عباسی معروف بودند و عمده سادات از نسل امام علی علیه السلام بوده‌اند.

سادات حسینی از نسل امام زین العابدین علیه السلام هستند که در منابع نسب‌شناسی به عنوان «بنی الحسین الشهید» یاد شده‌اند. نخستین فرد از خاندان وی حسین فرزند جعفر الحجة بن عبیدالله الاعرج بن الحسین الاصغر بن زین العابدین بن الحسین الشهید علیه السلام بود که از حجاز رهسپار شمال افغانستان شد. فرزند یا نوادگان وی از شمال به هرات انتقال یافتند و در آنجا زندگی کرده‌اند.^(۱)

سادات حسنی نیز به هرات مهاجرت کرده و ساکن شدند عمدتاً، از نسل سید ابوالحسن، معروف به اشتر بودند که با دوازده واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام می‌رسند. یکی از فرزندان اشتر، سید ابوالمعالی بود و نوادگان وی به نام سیدحسن و سیدعلی در هرات به سر می‌بردند. مادر این دو علوی خواهر امین‌الدین حمزه بن علی بیهقی بود که مدتی به حاکمیت هرات رسید. از سیدعلی نسلی در هرات باقی مانده است.

گروه دیگر از علویان مهاجر به هرات فرزندان عمر بن علی بن ابیطالب علیه السلام معروف به عمرالاطرف هستند. از بازماندگان عمرالاطرف، محمد بن العباس است که مدتی در هرات به سر برده و در آن شهر فرزند سومی‌اش به نام موسی به دنیا آمده است؛ آنان به سادات عمری معروفند.^(۲)

(۱) الفصول الفخریه ص ۱۸۱.

(۲) المجدی فی انساب الطالبین ص ۱۶۰-۱۷۷.



از جمله علویانی که به سوی هرات رهسپار شدند و در آنجا ماندگار شدند نوادگان امام موسی کاظم علیه السلام هستند. ظاهراً آنها از نسل پنجم حضرت، و از فرزندان حمزه بن موسی الکاظم بودند. و به بنی حمزه معروف شدند. از جمله: ابویعلی محمد و ابوعبدالله الحسین، فرزندان حسین اسماعیل بن احمد که با واسطه به امام کاظم علیه السلام می‌رسد. ایشان در قرن سوم و چهارم وارد هرات شده‌اند. (۱)

تشیع در جوزجان:

یکی از مناطقی که شمار زیادی از شیعیان هزاره و سادات در آنجا از بسیار قدیم زندگی می‌کنند، جوزجان است؛ که شامل بلخاب، سرپل و سنگ‌چارک و اطراف آن می‌شود. شیعیان این سرزمین از قدیم فعال و در خط ولایت و امامت قرار داشتند. تأسیس مراکز علمی و فرهنگی، حوزه‌های علمیه دلیل بر ولایت مداری مردم این منطقه است.

تشیع در سمنگان:

سمنگان از جمله سرزمین‌هایی است که شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام در آن زندگی می‌کنند و مهمترین مراکز این ولایت، دره‌صوف و روی دواب است. اولین برخوردهای مسلحانه علیه دولت تره‌کی هرچند از نورستان شروع شد اما قیام خونین مردم دره‌صوف، در تاریخ ۲۴/۱۱/۱۳۵۷ شروع شد سرآغاز قیام مردمی و ملی افغانستان گردید.

(۱) لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب ج ۲ ص ۵۹۵.



تشیع در فاریاب:

فاریاب از نظر جغرافیایی در نزدیکی شهر میمنه قرار دارد. و شماری از هزاره‌های شیعه آنجا زندگی می‌کنند.

تشیع در قندوز:

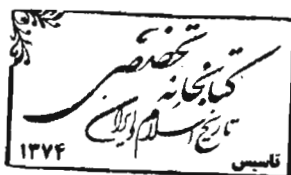
در شهر قندوز و اطراف آن به ویژه علی‌آباد، امام صاحب و خان آباد شمار فراوانی از هزاره‌های شیعه زندگی می‌کنند، شیعیان این منطقه بسیار جدی و غیرتمند می‌باشند و در طول تاریخ از حریم مکتب تشیع دفاع کردند.

تشیع در لوگروپکتیا:

ولایت لوگروپکتیا از مناطق ویژه افغانها به شمار می‌رود. ولی شمار زیادی از شیعیان هزاره و سادات در این دو ولایت زندگی می‌کنند و با توجه به تعصبات مذهبی و محدودیت‌های محیطی که قرن‌ها بر آنها اعمال شده توانسته‌اند مذهب شیعی و زبان فارسی (دری) را در این مناطق سنی نشین حفظ کنند.

تشیع در هلمند:

هرچند امروز ساکنان اصلی ولایت هلمند را افغانها تشکیل می‌دهند شیعیان هزاره در اواخر دوره حکومت محمد ظاهر به این منطقه حاصل‌خیز روی آورده‌اند و زمین‌هایی را خریداری کرده و به زراعت، تجارت و مالداري مشغول شده‌اند و شیعیان بیشتر در شهر لشکرگاه و اطراف آن زندگی می‌کنند.



فصل ششم مقاومت شیعیان در گذر تاریخ

تیمور خان و شیعیان
تهاجم انگلیس و شیعیان
امیر دوست محمد خان و شیعیان
عبدالرحمن و شیعیان
اسرای هزاره در بازارهای افغانستان
حبیب الله خان و شیعیان
حکومت بچه سقا و شیعیان
محمد ظاهر شاه و شیعیان
داوود خان و شیعیان

مغلان و شیعیان
محمد خان شیبانی و شیعیان
احمد شاه درانی و شیعیان
امیر شیرعلی خان و شیعیان
اعلان جهاد علیه هزاره ها
مهاجرت شیعیان در داخل و خارج
امان الله خان و شیعیان
محمد نادر شاه و شیعیان

مقدمه

تاریخ شهادت می‌دهد که مردم هزاره (شیع) از زمانهای دور تاکنون در برابر هر نوع تهاجم خارجی و داخلی، به استواری کوههای سر به فلک کشیده هزاره‌جات استقامت و پایداری نموده‌اند.
به قول فردوسی:

اگر سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم
شیعیان افغانستان نه تنها از مناطق هزاره‌جات دفاع کردند، بلکه هر نقطه‌ای از افغانستان که مورد هجوم بیگانه قرار گرفته، مردم هزاره (شیعه) به کمک سایر برادران خود شتافته‌اند.^(۱)

بنابراین هزاره‌ها (شیعیان) در طول تاریخ از اسلام و ارزشهای دینی و استقلال، آزادی و تمامیت ارضی افغانستان دفاع کرده‌اند که در این کتاب به گوشه‌هایی از دفاع هزاره از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان اشاره می‌شود.

(۱) یزدانی، دفاع هزاره‌ها از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان ص ۶.

فردوسی شاعر ایرانی از مقاومت و پایداری و همبستگی مردم افغانستان از جمله هزاره‌ها (شیعیان) در برابر تهاجم دشمن تمجید نموده و چنین می‌گوید:

چنین گفت دهقان دانش پژوه مرا این داستان راز پیشین گروه
 که نزدیک زابل به سه روزه راه یکی کوه بود سرکشیده به ماه
 به یک سوی او پشت خرگاه بود دگر دشت زی هندوال راه بود
 نشسته در آن دشت بسیار کوچ ز افغان و لاجین و کرد و بلوچ
 افغان، کرد و بلوچ معلومند اما قوم لاجین از کدام قبیله بوده و با چه نژادی
 پیوند داشته‌اند؟ احمد علی کهزاد باستان‌شناس و مورخ مشهور افغانی احتمال
 داده است که مراد از لاجین همین قوم هزاره باشد.^(۱)

اما یزدانی می‌نویسد:

که گمان من این است که لاجین نام یکی از اقوام هزاره بوده
 نه نام همه هزاره‌ها.

مغولان و شیعیان:

در حمله وحشیانه چنگیز به افغانستان باز هزاره‌ها (شیعیان) به دفاع برخاسته و از سرزمین خودشان دفاع کردند. گرچه خسارات مالی بی‌شماری را متحمل گردیدند. در سال ۶۱۸ هجری که چنگیزخان به بلخ لشکر کشید، هزاره‌های لاجین از سطوت و هیبت چنگیز از نواحی بلخ و سنگچارک (شمال افغانستان) فرار نمودند، و از راه غور و کابل به سوی هند هجرت نمودند و تسلیم

(۱) افغانستان در شاهنامه نوشته احمد علی کهزاد چاپ کابل ۱۳۵۵.



چنگیزخان نشدند و هشت صدتن از هزاره‌های لاچین به فرماندهی سلطان جلال الدین که از فرماندهان ایرانی بود با سپاه چنگیز جنگیدند.

سپاه چنگیز در دره شکاری و شمال هزاره‌جات برای اولین بار توسط مردم مدافع مرکز افغانستان (هزاره‌جات) به شکست سختی دچار شدند و نوۀ چنگیز به وسیله تیر یک نفر از مردم بامیان به هلاکت رسید. و حتی در زمان ایلخانیان بعضی قبایل مغولی از اطاعت ایلخانیان سرباز زده به هزاره‌جات پناه آوردند و از شر پادشاهان خود امان یافتند و با مردم این سامان آمیزش و اختلاط نموده و به مرور زمان در میان آنان به تحلیل رفتند.^(۱)

امیر تیمورخان و شیعیان

در حمله امیر تیمور جهان گشای قهار و خونریز به سیستان، سبت، زرنج گرمسیر و قندهار که کشتار و ویرانی عظیم به بار آورد، هزاره‌های نکودری که در این نواحی زندگی می‌کردند از خود مقاومت نشان داده، تلفات فراوانی متحمل شدند و بازماندگان شان به ناچار به سوی غرب هزاره‌جات عقب نشینی کردند.^(۲)

محمدخان شیبانی و مقاومت شیعیان

محمدخان شیبانی از یک در سال ۹۱۱ هجری با سپاهی عظیم از ماوراءالنهر به قصد تسخیر افغانستان و براندازی سلطنت تیموریه از آمودریا عبور نمود و

(۱) همان ص ۹.

(۲) همان ص ۹.

نواحی بلخ و اندخوی و بادغیس و هرات را تصرف کرد. از آنجایی که مردم هزاره و (شیعی) او را یک عنصر بیگانه می‌پنداشتند به فرماندهی امیر ذوالنون ارغون، بنیان‌گذار سلسله ارغونیه به مقابله شتافتند و امیر ذوالنون قریب ده الی دوازده هزار نفر از مردم هزاره را بسیج کرد. در این جنگ حدوداً یکصد نفر از لشکریان شییبانی کشته و هفتاد تن از آنان به اسارت درآمد.

و در سال ۹۱۳ هجری، شییبانی مجدداً به شهر هرات حمله نمود. که در این مرتبه امیر ذوالنون با سپاه هزار نفری به جنگ شییبانیان رفت. در این جنگ ذوالنون کشته شد و هرات به دست شییبانی‌ها افتاد. سرانجام بعد از قتل امیر ذوالنون امارت هزاره‌جات به دست پسرش شجاع بیگ مقلب به شاه بیک افتاد.

در مجموع در اواخر قرن نهم هجری در هزاره‌جات امارتی به نام امارت سلسله ارغونیه هزاره به وجود آمد. بنیان‌گذار آن امیر ذوالنون ارغون بود. روی هم رفته سه تن از آنان در هزاره‌جات حکومت کردند. پایتخت زمستانی‌شان قندهار و تابستانی‌شان در زمین داور بود. شهرهای مهم افغانستان چون کابل، غزنی، قلات، قندهار، بست، گرمسیر، فراه، چغچران و بامیان جزء قلمروشان بود و فرمان‌شان تا منطقه سند و ملتان انجام شد.

از طرف ارغونیان مردمانی فاضل، علم دوست و رعیت پرور بودند که اگر برقرار می‌ماند نه تنها در هزاره جات بلکه در تمام افغانستان حکومت می‌کرد.

آخرین فرد این خاندان میرزا حسن ارغون بود، که با مرگ وی در سال ۹۶۴ هجری حکومت‌شان خاتمه یافت. این خاندان حدود ۸۰ سال حکومت کرد و با



ظهور صفویه در ایران و بابویه در کابل این سلسله به هزاره‌جات رانده شدند.^(۱) در سال ۹۵۱ هجری محمدخان شیبانی از شاهان قدرتمند ماوراءالنهر بعد از تسخیر قسمت‌های شمال افغانستان و فتح هرات و مشهد به هزاره‌جات حمله نمود اما هزاره‌ها مقاومت کردند و محمدخان بدون هیچ‌گونه دست آورد و پیروزی به سوی هرات بازگشت و بقول خواندمیر: از یورش هزاره‌ها با دلی صدپاره بازگشت. در زمانی که قسمت‌های غربی افغانستان و به تبع آن قسمت‌های از هزاره‌جات به تصرف صفویه در آمد و برخلاف انتظار هزاره‌ها با آنان رابطه نیک نداشتند.

بنابراین اگر عده‌ای ادعا دارند که هزاره‌ها در زمان صفویه مذهب تشیع را پذیرفته‌اند، هیچ‌گونه سند تاریخی ندارد بلکه هزاره‌ها خیلی قبل‌تر از صفویه شیعه بودند که در این باره قبلاً اشاره شد.

در سال ۹۱۶ که شاه اسماعیل صفوی بنیان‌گذار صفویه به شهر هرات لشکر کشید و این شهر را فتح کرد.^(۲)

(۱) همان ص ۱۰.

(۲) بعضی تلاش می‌کنند درگیری‌های پادشاهان ایران و خصوصاً شاهان صفوی را با حاکمان محلی بعضی از شهرهای افغانستان امروزی را نوعی، تقابل بین ایران و افغانستان نشان دهند و با بزرگ‌نمایی آن سعی کنند تا به نوعی تقابل شیعه (چون می‌دانیم که در زمان صفویه شیعه به عنوان مذهب رسمی ایران اعلام شد) با آنان نشان دهند و از طرفی دیگر افرادی مانند سلطان محمود غزنوی را که سنی بسیار متعصبی بود و در زمان او شیعیان بسیاری کشته شدند را به عنوان شاه قدرتمند افغانستان نشان دهند؛ در حالی که او شخصی بوده است از نژاد اوغان یا افغان که مربوط به یک گروه نژادی در افغانستان امروزی می‌باشد که همان نژاد پشتون‌ها است. (محقق کتاب)

تهاجم انگلیسی‌ها و مقاومت شیعیان

در جنگ‌های ضد انگلیسی و حماسه‌های بزرگ ملی مردم افغانستان هزاره مثل سایر هم‌وطنان خود در تمام آن حماسه‌ها شرکت فعال داشته‌اند و همیشه در کنار برادران خود از تمامیت ارضی و استقلال سرزمین افغانستان دفاع کردند. اما چرا نامی از رشادت و شجاعت شیعیان به میان نیامده است؟ شاید دو عامل باعث شده باشد که به طور مستقل نام از حماسه‌های شیعیان ذکر نشده باشد.

۱- از آنجایی که شیعیان از خود، مورخ و واقعه نگار نداشته‌اند و مورخان دیگر از روی غرض و حسادت از حضور و نقش آنان ذکری به میان نیاورده است.^(۱)

۲- شاید علت دیگر این باشد که مدافعان هزاره (شیعه) همیشه تحت فرمان مردان بزرگ افغانستان انجام وظیفه می‌نموده‌اند به این جهت کمتر از دفاع هزاره‌ها یادآوری شده است.

در مجموع هزاره‌ها در جنگ انگلیسی‌ها نقش فعال داشته‌اند. در سال ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ در جنگ هزاره علیه رژیم مارکسیستی کابل و نیروهای اشغال‌گری روس تفنگ‌های قدیمی در دست مجاهدین دیده می‌شد که آن تفنگ‌ها را اجدادشان در جنگ افغانستان و انگلیس از سپاه انگلیس به غنیمت گرفته بودند. شواهد دیگری اینکه در جنگ دوم افغانستان و انگلیس در حماسه بزرگ «میوند» و نبرد قندهار نام کرنیل شیرمحمد خان هزاره می‌درخشد. سردار ایوب‌خان به سپاه انگلیس که در داخل شهر قندهار محاصره شده بود

(۱) این مسئله در مسائل دیگر تاریخی افغانستان نیز به چشم می‌خورد. (محقق کتاب)



چهل روز مهلت داد تا نفس تازه کنند. بعد از چند روز هشت هزار نفر از سپاه انگلیس از کابل به قندهار رسیدند، جنگ بسیار شدید و ناگهانی علیه مدافعین آغاز شد و از داخل و خارج شهر آتش گشودند. سرانجام جنگ به نفع انگلیسی‌ها تمام شد. پس از شهادت افراد فراوان و تحمل تلفات سنگین سردار ایوب‌خان و سایر مجاهدین فرار نمودند.

در این لحظه سخت و دشوار تنها کرنیل شیرمحمدخان هزاره با یکصد نفر از افراد پیاده خویش مردانه مقاومت کردند و در ظرف یک ساعت هشت فوج سپاه انگلیس را به زور بازوی مردانگی از تعقیب مسلمانان و مجاهدین بازداشتند. به این صورت مجاهدین را از ورطهٔ هلاکت نجات داد و در عین حال اکثر افراد همراه او به شهادت رسیدند.^(۱)

در جنگ استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹ میلادی (۱۲۹۸ شمسی) از نواحی غزنی قهرمانانی به نام‌های محمد الله هزاره، عباس‌خان هزاره، شیراحمدخان نوری، عبدالله‌خان قباق و ابوالقاسم رساله‌دار با افراد تحت فرمان خود داوطلبانه به اردوی اعتمادالسلطنه پیوست و به میدان جهاد علیه انگلیس شتافتند. از طرف مجاهدین هزاره در جبهه قندهار زیر فرمان سیدنورمحمدشاه که از شیعیان قندهار بود انجام وظیفه می‌کردند.

بنابراین گرچه نام بسیاری از مجاهدین هزاره (شیعه) که در جنگ استقلال افغانستان فداکاری نموده‌اند، در تاریخ ثبت نشده است اما به پاس فداکاری و قهرمانی آنان نام تعدادی از قهرمانان هزاره در سنگ نوشته مناره استقلال

(۱) یزدانی، دفاع هزاره‌ها از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان ص ۱۸.

افغانستان در دهمزنگ کابل وجود دارد. این مناره به فرمان امان الله خان تهیه شد و اسامی غازیان نمونه در آن سنگ حک شده است. اسامی عده‌ای از قهرمانان هزاره نیز وجود دارد.

- ۱- خانعلی خان فرزند حاجی محمدخان قوم هزاره
- ۲- عبدالواحد فرزند نصرالله خان قوم هزاره تولی مشر
- ۳- غلام شاه فرزند محمدافضل قوم هزاره
- ۴- شاه پسندخان فرزند بختیار کجاب
- ۵- رجب علی فرزند جمعه خان از غزنی
- ۶- عبدالطاهر فرزند حاجی از بورجگی
- ۷- فدامحمد فرزند تاج محمد سرباز قومی
- ۸- محمودخان فرزند افغانی از جغتو
- ۹- ظفرخان فرزند محمد حسن خان قوم هزاره
- ۱۰- علی احمد فرزند محمدحسین از مالستان
- ۱۱- داراب فرزند غلام حسین علو دالی
- ۱۲- قربان علی فرزند محمدهاشم.^(۱)

احمدشاه درانی و شیعیان

سال ۱۷۴۷ م در تاریخ سیاسی جهان مقارن با موجودیت سیاسی افغانستان و یا حکومتی کاملاً مستقل است این جهش تاریخی توسط احمدشاه در این سالهای ۱۷۴۷-۷۷۲ م پایه‌گذاری شد البته قبل از آن نیز در سال ۱۷۰۹ م توسط

(۱) همان ص ۱۹، این اسامی از سنگ نوشته منار دهمزنگ کابل استخراج شده است.



میرویس خان غلجائی لشکرکشی انجام گرفت که سراسر افغانستان جنوبی را فرا گرفت و بعد حتی در سال ۱۷۲۲ م به اصفهان حمله و آن را تصرف نمود، اما به دست نادرشاه افشار سرکوب شد ولی پس از مرگ او بار دیگر افغانستان دچار کشمکش‌های درونی شد که نتیجه‌اش ظهور چندین سلسله محلی گشت سرانجام در ۹ ژوئن ۱۷۴۷ م احمدشاه ابدالی با تأیید لوی جرگه^(۱) به صفت اولین پادشاه افغانستان در قندهار بر تخت نشست او پس از دریافت لقب «دران» سلسله خود را از ابدالی به درانی تغییر داد.

قلمروی حکومت وی از بلخ و بدخشان تا دریای عمان و از سمنان تا کناره‌های رود گنگ در هند گسترده بود. امپراطوری درانی تا چندین دهه قدرت غالب منطقه به شمار می‌آمد.^(۲)

از آنجایی که معمولاً تشکیل و ایجاد دولت و حکومت، با تغییراتی مثبت در ساختار سیاسی، اجتماعی یک کشور همراه است ولی متأسفانه در خصوص تشکیل حکومت در افغانستان از همان ابتدا معمار آن خشت اول را کج نهاد و بعد هم دیوار تا ثریا رفت کج! احمدشاه درانی بلافاصله بعد از قدرت رسیدن ظلم و اجحاف او بر شیعیان آغاز شد. در غصب و تملک اراضی حاصل خیز و قطع ارتباط آنان با مراکز علمی شیعه نمود، دست یافت البته تملک املاک و اراضی شیعیان در نواحی مختلف کشور از جمله قندهار تاریخ طولانی و غمباری همچون حیات خود تشیع دارد که از قرن هشتم هجری آغاز شد و در دوران حکمرانی هوتکیان با فتوای تکفیری که

(۱) شورای بزرگ رؤسای قبایل پشتون و اکنون مجمع عالی و رؤسای اقوام و مذاهب سراسر کشور.

(۲) گروه پژوهشگران افغانستان ترجمه سعید اربابی و دیگران ص ۲۵۲.

میرویس هوتکی از یک از برخی علمای وهابی حجاز برضد شیعیان گرفت شدت بیشتری یافت. احمدشاه نیز بر روند یاد شده افزوده و به آن شکل قانونی داد.^(۱)

در این مقطع زمانی بار دیگر غیرت مذهبی شیعیان برانگیخته شد ابتدا درویش علی‌خان هزاره شخصیت اول اقوام هزاره و ایماق غرب کشور اعتراض و خرده‌گیری از اعمال در آنها را آغاز نمود وی پس از زندانی شدن در زمان تیمورشاه در سال ۱۱۸۵ ق اعدام و به شهادت رسید.

از دیگر قیام‌های شیعیان می‌توان به قیام تاریخی عنایت الله خان دایکندی (ولایت ارزگان سابق) اشاره کرد وی در سال ۱۱۷۷ ق قیام خود را آغاز نمود و جمع کثیری از مردم دایکندی او را همراهی کردند و به شهادت مورخ درباری احمدشاه «چنان پایداری نمود که گوی تهور از رستم ربود» مردانه پیکار نمودند سرانجام عنایت الله خان مفقود الاثر شد و سپاهش شکست خورد.

پس از مرگ احمدشاه پسر ارشد او تیمورشاه قدرت را در سالهای ۱۷۷۲-۱۷۹۳ م به دست گرفت. در یک اقدام کاملاً سیاسی برای جلب نظر اقوام غیر پشتون اقداماتی انجام داد که مهمترین آن انتقال پایتخت از قندهار به کابل در سال ۱۷۷۵ م بود. او با این اقدامات باعث رنجش سران اقوام پشتون گردید که پس از مرگ او در سال ۱۷۹۳ تأثیرات خود را آشکار کرد و باعث نیم قرن، هرج و مرج در کشور شد.

امیردوست محمد و شیعیان

امیردوست محمدخان در سال (۱۳۶۳-۱۸۱۹ م) رسماً لقب امیرالمؤمنین را

(۱) ناصر داودی، عبدالمجید جنبش اصلاحی افغانستان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).



اختیار نمود. در همان زمان، اولین مداخلات انگلیسی‌ها در افغانستان آغاز شد. آنها توانستند با توطئه‌های فراوانی در سال ۱۸۳۶ میلادی نوکر حلقه به گوش خود یعنی شاه شجاع را به سلطنت برسانند ولی از آنجایی که مردم افغانستان هیچ گاه از دخالت بیگانگان در امورشان خرسند نبوده‌اند، تاریخ، اولین جنگ افغان و انگلیس را در ۱۸۴۱ میلادی بر صفحه خود ثبت نمود. در این جنگ لشکر ۱۶۰۰۰ نفری بریتانیا کاملاً نابود شد.

در پنجم آوریل همان سال، شاه شجاع اعدام شد و امیردوست محمدخان دور دوم سلطنت خود را آغاز کرد. او با در پیش گرفتن دیپلماسی جدید کشور را از تجزیه نجات داد و ظرف مدت تقریباً ۱۰ سال به ایجاد مملکتی توفیق یافت که مرزهای آن کما بیش تا مرز امروز باقی مانده است. امیردوست محمدخان در نهم ژوئن ۱۸۶۳ میلادی در گذشت.

امیردوست محمد در ادامه جریان نقشه‌های انگلیس در افغانستان که ایجاد نفاق مذهبی، قومی و فرهنگی بود، در صدد برآمد تا شیعیان را - که در آن روزگار به آگاهی و تحرک اجتماعی مناسب رسیده بودند - متفرق سازد. از این رو وی شیعیان کابل^(۱) که قزلباش نمایندگان آنان بودند با دادن مناصب و وعده وعیدهایی به دولت خود متمایل گرداند و از وجود آنها برای سرکوب کردن شیعیان هزاره سوء استفاده نمود. او نقشه‌های شوم و خطرناکی بر ضد هزاره‌های شیعه مذهب به اجرا در می‌آورد تا جایی که برخی از شیعیان را تحریک کرده تا وی را به عنوان چهره‌ای غیرمتعصب و طرفدار تشیع تبلیغ کنند و از قزلباش‌ها در

(۱) الحسینی محمد تاریخ احمدشاه ج ۲ ص ۵۳۸.

سرکوب دیگر اقوام شیعی و خاموش نمودن شمع وجود میریزدان بخش بهسودی (۱۲۰۰-۱۳۴۸ ق) سوء استفاده کرد.

همان‌گونه که گذشت انگلستان در جنگ اول خود از افغانستان شکست خورد، شیعیان در این شکست نقش بسیار مهمی داشتند ولی امیر دوست محمدخان با توجه به اینکه می‌دانست شیعیان کابل وسیله به قدرت رسیدن او را فراهم نموده‌اند، می‌توانند وسیله سقوط و سرنگونی او نیز باشند؛ از این رو سیاست براندازی سران روحانی و سرداران ملی شیعه را مد نظر قرار داد.^(۱)

میریزدان بخش بهسودی یکی از سرداران ملی بود که به تدریج در محدوده بهسود و دایزنگی به شهرت رسیده بود. وی رفع محرومیت‌های هزاره‌ها و اتحاد ملی و مشارکت عادلانه سیاسی‌شان در مورد کشور را در سر می‌پروراند. وی مردی مذهبی، شجاع، دوراندیش و شایسته احترام بود و در صدد برآمد که با آگاهی دادن به مردم هزاره آنها را متحد سازد تا بتوانند در مقابل افزون خواهی‌ها، ناعدالتی‌ها و حکومت انحصاری آنها بایستند. وی می‌خواست از طریق احقاق حقوق شیعیان و آزادی مذهبی و فرهنگی آنان و نگرش درست و صحیح به دولت، مانع ظلم مضاعف به شیعیان شود و اصلاحات اجتماعی و طرح نو سیاسی را راه اندازد ولی دوست محمد به او مهلت نداد. با خدعه معاویه‌گونه یک جلد قرآن کریم مهمور شده را که وثیقه‌ای مهم به شمار می‌رفت به عنوان امان‌نامه برای امیر فرستاد ولی بعد با عهدشکنی و شیوه‌ای ناجوانمردانه وی را زندانی و سپس اعدام نمود.

(۱) چارلز میسن، میریزدان بخش، ترجمه اکرم گزابی ص ۱۵۳ و ۱۵۴ چاپ پاکستان.



آخرین وصیت میریزدان بخش بهسودی بسیار قابل تأمل است «راه من این است (شهادت) آنان (همراهان) باید راه مرا تعقیب نمایند»^(۱)

امیر شیرعلی خان و شیعیان

پس از مرگ دوست محمدخان در ژوئن (۱۸۶۵ م) امیر شیرعلی خان پس از یک دوره نزاع خانوادگی به سلطنت رسید. در زمان پادشاهی وی بود که افغانستان تقریباً اولین بار با سیستم اداری حکومتی و نظم اجتماعی و انتظامی آشنا شد. اولین کابینه به معنای واقعی در دوران سلطنت وی تشکیل شد. او نسبت به اسلافش و حتی بیش از اخلافش از امتیازات و محسناتی خاص برخوردار بوده است.

از این لحاظ دوران حکومت وی منشأ خدمات اجتماعی، فرهنگی، مهمی به شمار می آید که از جمله می توان به این موارد اشاره نمود:

۱- ایجاد ارتش منظم:

این ارتش مرکب از شصت هزار سرباز حقوق بگیر دولتی با لباس فرم مخصوص به همراه آموزش ضمن خدمت بود.

۲- تأسیس روزنامه:

انتشار هفته نامه شمس النهار در ذی الحجه ۱۲۹۰ ق و تأسیس نشریه کابل از جمله خدماتی است که برای اولین بار در تاریخ افغانستان به چشم می خورد.

۳- تشکیل دولت فراگیر:

امیر شیرعلی خان برای نخستین بار در تاریخ معاصر افغانستان دست به تشکیل دولت فراگیر زد؛ زیرا در آن دولت اقوام گوناگون اعم از پشتون‌ها، هزاره‌ها، تاجیک‌ها حضور داشتند و مرکب از پیروان مذهب تسنن و تشیع بود، و جالب اینکه برای اولین بار وزیر جنگ و وزیر دربار هر دو شیعه بودند.

۴- خدمات ملی:

ایجاد اداره پست و مخابرات، بیمارستان، هتل، راههای مواصلاتی و... از جمله این فعالیت‌ها شمرده می‌شود.

۵- ترویج زبان پشتو:

وی زبان پشتو را زبان رایج کشور اعلام کرد. البته ذکر این نکته هم لازم است که در این تصمیمات و خدمات اجتماعی و فرهنگی دیدگاه شیرعلی خان و خورشید شرق سید جمال الدین افغانی را نمی‌شود نادیده گرفت. زیرا وی یک دوره طولانی مشاور شاه بود. اگرچه در نهایت با بروز اختلاف میان او و شاه مجبور به ترک افغانستان شد. شیرعلی خان ظاهراً هیچ اقدامی جهت استرداد اراضی و املاک عمومی و خصوصی شیعیان که در دوران گذشته غصب شده بود، انجام نداد. در سال‌های پایانی حکومت وی دو ابرقدرت روس و انگلیس بازی خطرناک دیگری را به راه انداختند. روسها با فرستادن نمایندگان ویژه در سال ۱۸۷۶ میلادی در صدد گرفتن امتیازاتی بودند. لذا انگلیسی‌ها نیز که منافع خود را در خطر دیدند در نوامبر ۱۸۷۸ میلادی، لشکر بیست هزار نفری خود را وارد



افغانستان نمودند. امیر از پایتخت گریخت و پسرش محمد یعقوب خان بر تخت نشست و با فشار انگلیسی‌ها پیمان خفت‌بار «گندمک» را امضا نمود. با این پیمان بسیاری از مناطقی که اکنون در پاکستان قرار دارد به انگلیسی‌ها واگذار شد. در سوم سپتامبر سال بعد (۱۸۷۹ م) نماینده انگلستان (سرلونی کاوانیا) به دست افغانها کشته شد. پس از آن بار دیگر ژنرال رابرش در دوازده اکتبر (حدوداً چهل روز بعد از آن واقعه) کابل را اشغال نمود، محمد یعقوب را برکنار کرد و در ۲۲ ژوئیه ۱۸۸۰ میلادی عبدالرحمن خان را بر تخت سلطنت نشاند.

در مجموع دوران حکومت شیرعلی خان آرامش نسبی به هزاره‌جات حکم فرما گردید. هزاره‌ها (شیعیان) نه تنها با دولت درگیری نداشتند بلکه از حامیان امیر شیر علی خان نیز بودند. اتفاقاً امیر مذکور از شاهان روشن فکر، کم‌تعصب و رعیت‌پرور بود.^(۱)

عبدالرحمن خان و دفاع شیعیان

سخت‌ترین دوران تاریخ هزاره‌ها (شیعه‌ها) از زمان عبدالرحمن خان آغاز شد. وی از همان ابتدای به قدرت رسیدنش به سرکوبی هزاره‌ها پرداخت. آلام و مصائبی که در آن زمان بر مردم هزاره وارد شد، اگر به کوه وارد شده بود متلاشی می‌شد. عبدالرحمن تصمیم داشت که حتی یک نفر از این مردم زحمتکش را در هزاره‌جات باقی نگذارد. اما خون ناحق پروانه، شمع را امان نداد که شب را سحر کند! و یا به قول شاعر:

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آن کس پُف کند ریشش بسوزد.

(۱) یزدانی دفاع هزاره‌ها ص ۳۱ و تلخیص از میریزدان بخش کرم گزاری چاپ پاکستان.

اما خواست خداوند بود که این مردم به انقراض کشیده نشوند.

امیر عبدالرحمن در سال ۱۸۸۰ میلادی برای به دست آوردن قدرت در کابل با حریفان خود درگیر بود. میران (بزرگان) هزاره همنوا و مؤید او بودند. آنان معتقد بودند که روابط امیر جدید به همان شکل و فرم سابق خواهد بود و همان قول و قراری را که با امیر سابق (امیر شیرعلی خان) داشتند در سر می‌پروراندند، اما حقیقت به شکل دیگری تغییر یافت.

امیر عبدالرحمن از سال ۱۸۸۰ الی ۱۸۹۱ میلادی، به مدت ده سال با لشکرکشی‌های پی‌درپی به هزاره‌جات و قتل عام هزاره‌ها جنایاتی را مرتکب شد، که در تاریخ افغانستان و کشورهای منطقه بی‌سابقه بود.

بعد از تسخیر هزاره‌جات دست به شکنجه‌های گوناگون افراد و جمع‌آوری سلاح، مصادره اموال، تخریب منازل، دست اندازی به زنان شیعه و تقسیم دختران و زنان به افسران و درجه‌داران عسکری، جمع‌آوری علما و روحانیون، بزرگان و میران سرانجام هزاره‌ها (شیعه‌ها) مجبور شدند، برای دفاع از جان و مال و حیثیت و شرف خود در برابر دولت قیام نمایند. در سالهای ۱۳۰۷ خصوصاً ۱۳۰۸ هجری آتش جنگ در بیشتر هزاره‌جات شعله‌ور گردید و مردم با دست خالی در برابر دولت حماسه‌های بزرگی آفریدند.

در تمام دوران حکومت ۲۱ ساله عبدالرحمن هیچ روزی نبود که در یک گوشه‌ای از هزاره‌جات مردم به آتش ظلم او نسوزند و قتل عام نشوند. شدیدترین کشتار مردم هزاره‌جات بین سالهای ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ هجری بود. از نظر وی



گناه‌کار و بی‌گناه مفهوم نداشت فقط هزاره بودن، یعنی شیعه بودن خود جرم بود که باید کشته می‌شد.^(۱)

اعلان جهاد علیه هزاره‌ها در سراسر افغانستان

عبدالرحمن به این باور رسید که هرگاه قوایش در هزاره‌جات با شکست مواجه شود، سایر مناطق نیز دست به قیام علیه بیدادگری حکومت خواهند زد. از این رو به خاطر جلوگیری از قیام‌های مناطق دیگر احساسات مذهبی اهل تسنن و جماعت را تحریک نموده آنها را به گرفتن غنائیم و اسرای هزاره ترغیب و تشویق نمود و رسماً به تمام مردم افغانستان نابودی کامل هزاره‌ها را پیشنهاد داد.

مرحوم کاتب ذیل شرح حوادث جنگ در جنوب هزاره‌جات می‌نویسد:

«... آتش حرب به شدت شعله‌ور گشته، طناب جنگ دراز گردیده تا که حضرت والا به فتوای علما ملت و فضلالی پایه سریر سلطنت اشتهار کفر طوایف مذکوره هزاره را صادر فرمود، از تمام افغانستان و ترکستان لشکر گسیل داشته، از بن برداشتن بنیاد هزاره را همت گماشت.»^(۲)

وقتی قوای عبدالرحمن در تمامی سنگرها به شکست مواجه شد و زمین‌گیر شد، اخبار جنگ عبدالرحمن را سراسیمه ساخت. لذا مثل رهبران طالبان سیاست زمین سوخته را به سربازان خود دستور داد. اولین منطقه‌ای که از هزاره‌جات

(۱) همان.

(۲) کاتب، ملافیض محمد، وقایع افغانستان به نام بدل سراج التواریخ ج سوم قسمت اول ارگانی نشراتی سید جمال الدین حسینی (حبل الله) چاپ اول ۱۳۷۲ ایران تهران ص ۲۵۱.



برای همیشه جدا شد و به سرزمین سوخته تبدیل گشت، منطقه «میرآدینه» بود. زنان و کودکان اسیر و مردان کشته شدند و خانه‌هایشان آتش زده شد. بعد نوبت «زردک» رسید. خبر آتش زدن مناطق به گوش عبدالرحمن رسید. او به جای اینکه سربازان خود را از تخریب اماکن منع کند رسماً دستور این کار را داد. مرحوم کاتب می‌نویسد:

«و این محاربات از عریضه مورخه پنج شنبه سلخ ماه محرم
افسران مذکور به گوش داد. نبوش حضرت والا رسیده در روز
ششم ماه صفر ۱۳۱۰ ایشان را فرمان کرد که آبادانی مردم
«میرآدینه» را تمام آتش زده بسوزانند و زراعات ایشان را
(۱)
تمام خوراک دواب و مواشی و اسبان نمایند...»

یکی از علل درج این سند تاریخی، به خاطر این است که این آتش سوزی‌ها و خراب کردن‌ها را عبدالرحمن بعدها به گردن سربازان نادان خود انداخت. و خود را تبرئه کرده، بی‌خبر قلمداد می‌کند. متأسفانه برخی از محققان طرفدار او نیز این خرابی‌ها را به عهده افسران و سربازان می‌اندازند و برای سرپوش گذاشتن روی جنایات وی از دستگیری و محکوم نمودن چند افسر و چند سرباز نام می‌برند؛ در حالی که افسران به دلایلی دیگر محکوم شدند تا رسوایی عبدالرحمن بر ملا نگردد.

این دستور عبدالرحمن به افسران و سربازان در حال جنگ در تاریخ بی‌سابقه است؛ زیرا هیچ حاکمی به سربازان در حال جنگ دستور عام نمی‌دهد که مردم کشورش را کاملاً نابود سازند.



بنابراین عبدالرحمن از جنایتکاران قبل و بعد خود وحشی‌تر و درنده‌تر بود. اگر کسی او را به عنوان یک جنایتکار جهانی نمی‌شناسد به خاطر این است که مردم افغانستان عموماً و مردم هزاره (شیعه) خصوصاً زبان و قلم نداشتند تا چهره واقعی او را به مردم کشور و جهان معرفی کنند و تلاش‌های مرحوم کاتب در این زمینه نتوانست با انبوه نوشته‌جات افراد متعصب به نفع عبدالرحمن مقابله کند. کوچی‌های افغان با علاقه فراوان و انرژی زیاد در مبارزه و به اعتقاد آنها جهاد مقدس اشتراک ورزیدند و به جنگ هزاره‌ها آمدند که یکی از علت‌های عمده‌ای که باعث گردید کوچی‌های افغان در این جنگ شرکت کنند همان زمین‌های سرسبز و چراگاه‌های مساعد هزاره‌جات بود.

اما هدف عبدالرحمن نه تنها غضب و متصاحب زمین و دارایی‌های مردم بود بلکه در پی محو کامل هویت این مردم برای همیشه از کشور بود. او نمی‌خواست سند و مدرکی باقی بماند که نشان دهد این سرزمین‌های سرسبز و آباد روزی مال مردم هزاره بوده و افغان‌ها به زور تصاحب کرده‌اند.

ولی مرحوم کاتب با سند و مدرک جنایات عبدالرحمن و افراد نظامی و ملکی او روی کاغذ می‌آورد و بازماندگان این جلاد تاریخ به این تصور بودند که کاتب آنها را بزرگ می‌سازد البته تا حدودی این نظر درست هم بود، تعداد زیادی از نویسندگان افغانستان عبدالرحمن را می‌ستایند چون آنها هم محتوای نوشته‌های کنایه‌ای مرحوم کاتب را به خوبی درک نکرده و به ظاهر الفاظ که به منظور بعضی از ملاحظات به کار می‌برده توجه دارند.

هدف امیر فقط و فقط تصاحب زمین‌های هزاره‌ها بود، نه رام کردن خود آنها زیرا قبل از شکست آنها، زمین‌های آنها را به دیگران وعده داده بود و از همان

آغاز قیام هزاره‌ها در اواخر سال ۱۳۰۹ هجری قمری همزمان با فتوای کفریت هزاره‌ها توزیع زمین‌های آنها نیز روی دست گرفته شد نه اینکه بعد از شکست و نابودی هزاره‌ها زمین‌های خالی و بدون سکنه را به افغانها داده باشد.

عبدالرحمن برای اینکه هزاره‌ها را بیشتر زجر دهد، به افغانها دستور داد بالای خانه‌ها و زمین‌های هزاره‌ها سکونت کنند و خود هزاره‌ها باید این صحنه را با چشم ببینند و بیشتر عذاب بکشند. مرحوم کاتب این صحنه را در کتاب وقایع افغانستان از ص ۲۶۰ و ۲۶۱ به تصویر کشیده است.

لشکری که عبدالرحمن علیه هزاره‌ها تدارک دیده بود، و به هزاره‌جات اعزام کرد در تاریخ افغانستان و حتی کشورهای منطقه بی‌سابقه بود؛ زیرا تا کنون لشکرکشی با این تعداد آن هم از سراسر کشور علیه مردم مسلمان و شیعه کشورش صورت نگرفته بود.

امیر عبدالرحمن در کتاب خاطرات خود می‌نویسد:

«به ژنرال غلام حیدرخان سپه‌سالار حکم دادم هرقدر لشکر که می‌تواند جمع نموده از ترکستان حرکت نماید و به این لشکر حکم دادم از طرف شمال و مغرب به هزاره‌ها (شیعه‌ها) حمله نمایند.

لشکر دیگری به فرماندهی سعدالدین خان حاکم هرات از هرات حرکت نمایند و سردار عبدالله‌خان از قندهار و ژنرال امیرمحمد خان نتابی از کابل یعنی از طرف جنوب و مشرق حمله نمایند به این قسم از هر طرف به قول خودش به یاغی‌ها حمله ببرند و دیگر سرکرده‌های افغانه چندین مرتبه استدعا کرده بودند که به مخارج خودشان جمعیتی را از اهالی مملکت فراهم آورده به جنگ هزاره (شیعه‌ها) که آنها را دشمن ولایت و دین خود می‌دانستند برونند. لکن به آنها اجازه این کار را نداده بودم در این وقت حکم عمومی دادم که هر شخصیتی



برود به شورشیان کمک نماید عساکر که حاضر خدمت شده بودند تعدادشان سی هزار الی چهل هزار اشخاص جنگی بودند که از اطراف به سرکردگی خوانین و رؤسای خود عازم ولایت هزاره شدند.^(۱)

به آتش کشیدن هزاره جات

وقتی نیروهای امیر عبدالرحمن با توپهای مخرب و تفنگهای آتشین به جان مردم بی گناه هزاره جات افتادند، روستاها را یکی پس از دیگری به آتش کشیده و به ویرانه تبدیل می کردند و اهالی را اعم از زن و مرد قتل عام می کردند، به هیچ کسی رحم نمی کردند. همه را از دم تیغ می گذراندند و اموالشان را به تاراج می بردند و برای آنها فرق نداشت کی قیام کرده است و کی قیام نکرده است. بدین ترتیب دهها هزار نفر قتل عام شدند که اکثرشان زن و کودک و افراد از کار افتاده بودند.

اسرای هزاره در بازارهای افغانستان

جنگ عبدالرحمن با مردم هزاره در ماه ربیع الاول ۱۳۱۰ هـ. ق (مصادف با اواخر تابستان ۱۲۷۱ ش / ۱۸۹۲ م) به پایان رسید و طبق دستور عبدالرحمن سربازان و افسران او در سراسر هزاره جات شروع به اسیرگیری نمودند. کسانی که مقاومت می کردند کشته می شدند جنگهای پراکنده تا زمستان ۱۲۷۱ ش ادامه یافت. ولی تعیین کننده نبود با توجه به اینکه اسیرگیری یکی از اقدامات اصلی قوای دولتی اش محسوب می شد ولی اولین گروه رسمی اسرا بعد از اشغال مجدد

(۱) تاج التواریخ، سوانح عمری، سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمن ج ۱ ص ۲۹۲-۲۹۳ چاپ کابل.

ارزگان به بیرون از هزاره‌جات فرستاده شد. مرحوم کاتب در این باره می‌نویسد:

«مقارن این حال (ماه ربیع الاول ۱۳۱۰) اسرای هزاره که به دست مردم سپاه افتاده و هر یک اسیر خود را از غلام و کنیز به خانه خود فرستاده و سیصد و شش نفر که خمس همه اسرا بود و حصه سرکار والا بود. از ارزگان در علاقه‌ترین فرستادند که از آنجا به امر حضرت والا در کابل روانه سازند و تا این وقت اسلحه مردم هزاره و اسلحه دولتی که به تاراج متصرف شده بودند همه را جمع کرده کاردی را برای ذبح گوسفند در نزد ایشان گذاشتند.»^(۱)

بنا بر حسابی که سربازان عبدالرحمن داده‌اند که بدون شک حساب درست نداده زیرا حق حاکم کابل را کم حساب کرده‌اند تا، تابستان سال ۱۲۷۱ ش، اسرای رسمی و ثبت شده هزاره ۱۵۳۰ نفر زن و مرد و پیر و دختر بوده که فقط اسرای ارزگان را شامل می‌شود. بعدها اسرای دیگری اضافه شدند که هر سربازی که به خانه خود برمی‌گشت چند تن اسیر را با خود سوغات می‌برد. غلام حیدرخان پس از اشغال ارزگان راهی ترکستان شد و در برگشت، تعدادی اسیر با خود انتقال داد؛ مرحوم کاتب تعداد مظلومان دربند را ۱۱۰۰ نفر مرد و زن ذکر نموده می‌نویسد:

«و هم در این وقت (ربیع الثانی ۱۳۱۰) سپه سالار غلام حیدرخان هزاره و یکصد نفر مرد و زن و پیر و دختر را که از طایفه هزاره سلطان احمد و غیره بودند... از ارزگان روی بازگشت به سوی ترکستان نهاد...»

بنابراین تعداد سربازان امیر عبدالرحمن برای سرکوبی هزاره‌ها، طبق نقل از تیمور خان، بین ۵۰ تا یکصد هزار نفر ذکر کرده‌اند. اگر هر کدام به طور متوسط

(۱) ملافیض، محمد کاتب وقایع افغانستان ص ۲۷۲.



دو نفر اسیر گرفته باشند حدود دو صد هزار نفر کنیز و غلام از مردم هزاره به دست سربازان طرفدار حکومت کابل در جریان جنگ افتاد. بعد از جنگ این تعداد به مراتب بیشتر شد که در جایش ذکر خواهد شد.

تنها از یک دفتر برده فروشی در ارزگان، عایدات دولت به ۷۰ هزار روپیه رسید زیرا یک دهم قیمت برده‌ها به عنوان مالیات به دولت داده می‌شد. قیمت اسرای شیعه از یک روپیه تا یکصد و بیست روپیه (افغانی) بود. سربازان خونخوار عبدالرحمن به قصد به اسارت گرفتن زنان و کودکان به هر دری جستجو می‌کردند و دختران زیادی برای اینکه دامن‌شان آلوده نگردد، دست به خودکشی می‌زدند.

از باب نمونه در یک روستای ارزگان خاص، طی یک دفاع خونین وقتی مردان آن روستا به شهادت رسیدند زنان و دختران - که جمعاً ۴۷ نفر بودند - بر اثر تعقیب مأمورین پا به فرار گذاشتند؛ به کوهی رسیدند که دیگر راه فرار نداشتند؛ از ترس اینکه سپاه عبدالرحمن دامن‌شان را آلوده نکنند، همه آن ۴۷ زن و دختر «حسین» گویان خود را از بالای کوه به پایین انداختند و اعضای بدن‌شان مانند قطعات بلور تکه و پاره گردید.

ریاضی هروی در این مورد شعری سروده است:

چو گرگان شدند از قضا حمله‌ور	به قصد غزالان نیکو سیر
تعاقب کنان جمله اندر خروش	همه تیغ بر کف تفنگی به دوش
به لاهی سر راه شان گشت بند	غزالان بر آن کوه بالا بلند
سراسر به احوال خود اشک ریز	نه دست ستیز و نه پای گریز
به مو سایه افکنده بر آفتاب	ز نامحرمان هر یکی در حجاب
یکم، بود با طالع خود به جنگ	یکم، گشت پنهانیم، لاخ سنگ

ز زلف پریشان به صورت نقاب
 ز بیمی که برطرف دامان شان
 کشیدند افغان به صد شورشین
 همه مضطرب حال و گریان شدند
 به چشم پر از اشک و چشمان تر
 ز غیرت از آن کوه گردن سریر
 به هر سنگ یک قطعه‌ای چون بلور
 بدادند جان و ندادند دست
 بلی رسم غیرت همین است و بس
 ببايد پی حفظ ناموس و دین
 بجایی گرش عرصه گردید و تنگ
 خوشا حال مردی که ناموس او
 ریاضی به تاریخ گوهر نشان
 و لیکن شنیدم که جمعی دگر
 چو شیرین معروف با تیغ تیز
 تأسف به خیل قشون ماند و بس

چو ابر سیاه بر رخ ماهتاب
 مبادا رسد دست نامحرمان
 بگفتند: فریاد رس یا حسین
 سراسیمه از بیم افغان شدند
 وداعی نمودند با یکدگر
 فکندند خود را یکایک به زیر
 جدا شد از اعضای آن خیل حور
 که ناید به ناموس آنها شکست
 نه زن عشوه‌گر باشد و بولهوس
 چو آن ماهرویان به عزم متین
 ز غیرت زند شیشه تن به سنگ
 ندارد به مرد دیگر گفت و گو
 چنین زد رقم حال آن مهوشان
 ز زنهای آن مردم نامور
 بکشتند خود را از این ننگ نیز
 طمع می‌نبايد به ناموس کس

پس از آنکه شیعه‌های مظلوم اجرستان، چوره، دایه، پولاد، کمسان خاص
 ارزگان و... نابود شدند، دولت وقت زمین‌هایشان را به افغان‌ها اعطا کرد. آنان



که: در سرحد میان هندو و افغانستان سکونت داشتند و به تحریک دولت انگلیس سرزمین خود را ترک کرده به افغانستان آمدند. به دستور عبدالرحمن در مناطق حاصلخیز هزاره‌جات اسکان داده می‌شدند. به این ترتیب سرزمین ارزگان، اجرستان و... از دست هزاره رفت.

کشت و کشتار مایهٔ تفریح سپاهیان عبدالرحمن بود. کودکان را بر سر نیزه بلند کرده به زمین می‌زدند و گاهی طفل را در هوا پرتاب نموده با شمشیر به دو نیم می‌کردند. کینه‌توزی و بی‌رحمی آنان به حدی بود که چشم و گوش اسیران را می‌بریدند. آهن داغ و روغن جوشان به یقه‌شان می‌ریختند و فتوای تکفیر هزاره‌ها (شیعه‌ها) که توسط مولوی‌های درباری صادر شده بود، در مساجد پی‌درپی اعلام می‌شد.

تمام دارایی مردم از میان رفت. هرچه بزرگ قوم بود از قبیل سید، کربلایی و ملا دستگیر و در کابل اعدام گردید.

روزی که عبدالرحمن چشم از جهان پوشید ۱۲ هزار زندانی هزاره در زندانهای او که هشت هزار نفر آن زن بودند؛ به سر می‌بردند.

جنگ علیه هزاره‌ها در سراسر هزاره‌جات ادامه داشت اما در سال‌های ۱۳۰۹- تا سال ۱۳۱۱ هجری سراسر هزاره‌جات در آتش سوخت.^(۱)

از باب نمونه در دره کاش قول (نزدیک گیزاب از توابع ولایت دایکندی) جنگ شدید آغاز شد و به شکست هزاره‌ها منجر گردید. در این جنگ بیست هزار نفر از عساکر دولتی به فرماندهی عبدالقدوس خان حضور داشت. افراد

(۱) دفاع هزاره‌ها از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان ص ۳۴.

دستگیر شده و کشته‌ها را سر بریده و تمام سرهای‌شان را به قندهار بردند و بعد از چندی، از آن سرها مناره ساختند.^(۱)

از جمله در بامیان نیز از سرها کله مناره ساختند. عملیات اعدام دسته جمعی شورشیان و امیران آغاز شد که چندین هفته به طول انجامید و هر روز صد نفر را به دار می‌آویختند.^(۲)

قسمت عمده توقیف شده‌گان ذکور هزاره‌ها را در کابل تیرباران کردند و بقیه یا در حبس بودند یا به اطراف کابل، جلال آباد و بگرام تبعید شدند. در حدود هشت هزار زن و دختر هزاره (شیعه) در کارخانه‌های شهر کابل به کار وا داشته شدند.^(۳)

در جریان مصادره اموال هزاره‌ها توسط عبدالرحمن و عمالش، در تاریخ ۲۹ محرم ۱۳۱۱ هفتد و هفت رأس گوسفند مردم هزاره را جنرال میرعطاخان مصادره کرد. در همان زمان جنرال میرمحمدخان ۴۲۰ میل تفنگ، ۱۵ قبضه شمشیر، ۱۰۰ رأس اسب، ۳ رأس قاطر و چهار رأس کره اسب از مردم دایکندی سکنه دره خودی، کورگه، نیلی، سنگیموم و چهاراسبان به دست آورد. در ماه صفر ۱۳۱۱ غلام حیدرخان در دو نوبت جمعاً ۱۵۸۰ رأس اسب از مردم هزاره به کابل فرستاد و ۱۰۵ نفر بزرگ و کوچک از خانواده میربچه پنجاب و تگاب برگ و غرغری را امیر محمد خان با ۱۰۰۶ میل تفنگ، ۵ قبضه سیلاوه، ۳ میل تفنگچه،

(۱) تاریخ ملی هزاره ص ۲۱۱.

(۲) همان.

(۳) همان.



۶ قبضه کریخ... و ۲۸ رأس اسب توسط محمد اسلم نام به کابل فرستاد. در همین تاریخ ۱۱۵ نفر سید، زوار و کربلایی از پنجاب و بهسود توسط نوروز علی به کابل فرستاده شد و به دنبالش، کهندل خان اطفال و عیال آنها را نیز به کابل فرستاد. وقتی این افراد به کابل فرستاده شدند اشتباهی آدم‌کشی عبدالرحمن تیزتر گردید، لذا دستور قتل عام صادر نمود که همه سیدان و زوار و کربلایان را برای کشتن بفرستند.^(۱)

در یک جمع بندی باید گفت عصر امیر عبدالرحمن دوران بسیار سخت و ناگوار در تاریخ شیعیان افغانستان است. اقدامات او فهرست وار به نقل از کتاب هزاره‌ها در جریان تاریخ ذکر می‌شود:

۱- از بین رفتن صلابت، قوت، قدرت شیعه‌ها.

۲- خرابی قلعه‌ها و منازل مسکونی.

۳- از بین رفتن مال و اموال، باغ و بستان، زراعت و کشاورزی

۴- اسارت و بندگی زنان، دختران و پسران هزاره و نابودی کامل بزرگان هزاره

اعم از ملاها (علما) و سادات کرام، زوار و کربلایی‌ها

۵- معامله زمین‌های شیعه به افغانها

۶- مالیات کمرشکن از مردم هزاره به جرم قیام علیه دولت وقت

۷- مهاجرت‌های دسته جمعی در خارج و داخل

(۱) ملافیض، محمد کاتب وقایع افغانستان ص ۳۴۵.

مسئله مهاجرت:

مهاجرت اعم از این که عامل سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی داشته باشد به عنوان یک مسئله اجتماعی شیعیان افغانستان از دو جهت حائز اهمیت خواهد بود:

۱- مهاجرت هزاره‌ها (شیعه‌ها) به سوی کشورهای خارج

۲- مهاجرت تدریجی یا دفعی آنان به سوی شهرها

مهاجرت شیعیان به خارج:

مهاجرت و آوارگی با تمامی خسارات و مشکلات خود که مردم را در طول تاریخ افغانستان گرفتار ساخت، و از نگاهی ضربات روحی جبران ناپذیری را بر همگان تحمیل کرد. ولی این نتیجه را نیز در پی آورد که واقعیت‌های کتمان شده تاریخی را برملا سازد. ولی افسوس!! آوارگی هزاره‌ها پس از قتل عام و بردگی، در منطقه و جهان با سکوت مواجه گردید. حکومت‌های وقت همسایه و جامعه جهانی با این سکوت خود مهر تأیید بر جنایت حکام کابل زدند. دلایل زیادی در این باره وجود داشت ولی عمده‌ترین دلیل سکوت در برابر فاجعه بزرگ بشری توسط عبدالرحمن، عدم دسترسی هزاره‌ها به قلم و دیگر امکانات تبلیغی بود. آنان توانایی بازگویی واقعه را در خود نمی‌دیدند و اگر هم چند نفر معدود دست به کار شده و در این زمینه تلاش کردند، متأسفانه حرفشان به گوش کسی نرسید تا به آن پاسخ مثبت دهند. از این رو، اکثر اسناد و مدارک قتل عام شیعیان در افغانستان در قلبها بایگانی شد و یا در قفسه کتابخانه‌ها زندانی گردید.

روی این اصل درد و رنج آوارگی هزاره‌ها تنها به خود این قوم فشار آورد و به دیگران سرایت نکرد تا از آن قصه‌ها بسازید. وگرنه باید سالها قبل از امروز



مردم جهان به فجایع هزاره‌جات و مظلومیت آنان آشنا می‌شدند و از قتل عام و بردگی و آوارگی هزاره‌ها فیلم‌ها ساخته می‌شد. چرا که محرومیت و مظلومیت شیعه‌ها در افغانستان از محرومیت سیاهان در آفریقای جنوبی و آمریکای لاتین و فلسطینیان کمتر نبود ولی محاصره هزاره‌جات و بی‌زبانی هزاره‌ها مانع از آن شد که ظلم و جنایت فاشیست‌های افغانستان به گوش جهانیان برسد.

هرچند آوارگی در ذات خود با مشکلات فراوان همراه است و خطرات بی‌شماری را نصیب آواره می‌سازد؛ اما به ادعای «پدر تاریخ افغانستان» مرحوم ملافیض محمد کاتب، آوارگی هزاره‌های افغانستان یکی از پر تلفات‌ترین آوارگی نسل بشر به حساب می‌آید. ایشان به این باورند که از ۱۰ نفر هزاره یک نفر بعد از قتل عام و اعلام فرمان بردگی هزاره‌ها از سوی عبدالرحمن راه دیار غربت در پیش گرفتند تا رسیدن به کشورهای همسایه بقیه، در اثر گرسنگی، تشنگی، حیوانات درنده و غیره تلف شدند.

با وجود اینکه آوارگی و مهاجرت در جهان یک امر طبیعی و شناخته شده می‌باشد و اساساً تمدن بشری زاده مهاجرت و آوارگی به حساب می‌آید ولی آوارگی شیعیان افغانستان در زمان حکومت عبدالرحمن چیز دیگری است. پرونده آوارگی هزاره‌ها می‌توانست جامعه جهانی را تکان دهد و آنها را از قتل عام ۶۲ درصدی این مردم باخبر سازد. اما مدت یک قرن بسته ماند و هیچ کس جرأت نکرد در این زمینه کاری انجام دهد، چون جو به حدی علیه هزاره‌ها (شیعه‌ها) مسموم و آلوده شده بود که به محض نام بردن از این قوم اتهامات نیز نصیب گوینده و نویسنده می‌گردید. کسانی مانند مرحوم کاتب و مرحوم علامه ارزگانی، تیمورخان، و غیره که چیزهایی گفته و نوشته بودند به گوش کسی خوش نیامد و با سکوت دنبال شد.

روی هم رفته مهاجرت شیعیان، در واقع اخراج شیعیان، غصب املاک از سوی حکومت و واگذاری آن به کوچی‌ها و عشایر که عمدتاً پاکستانی هستند، در سالهای ۱۹۰۰ میلادی و دهه قبل از آن صورت گرفته است. کسانی که مهاجرت کرده‌اند و یا رانده شده‌اند چه عوارض اجتماعی از خود به جای گذاشتند؟ به کجا رفتند؟ در مورد سؤال دوم علامه افضل ارزگانی می‌نویسد:

«در سنه ۱۳۱۵ هـ. ق (۱۸۹۶ م) حکم شد که ملک ارزگان، چوره، کمسون شوی و اجرستان را افغانی‌ها (پشتون‌های کوچی) بگیرند؛ تمام آن مخلوق را که در بین ملک‌ها بود اخراج کرده در ایران، توران (کشورهای آسیای میانه)، عربستان (عراق و سوریه) و بلوچستان منقرض شدند؛ اکثرشان در راه از بی‌آبی تلف شدند. مصیبت دیگر این بود که حکم کرده‌اند که از قلمرو افغانستان خارج نشوند! بیچاره‌ها خودشان را در کوه‌ها و بیابانها می‌انداختند، صد خانوارشان که فرار می‌کردند، سی خانوارشان جان سالم به در نمی‌بردند.»^(۱)

پس معلوم شد که آنها در تمام کشورهای شمالی، غربی و جنوبی افغانستان همچنین کشورهای عربی پراکنده شدند ولی به طور عمده در خراسان ایران و بلوچستان و به ویژه شهر کویت ساکن شدند. تمام خانوارهایی که به خراسان رسیده بودند به قول علامه افضل ۱۰۴ هزار خانوار بودند اما شمار خانوارهایی که در همان سال‌ها در کویت، باره چنار، کراچی، راولپندی و حیدرآباد ساکن شدند ۱۰۳ هزار خانوار به حساب آمده است. ۵۸ هزار خانوار در کویت و ۴۳ هزار خانوار در بقیه پاکستان امروز؛ در حالی که عده‌ای زیادی آنان قبلاً به هندوستان امروزی رد شده بودند.^(۲)

(۱) نائل حسین، سایه روشن‌های از وضع جامعه هزاره، قم اسماعیلیان ۱۳۷۲ ش.

(۲) همان ص ۹۹.



وقتی مهاجران هزاره به خراسان وارد شدند به قول علامه افضل، اول از حکومت قاجار انتظار داشتند که آنان را در ردیف نظامیان قرار بدهند ولی بی خبر از اینکه قاجار به نظامی کار ندارد. این مهاجران ابتدا در هفت روستا ساکن شدند و بعداً در اطراف روستا به زراعت و کشاورزی می پرداختند.^(۱)

این عده بعداً به حکم دولت وقت به نام خاوری مشهور شدند و در خراسان تابعیت ایران اختیار کردند.

مهاجرت تدریجی شیعیان به شهرها

عده‌ای از هزاره‌های ضعیف که توانایی مهاجرت به مناطق دور دست را نداشتند، از هزاره‌جات به سوی شهرهای بزرگ مهاجرت کردند؛ مثلاً شهر کابل - که روزگاری مرکز قزلباشان شیعه به حساب می آمد - در سال ۱۸۲۰ میلادی که مهدی فرخ سفیر مختار ایران در کابل جنگ قزلباشان شیعه و تاجیک‌های سنی را نقل می کند، نشان می دهد که گویا شیعیان شهر کابل از سنی‌ها بیشتر بوده‌اند که برای سنی‌ها از اطراف دوردست قوای کمکی می آمده و در اثر شدت جنگ روزی چهار هزار نفر کشته می شدند.^(۲) اما بعدها با مهاجرت سنی‌ها و به خصوص تاجیکها در آن شهر تناسب شیعه و سنی به هم خورده و سنی‌ها بیش‌تر شدند.

قبل از عبدالرحمن خان شهر کابل ۱۸ هزار نفر جمعیت داشت که چهار هزار نفر آن

(۱) دولت آبادی ۱۳۷۲ ص ۸۱ لعلی ۱۳۷۵ ص ۱۰۵.

(۲) لعلی همان ص ۹۹-۱۰۰.



شیعه بوده‌اند و علاوه بر این هزاره‌ها در اطراف شهر کابل نیز متوطن بودند.^(۱)

بنابراین تمام شیعیان اعم از هزاره‌ها و قزلباش به همین تناسب بوده‌اند یعنی حدود ۲۲ در صد جمعیت آن شهر بود اما در زمان عبدالرحمن (۱۸۷۹-۱۹۰۱ م) که عداوت او با هزاره‌ها بود، قزلباشان مقیم شهر کابل آن قدر تحت فشار نبودند. بعد از جریان جنگ عبدالرحمن خان با هزاره‌ها که در نتیجه آن مردم هزاره سرکوب، قتل عام، غارت و اخراج شده‌اند درباره مقصد مهاجرت مردم هزاره علامه افضل ارزگانی چنین نقل می‌کند:

«بعد از اینکه عبدالرحمن خان، زوارها، سادات و کربلایی‌ها و علماء را جمع کرد و به طرف کابل برد، در تمام دهات، عالم و پیش نماز از اهل تسنن گماشت که به طریقه ابوحنیفه تعلیم می‌داد؛ لیکن این کار به سر رسید، عده‌ای کثیری فرار کردند و عده‌ای دیگری در کابل رفته همه تلف شدند.»^(۲)

بنابراین یکی از علل مهاجرت کردن هزاره‌ها به سوی شهر کابل این بود که سنی نشوند که عده‌ای در راه کابل تلف شدند.

آنچه گفته شد گوشه‌ای از جنایات امیر عبدالرحمن با شیعیان افغانستان بود که اگر همه وقایع به طور مفصل بیان شود ده‌ها کتاب می‌شود.

حبیب الله خان و شیعیان

پس از مرگ عبدالرحمن در سال ۱۹۰۱ پسرش حبیب‌الله خان جانشین وی گردید. او از امرای متجدد و روشنفکر (غربی) افغانستان به شمار می‌رود. در دوران

(۱) همان.

(۲) همان.



حکومت او اختلافاتی بین افغانستان و انگلستان بر سر اجرای موارد معاهده گندمک بروز کرد. استدلال انگلیسی‌ها این بود که در عرف شرق و نیز در میان حکومت‌های پادشاهی، معاهدات همان طور که با شاهان و امرا بسته می‌شود با مرگشان نیز به اتمام می‌رسد. از آنجایی که معاهده گندمک در سال ۱۸۷۹ بسته شده است بعد از این از اعتبار کافی برخوردار نیست و باید معاهده جدیدی امضا گردد. مقصود انگلستان این بود که با توجه به شرایط جدید در قرن بیستم عهد نامه‌ای امضا شود که با مصالح و سیاستهای روز (انگلیس) هماهنگی بیشتری داشته باشد.

از مهمترین حوادث دوران حبیب الله خان، بروز سومین جنگ انگلستان و افغانستان است که از سال ۱۹۱۸ شورش و درگیری سراسر افغانستان را فرا گرفت و بین اقوام و نیروهای محلی و نیروهای انگلیسی زد و خورد صورت گرفت. بعضی معتقدند این شورش متأثر از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه نیز بود. اگرچه انقلاب اکتبر روسیه در حوادث افغانستان بی‌تأثیر نبود ولی قبلاً هم دو جنگ دیگر بین انگلستان و افغانستان اتفاق افتاده بود.

حبیب الله خان تا سال ۱۹۱۹ میلادی به مدت ۱۸ سال حکومت کرد و سرانجام به اشاره شاه زمان خان به دست شجاع الدوله گشت.

در دوران ۱۸ ساله حکومت امیر حبیب الله خان فشارهای سیاسی و نظامی بر شیعیان تا حدودی کاهش یافت ولی محدودیت‌های سیاسی و اقتصادی همچنان وجود داشت. حبیب الله خان تکیه خانه‌های شیعیان در کابل را تبدیل به محراب و مسجد کرد و برای هر مسجد مؤذن و امام جماعت سنی تعیین کرد.^(۱)

(۱) حسن پولادی، هزاره‌ها، ترجمه علی عالمی کرمانی ص ۳۵۵.

مردم مجبور بودند به امام جماعت سنی مذهب اقتدا کنند، و بعداً که به خانه‌ها برمی‌گشتند، نمازشان را اعاده می‌کردند. تمام مراسم‌های مذهبی طبق مذهب اهل تسنن انجام می‌شد. روحانیون اهل تسنن سالها زحمت کشیدند اما یک نفر هزاره (شیعه) مذهب خود را ترک نکرد.

در مجموع با روی کار آمدن حبیب الله خان، وضع هزاره بسیار بهتر شد. ولی مهاجرت‌ها کم و بیش ادامه داشت. حبیب الله برای مهاجران هزاره عفو عمومی اعلام کرد و با پخش اعلامیه، وعده داد که زمین‌های غصب شده مردم را نیز به آنان باز می‌گرداند و یا به جای زمین‌های غصب شده آنان، زمین دیگری به ایشان واگذار می‌کند. در عصر حبیب‌الله شیعیان در قدرت سهم نداشتند و از نظر سیاسی در انزوای کامل به سر می‌بردند. گرچه قتل و زندان، فروش برای غلامی و کنیزی نبود اما ضرب و شتم، توهین و تحقیر خفت و خواری شیعیان ادامه داشت که فرصت برای بررسی دقیق نیست.^(۱)

امان الله خان و شیعیان

بعد از اینکه حبیب الله خان در ۲۰ فوریه ۱۹۱۹ کشته شد؛ یک هفته بعد امان الله خان که فرزند سوم حبیب الله خان بود به امارت رسید. در دوران امان الله خان نیز درگیری‌ها ادامه یافت تا اینکه انگلیس با استفاده از تسلیحات پیشرفته تا حدی موفق به سرکوب شورش شد. انگلیس پذیرفت که به افغانستان استقلال بدهد و قوای خود را از آن سرزمین خارج سازد. به این صورت استقلال افغانستان در ۱۹۱۹ تصویب شد و آرامش نسبی در افغانستان برقرار گردید.

(۱) محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، قم شیعه‌شناسی ۱۳۸۵.



امان الله خان در سال ۱۹۲۳ لقب خود را از امیر به پادشاه تغییر داد وی از امرایی بود که می‌خواست کشورش را مدرن بسازد و برای مدرنیزه شدن گمان می‌کرد باید همانند غرب و فرهنگ غرب زندگی کند. او بیشتر از رضاشاه در ایران و کمال آتاترک در ترکیه تقلید می‌کرد. در سال ۱۹۲۴ به غرب سفر کرد. پس از بازگشت برنامه اصلاحی خود را ارائه داد؛ یکی از موارد این برنامه اصلاحی در جهت زنان بود که بر اساس آن سلطه مطلق مرد بر زن از بین رفت و بین زن و مرد برابری ایجاد شد.

در سال ۱۹۲۷ بار دیگر به اروپا رفت و از لندن، رم، آنکارا و مسکو دیدن کرد و با یک اتومبیل اولزرویس به کشورش برگشت و اشتیاق زیادی برای اصلاحات از خود نشان داد و برنامه‌های بیشتری را اعلام نمود که از آن جمله رفع حجاب از زنان، و تأسیس مدارس مشترک پسر و دختر و پوشیدن اجباری لباسهای غربی از کفش تا کلاه و تأکید بر جدایی دین از سیاست بود. تک همسری را تبلیغ می‌کرد و داشتن بیش از یک همسر را تحریم نمود. روز تعطیل را از جمعه به یکشنبه تغییر داد و....

این اقدامات امان الله خان با مخالفت عامه مردم به خصوص روحانیون ذی نفوذ روبرو شد. او عده‌ی زیادی از روحانیونی که گفته بودند «وقتی اینها بیایند اسلام می‌رود» دستگیر کرد. اما سودی نبخشید؛ مردم در کنار روحانیون دست به شورش زدند و حکومت امان الله در وضعیت سختی قرار گرفت نهایتاً در سال ۱۹۳۹ سقوط کرد.

امان الله خان به رغم فعالیت‌هایش برای ایجاد تغییر و تحول به سبک غرب توفیق نیافت و اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی افغانستان تغییر نکرد. روی

همین جهت است که برخی از تحلیل‌گران وی را پادشاهی سوسیالیست خوانده‌اند. این تعبیر چندان درست نیست به علت اینکه جنگهای انگلیس و افغانستان در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ در او یک روحیه ضد انگلیسی ایجاد کرده بود. آنچه امان الله خان را متمایل به شوروی کرد افکار سوسیالیستی یا اشتیاق او به شوروی نبود بلکه دو علت وی را متمایل به شوروی کرد: یکی فشارهای انگلیس و دیگری عدم کمکها و حمایت‌های این کشور (انگلیس) به افغانستان.

افغانستان نخستین کشوری بود که دولت سوسیالیستی شوروی را به رسمیت شناخت و با آن روابط دوستانه برقرار کرد. وی در اوایل سلطنت خود چند نامه به لنین نوشت و طی آن اظهار داشت مایل به برقراری روابط خوب و دوستانه با شوروی است. از وی خواست که به این درخواست جواب مثبت بدهد. اما لنین در جواب نوشت بهترین ضمانت برای برقراری روابط خوب و دوستانه این است که افغانستان شوروی را الگو قرار دهد و برای سوسیالیستی نمودن کشورش تلاش نماید.

به عقیده برخی از تحلیل‌گران هدف امان الله خان از این اقدام رهایی از سلطه و نفوذ انگلستان بود. اما لنین سنگ بزرگ‌تری پیش پای او گذاشت که پذیرش آن برای دولت افغانستان غیرممکن بود. البته جواب لنین برای برقراری روابط دوستانه مثبت بود فقط شرایطش سنگین بود. با این حال شوروی در ارسال اسلحه به افغانستان و پرداخت سوبسیدهایی جهت مقابله با محدودیت‌های کمکهای انگلیس اقداماتی انجام داد. توسعه روابط افغانستان و شوروی از همین زمان آغاز شد و با گذشت زمان توسعه یافت.^(۱)

(۱) افغانستان، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران وزارت امور خارجه ۱۳۸۶.



شیعیان در دوران حکومت امان الله از آزادی‌های مذهبی بیشتری برخوردار بودند. مراسم مذهبی و حسینیه‌های پیروان مذهب امامیه عملاً آزاد شد.^(۱) و در این مرحله بود که خود شاه خواهان به رسمیت شناخته شدن مذهب جعفری در قانون اساسی شد ولی ملاهای حنفی به شدت به آن مخالفت کردند.

امان‌الله خان در سال ۱۳۰۱ لویه جرگه‌ای را تشکیل داد تا نخستین قانون اساسی افغانستان را به تصویب برساند. چند سال بعد لویه جرگه دیگری برای اصلاحاتی در قانون اساسی برگزار شد. در این مجلس، شیعیان خواهان آمدن نام مذهب جعفری در قانون اساسی بودند و امان الله هم حمایت کرد.

فیض محمد کاتب، نویسنده «سراج‌التواریخ» در سخنانی خواستار رسمی شدن مذهب جعفری شد عده‌ای به او حمله کردند و با ضرب و شتم او را از مجلس بیرون کردند. سرانجام نام مذهب جعفری به منزله مذهب رسمی در قانون اساسی نیامد.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت: شیعیان در دوران امان الله، نفس راحتی کشیدند ولی باز هم نتوانستند فعالیتی در عرصه سیاست و قدرت داشته باشند.^(۲)

حکومت بچه سقا و شیعیان

در سال ۱۹۲۹ بر اثر فشار عمومی، امان الله کناره‌گیری کرد و به هند گریخت. از آنجا به ایتالیا رفت و در سال ۱۹۶۰ در زوریخ درگذشت. پس از امان‌الله خان برادرش عنایت‌الله خان به سلطنت رسید و توانست سه روز حکومت کند. در این

(۱) میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ ج ۲ ص ۱۲۴۸.

(۲) محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، قم انتشارات شیعه‌شناسی ۱۳۸۵.

زمان یک نفر تاجیک بنام حبیب الله معروف به «بچه سقا» کابل را در اواسط ژانویه ۱۹۲۹ تسخیر کرد و به حکومت عنایت‌الله‌خان خاتمه داد. سپس خود را حبیب الله دوم نامید. دولت روس نسبت به بچه سقا بی تفاوتی نشان داد. ولی بعضی از کمونیست‌ها درصدد دفاع از حکومت وی بودند.

وی قریب به ۹ ماه حکومت کرد و در اکتبر ۱۹۲۹ پس از حمله محمدنادرخان به اتفاق ۱۷ تن از همدستانش به دار آویخته شد. حبیب الله دوم «بچه سقا» که متوجه موقعیت اسلامی جامعه افغانی بود، برای تثبیت موقعیت و حکومت خود خواهان تشکیل دولتی براساس شریعت اسلامی گردید تا حمایت توده مردم و روحانیون را جلب نماید.^(۱)

وقتی امان الله خان به قدرت رسید بردگی را لغو کرد. مردم از آزادی مذهبی بیشتری برخوردار بودند. به گفته آقای یزدانی: «امان الله نسبت به شیعیان خوب بود. شیعیان در برابر بچه سقا قیام کردند و از امان الله خان دفاع کردند. منطقه کوتل اونی را معسکر ساخته به حالت دفاع قرار گرفتند. بر اثر این اقدام، بچه سقا موفق به تسخیر هزاره‌جات نگردید.

محمد نادرشاه و شیعیان

بعد از روی کار آمدن محمد نادرشاه روسها از موقعیتی که برای امان‌الله‌خان پیش آمده بود، بهره‌برداری کرد؛ به بهانه حمایت از امان‌الله‌خان ارتشی به قدرت ۸۰۰ یا ۱۰۰۰ سرباز در اختیار غلام نبی سفیر افغانستان در مسکو قرار داد تا امان‌الله‌خان را به سلطنت بازگرداند. اما در این هنگام محمد نادرخان، سفیر پیشین افغانستان در

(۱) افغانستان، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران وزارت خارجه ۱۳۸۶.



پاریس از اروپا حرکت کرد. ابتدا وارد هند گردید از آنجا با حمایت حکومت انگلیسی هند وارد افغانستان شد. در اکتبر ۱۹۲۹ کابل را تصرف نمود و در ۱۶ همان ماه تاجگذاری کرد. در ضمن تصرف کابل و تحت کنترل در آوردن سایر مناطق غلام نبی توسط ارتش محمدنادرخان دستگیر و در سال ۱۹۳۲ اعدام گردید.

محمدنادرخان برای آرام کردن بحران عمومی اصلاحات غربی امان الله را متوقف کرد و برای تثبیت امنیت و آرامش، پای بند به شریعت اسلامی گردید. وی سعی می کرد اصلاحات امان الله خان را با احتیاط و تدریجی انجام دهد. چون او دارای شخصیت و نفوذ کافی بود، موفق به متحد ساختن اقوام گردید و خود را به عنوان یک شخصیت محافظه کار معرفی نمود.

در زمان حکومت محمدنادرشاه نفوذ انگلیس در افغانستان افزایش و از نفوذ شوروی که در زمان امان الله خان افزایش یافته بود رو به کاهش نهاد. سیاست نادرشاه بر این بود که از نظر سیاست خارجی بین انگلستان و روسیه موازنه را مراعات نماید. هر امتیازی را که به انگلیس می داد، مشابه آن را به روسیه نیز می داد. متقابلاً شوروی اولین کشوری بود که رژیم محمدنادرشاه را به رسمیت شناخت و با اینکه محمدنادرشاه ۱۰۰۰۰ قبضه اسلحه و ۱۸۰۰۰۰ پوند کمک مالی از انگلیس دریافت کرد و حتی حضور شوروی را در نیروی هوایی افغانستان کاهش داده بود، شوروی رقابت یا خصومت از خود نشان نداد.

در زمان حکومت محمدنادرشاه نفوذ آلمان در افغانستان افزایش یافت. فعالیت کارشناسان آلمانی در این کشور همانند ایران، عراق و سایر ممالک خاورمیانه رو به گسترش نهاد. محمدنادرشاه علاقه مند بود به جای مسکو یا لندن با برلین همکاری بیشتری داشته باشد.^(۱)

برخورد نادرشاه با شیعیان

نادرخان برخلاف امان الله در ابتدا بزرگان هزاره (شیعه) را بسیار احترام می‌کرد به نظامی‌های هزاره رتبه‌های بلند عسکری داد ولی آهسته، آرام و در خفا هر کدام را به نحوی از صحنه حذف کرد.

بنابراین اگرچه حکومت نادرخان و بعد از او هزاره‌ها را از رسیدن به پست‌های حساس دولتی به خصوص مقامات نظامی محروم ساخت ولی سربازان هزاره در تمامی دوره‌ها قسمت عمده اردوی افغانستان را تشکیل می‌دادند. در جاده‌سازی و پروژه‌های عمرانی از سربازان هزاره، استفاده می‌شد. ولی حکومت‌ها در برابر این همه خدمات مردم هزاره همیشه بر این مردم ظلم و تعدی می‌کردند و این مردم را به عنوان شهروندان افغانستان قبول نداشتند.

جمع‌بندی:

دولتها در هر زمینه قصدشان کم کردن مردم هزاره بود؛ در حقیقت از سربازان هزاره به عنوان اسیران جنگی استفاده می‌کردند.^(۱)

نادرخان سران هزاره را به اتهام ارتباط با امان‌الله‌خان به زندان انداخت و از طرفی با یک نقشه بسیار خطرناک کوچی‌ها را تحریک نمود که مزارع مردم هزاره را در مناطق مربوط به هزاره‌ها به بهانه‌های گوناگون تصاحب نمایند. در حقیقت سفارش پنهانی نادرخان به کوچی‌ها باعث شد که کوچی‌ها مصدر شرارات شوند. از جمله می‌توان قتل مظلومانه نجف‌بیگ شیران که در روستای همجوار اهل تسنن و در استان دایکندی از مردان بزرگ و هوشمند هزاره‌ها بود، نام برد. او با

(۱) بصیر دولت آبادی هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت ناشر ابتکار دانش ۱۳۸۵ قم.



زن و بچه‌اش یک جا کشته شد. در مدت چهار سال سلطنت نادرخان بر اساس نقشه‌های پنهانی وی تمام افراد سرشناس و با نفوذ سرکوب شدند. در این مدت کوتاه، ظلم و ستم فراوان علیه مردم و مخالفان اعمال کرد. چنانچه این نکته در بین مردم شهرت داشت که می‌گفتند: «نادرخان با خنده و تبسم آدم می‌کشد». تا اینکه در سال ۱۳۱۲ ش به دست جوانی محصل به نام عبدالخالق، از مردم هزاره در هنگام توزیع جوایز به قتل رسید.

محمدظاهرشاه و شیعیان

وقتی محمدنادرشاه در ۸ نوامبر ۱۹۳۳ توسط فردی که فرزند خوانده غلام نبی بود به قتل رسید.^(۱) پس از مرگ نادرشاه یگانه فرزند ۱۹ ساله‌اش به نام محمدظاهرشاه به سلطنت رسید. در اوایل سلطنت محمدظاهرشاه قدرت واقعی حکومت در اختیار سه عموی بانفوذ وی: محمودخان، ولی‌خان و هاشم‌خان بود. هاشم‌خان نخست وزیر بود. وی در سال ۱۹۴۶ به علت کهولت سن از قدرت کناره‌گیری کرد. هرچند که عملاً در امور مداخله می‌کرد، سپس رقابت شدیدی بین ولی‌خان و پسرش عبدالولی با ژنرال محمدداودخان در گرفت. ظاهرشاه در سال ۱۹۵۳ با کمک داودخان یک حرکت شبهه کودتا ترتیب داد و در اثر آن دست عموهای خود را از قدرت کوتاه کرد. داودخان که پسرعمو و شوهر خواهر وی بود نخست وزیر گردید.

ظاهرشاه سعی کرد حرکت‌های اصلاحی امان‌الله‌خان و محمدنادرشاه را تدریجاً ادامه دهد. ابتدا برای جلب قلوب و افکار عمومی، پایبندی خود به اسلام و

(۱) انگیزه قتل تا حدودی جنبه خصومت شخصی هم داشته است.

پیروی از شریعت اسلامی را اظهار کرد. لیکن بعدها روشهای خود را عوض کرد، تغییراتی در سیستم دولت انجام داد که از جمله آن تغییرات رفع حجاب بود. ظاهرشاه پس از برکناری داودخان در سال ۱۹۶۳، سعی کرد اصلاحاتی انجام دهد، ابتدا قانون اساسی جدید را در اول اکتبر ۱۹۶۴ امضا کرد. سپس کوشید تا افغانستان را از حالت دیکتاتوری بیرون آورد؛ تبدیل به یک نظام جدیدتر یعنی مشروطه سلطنتی نمود، برای رسیدن به این مقصود تعداد اعضای خانواده سلطنتی را در سیاست و حکومت محدود کرد. مجلسی تشکیل داد که تعدادی از اعضای آن انتصابی و بعضی انتخابی بودند اما اصلاحات ظاهرشاه قادر نبود جامعه ناموزون افغانی را متأثر سازد، به علاوه مشکلات متعددی وجود داشت: از جمله تغییرات در نخست وزیران، پس از برکناری داودخان که از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳ فقط یک نخست وزیر یعنی داودخان به اداره امور پرداخت ولی از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ پنج نخست وزیر عوض شدند که عبارتند از: دکتر یوسف، مینوندال، اعتمادی، ظاهر و موسی شفیق. کابینه‌های این عده همگی با شکست مواجه گردیدند. اگر در سال ۱۹۷۳ داودخان موفق به انجام کودتا علیه ظاهرشاه گردید، یکی به این دلیل بود که اوضاع ناآرام و به هم ریخته بود و کابینه‌ها عموماً شکست خورده و به نتیجه نرسیده بود.^(۱)

حکومت چهل ساله محمدظاهرشاه فراز و نشیب‌های فراوانی داشت؛ در برخی از دوره‌ها اختناق و استبداد بر فضای سیاسی و فکری کشور حاکم بود. از جمله هاشم خان عموی محمد ظاهرشاه برای تضعیف هزاره‌ها مالیات حیوانات

(۱) افغانستان وزارت امور خارجه ص ۱۶۳.



(روغن مواشی) را علیه هزاره‌ها وضع نمود. در حالی که بقیه اقوام از این مالیات معاف بودند. هدف اصلی از وضع این مالیات سنگین این بود که شیعه‌ها به مرور زمان دچار فقر اقتصادی شده، مجبور شوند زمین‌های خود را به افغانهای کوچی به رهن بگذارند و همین ظلم و بی‌عدالتی باعث شد که مردم شجاع و قهرمان شهرستان به رهبری ابراهیم بیک بچه گاو سوار در زمستان ۱۳۲۴ ش قیام کرده و مأمورین دولت ظاهرشاه را اعدام انقلابی کردند و پنج سال بعد از قیام مردم شهرستان روحانی بزرگ علامه سیداسماعیل بلخی در صدد قیام مسلحانه برآمد. اما با نفوذ یک نفر خائن در جمع علامه بلخی و هم‌زمانش دولت از نقشه آنها آگاه شد سرانجام در سفر نوروز ۱۳۲۹ شهید بلخی و هم‌زمانش دستگیر و زندانی شدند.

بلخی که آغازگر قیام مسلحانه علیه حکومت فاسد ظاهرشاه بود، با ۱۴ نفر از یاران خود به مدت ۱۵ سال در محبس (زندان) دهمزنگ کابل به سر بردند. بلخی در زندان کابل ادبیات انقلاب اسلامی افغانستان را پی‌ریزی نمود و گوینده‌ترین اشعار را سرود به قسمی که از اغلب اشعار او بوی خون و انقلاب به مشام می‌رسد. وی دارای ابتکار و خلاقیت بود. او در اشعار خود پیروزی ملت‌های دربند را در خون می‌داند آنجا که می‌فرماید:

جوانان در قلم رمز شفا نیست دوی درد استبداد خون است
ز خون بنویس بر دیوار ظالم که آخر سیل این بنیاد خون است
تا خون نریخت قومی هرگز نگشت آزاد ماراست نیز سهمی زین افتخار داریم
بلخی ز زندان هر نقش همت می‌کند هان! ای جوانان همتی، این است پیغام جوانان

رژیم ظاهرشاهی برای از بین بردن شخصیت‌های مهم و با کفایت شیعه روش



خاصی داشت؛ آنان این گونه افراد را بدون سن و صدا از بین می‌بردند. از باب نمونه غلام نبی بیگ چه شاخ از شخصیت‌های معروف هزاره را بعد از ۱۸ سال زندان توسط نائب الحکومه وقت مسموم کرد.

دکتر براتعلی تاج دانشمند بزرگ هزاره و متخصص در رشته اقتصاد و خطیب توانا، سیدعلی اصغر شعاع و آخوند میرزا حسن از دره صوف، یکی پس از دیگری توسط دولت شاه به شهادت رسیدند.

جمع‌بندی:

شیعیان در دوره محمد ظاهر شاه، بیشتر رعیت شناخته می‌شدند تا شهروند به عبارت دیگر آنان از کمترین حقوق شهروندی برخوردار بودند در حالی که بیشترین تکلیف را بر دوش می‌کشیدند. شیعیان مالیات‌های سنگین می‌پرداختند، به خدمت سربازی می‌رفتند و از همه قوانین و ضوابط دولت پیروی می‌کردند ولی از حقوق و مزایای تابعیت و شهروندی به طور رسمی و غیررسمی محروم بودند. برای مثال شیعیان بر اساس قانون اساسی کشور حق نداشتند، مقام نخست دولتی یعنی سلطنت را در دست بگیرند. زیرا در قانون اساسی با صراحت آمده بود که پادشاه باید سنی حنفی باشد. (پادشاه افغانستان باید تبعه افغانستان و پیرو مذهب حنفی باشد) تنها در دوره‌های پایانی حکومت محمد ظاهر شاه بود که یکی دو تن از شیعیان به پست وزارت راه یافتند؛ آن هم به عنوان وزیران مجری نه وزیران مبتکر و خلاق، هیچ والی، قاضی و فرماندار شیعه‌ای وجود نداشت و یا شمار آنان بسیار اندک بود.

وی زبان پشتو را در نهادهای آموزشی و ادارات جایگزین زبان فارسی کرد. و برای دستیابی به این هدف کرسی‌های چندین ساله برگزار کرد. اما نتیجه مطلوبی



به دست نیاورد. یک دوره سه ساله برای یادگیری زبان پشتو در نظر گرفت تا همه کارمندان دولتی در کرسی‌هایی که از سوی دولت تشکیل شده بود شرکت کنند.^(۱)

از طرفی سلطنت محمد ظاهرشاه با چند جریان انقلابی در جهان و منطقه همزمان بود این جریان‌های انقلابی زمینه و بستر مساعدی برای رشد و نمو جریانهای سیاسی در افغانستان بود؛ نظام کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی در شمال کشور، حرکت انقلابی مردم ایران به رهبری امام خمینی رحمته الله علیه در غرب و جنبش اسلامی اخوان المسلمین در مصر به طور مستقیم بر جریانهای سیاسی افغانستان تأثیر گذاشتند. جریان یاد شده بیش از همه به وسیله دانشجویان و محصلان وارد افغانستان شدند. طلاب شیعه مذهب در نجف، قم و مشهد و دانشجویان سنی مذهب از مصر و دانشگاه الازهر از سوی دیگر در این دوره در افغانستان فضای بازی به وجود آمده بود که اندیشه‌های سیاسی تا حدی می‌توانست در آن رشد و نمو کند و به همین دلیل در این دوره گروه‌ها و تشکیلات سیاسی گوناگون میان علماء و دانشمندان شیعه و سنی به وجود آمد. علماء و روشنفکران شیعی در سیاست دو روش را در پیش گرفتند که هر دوی آنها یک هدف واحد را دنبال می‌کردند.

عده‌ای رویکردی محافظه‌کارانه و عده‌ای رویکردی انقلابی و اعتراض‌آمیز در پیش گرفته بودند. دسته اول اغلب از سوی علماء بزرگ دینی رهبری می‌شدند که در رأس آنان می‌توان از مرحوم سیدعلی احمد حجت نام برد، که با استفاده از

(۱) میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲ ص ۶۶۴.

شیوه‌های مسالمت‌آمیز، در محل سکونت شیعیان حسینه بسازد و مراسم مذهبی شیعه مانند: اذان، نماز و مراسم‌های دیگر را از حالت تقیه بیرون آورده، آزادانه برگزار کند.^(۱)

از مهمترین علمای دوره مرحوم حجت می‌توان از آیت الله سید سرور واعظ بهسودی، آیت الله محمدامین افشار، شیخ عزیزالله، آیت الله محقق کابلی، آیت الله تقدسی، سیدعلی احمد عالم و سید عبدالحمیدناصر اشاره کرد. آنان در مجالس و محافل به ارشاد و هدایت مردم می‌پرداختند و در مقابل حکومت روش محافظه کارانه داشتند. حتی عده‌ای از آنان در منبر شخص محمدظاهرشاه را دعا می‌کردند و عده‌ای از روشنفکران شیعه آنان را ارتجاعی و درباری می‌خواندند. در حالی که آنان می‌خواستند با این روش به بهبود اوضاع شیعیان کمک کنند. بیشتر این علماء از خطبای ماهر و زبردستی بودند که در مناسبت‌های دینی و مذهبی به خصوص در دهه محرم، کابینه دولت و حتی شخص شاه را پای منبر می‌کشاندند. هدف علماء کابل به دست آوردن سهمی در قدرت نبود بلکه می‌خواستند با برگزاری مراسم مذهبی، معارف شیعه را نشر و گسترش دهند.

دسته دوم شمار اندکی از علماء و دانشجویان جوان بودند که از برجسته‌ترین علمای این دسته می‌توان به سید اسماعیل بلخی و شیخ محمد اسماعیل مبلغ اشاره کرد. مرحوم بلخی، بزرگترین مرد انقلابی این دوره در میان شیعی و سنی بود. وی با شعر و سرود انقلابی خود مردم را بیدار و دستگاه حاکم را رسوا می‌کرد.^(۲)

(۱) جمعی از نویسندگان افغانستان، شورای ائتلاف ص ۱۰۹.

(۲) محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، قم، انتشارات شیعه‌شناسی ۱۳۸۵.



داودخان و شیعیان

ژنرال (سردار) محمد داود خان طی دو دوره در افغانستان به قدرت رسید. نوبت اول دوران نخست وزیری وی بود که از سپتامبر ۱۹۵۳ تا مارس ۱۹۶۳ به طول انجامید. او در سال ۱۹۵۳ به جای پسر عمیش شاه محمد نخست وزیر گردید و در سال ۱۹۶۳ جای خود را به دکتر محمد یوسف داد که فردی لیبرال بود و از خانواده سلطنتی هم نبود.

داودخان را فردی توانا و میهن دوست می دانند. او برای اعتلای کشورش علاقه مندی زیادی نشان می داد. یکی از بنیان گذاران جنبش عدم تعهد هم بود ولی او یک پشتون متعصب بود و از پشتو نیز دفاع می کرد، در طی دوران زمامداری خود تدریجاً مناصب را در اختیار پشتونها قرار داد. اصلاحات داودخان با افکار متعصبانه قومی پشتون آمیخته بود و توسعه کشورش را در قالب برتری پشتونها دنبال می کرد. او معتقد بود هسته اصلی ملت افغانستان قوم پشتون است و نسبت به آن حساسیت زیادی داشت.

توجه داودخان به پشتو نه تنها در داخل بلکه در پاکستان هم عکس العمل های زیادی را به دنبال آورد و رابطه افغانستان و پاکستان را تیره ساخت.

ظاهرشاه در ۲۵ ژوئن ۱۹۷۳ به منظور استراحت و مداوای چشمش کشور را به قصد ایتالیا ترک کرد و ژنرال عبدالولی را نایب السلطنه خود نمود. در این هنگام داودخان از موقعیت استفاده کرد و با کمک افسران چپ نیروی هوایی افغانستان، مقدمات کودتا را فراهم نمود. در ۱۷ جولای ۱۹۷۳ تعدادی از افسران ارتش که چندصد سرباز را راهنمایی می کردند، فرودگاه و مناطق حساس و کلیدی کابل را تصرف نمودند. عبدالولی اندکی مقاومت کرد ولی به هیچ نتیجه ای نرسید. کودتای



نظامی بدون خونریزی به نتیجه رسید و تنها چهار پلیس کشته شدند. در ساعت ۷:۲۰ دقیقه صبح رادیو کابل اعلام کرد حکومت افغانستان به نظام جمهوری تبدیل گردیده است بعد از چند دقیقه داودخان به زبان پشتو آغاز سخن کرد.

کودتا در ظرف ۲۴ ساعت به پیروزی رسید. روز بعد اعلام شد داودخان رئیس جمهور و نخست وزیر افغانستان است و پستهای وزارت دفاع و وزارت امور خارجه را نیز خود او کنترل می‌نماید. ظاهرشاه که دوران استراحت خود را در ایتالیا می‌گذراند در همان جا به حالت تبعید باقی ماند و بعد از چندی سایر اعضای خانواده‌اش هم به او پیوستند.

کودتای داودخان گرچه بدون خونریزی انجام گرفت ولی دروازه‌ای خونین را به روی آینده افغانستان گشود. داودخان پیروزی خود را نتیجه همکاری افسرانی می‌دانست که روابط نزدیکی با شوروی داشتند.

بحث در مورد کودتا از چندی پیش مطرح شده بود، کسانی که با داودخان طرف مذاکره قرار می‌گرفتند، افسران چپ طرفداران احزاب کمونیستی خلق و پرچم بودند و عمده افسرانی که در کودتا شرکت داشتند از همین عده بودند.

بعد از پیروزی هم این نظامیان در دستگاههای مختلف دولت داودخان نفوذ داشتند که عده‌ای از آنها در شوروی آموزش دیده بودند. تصور داودخان این بودند که تدریجاً می‌تواند بر این نظامیان فائق گردد و یا با آنها کنار بیاید و سیاست و مشی خود را بر آنان تحمیل نماید.

بعد از کودتا، شوروی نخستین کشوری بود که دولت داودخان را به رسمیت شناخت. همان طور که در مورد رژیم‌های امان الله خان، محمدنادرشاه و نورمحمد ترکی پیشگام بود.



شوروی رضایت خود را نشان داد ولی ایالات متحده آمریکا جانب احتیاط را رعایت می‌کرد.

در مورد علل پیروزی کودتای داودخان عوامل زیادی دخالت داشتند از جمله:

۱- داودخان در سرویس‌های نظامی حکومت ظاهرشاه ذی نفوذ بود و این نفوذ زمینه هر اقدامی را فراهم می‌کرد.

۲- قبل از کودتا، حکومت ظاهرشاه بی‌ثبات شده بود.

۳- ظاهرشاه در اداره امور توجه کافی نمی‌کرد. اگرچه همه چیز در اختیار شاه بود ولی عملاً از آن به نحو مقتضی استفاده نمی‌کرد.

۴- داودخان از یک سو، یک شاهزاده پشتون بود و از سوی دیگر یک ژنرال سیاسی نظامی فعال بود.

۵- از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ داودخان به دنبال بررسی مشکلات و نارسایی‌ها می‌پرداخت؛ وی می‌خواست محبوبیت و اعتبار فراهم کند.

۶- شوروی نیز استدال می‌کرد: چون کودتای داودخان به همکاری افسران چپ پیروز گردیده، برای شوروی یک موفقیت است و یک گام دیگر برای نزدیکی بیشتر افغانستان به شوروی می‌باشد، از این جهت بود که طرفداران خود را در افغانستان تشویق به حمایت از کودتای داودخان نمود.

کودتای داودخان را نمی‌توان به مداخله و اقدام شوروی در افغانستان نسبت داد. بلکه ناشی از رقابت‌های خانوادگی داودخان و رژیم سلطنتی بود. منتهی روسها از این اختلافات و مشاجرات خانوادگی رژیم سلطنتی سوء استفاده می‌کردند. اگر بعد از کودتا نفوذ کافی در دولت و اداره افغانستان کسب نکردند، به این دلیل بود که تحولات سیاسی افغانستان، نتیجه برنامه‌ریزی‌های شوروی نبود. داودخان هم پس از کودتا سیاست غیرمتعهد و بی‌طرفانه‌ای در پیش گرفت.

روی هم رفته روابط افغانستان و شوروی پس از کودتای ۱۹۷۳ افزایش بیشتری یافت و دو کشور به یکدیگر نزدیکتر گردیدند. شاید علل نزدیکی این بود که داودخان اهداف اصلاح‌گرانه‌ای داشت و درصدد بود کشورش را حتی‌المقدور توسعه دهد تا بتواند آن را از حالت قومی و فئودالیه خارج سازد. برای رسیدن به این هدف به کمک‌های مالی و فنی و صنعتی خارجی‌ها نیاز داشت. چون کمک‌های لازم در اختیارش قرار نمی‌گرفت به ناچار دست به سوی شوروی دراز کرد. قصد داودخان سوسیالیستی نمودن افغانستان نبود؛ هدف او بهره‌برداری از کمک‌های شوروی بود. او خیال می‌کرد می‌تواند شوروی را فریب دهد.

داودخان تا حدی به سمت غرب گرایش داشت و مقصودش از کمک‌هایی که از شوروی دریافت می‌کرد، پرکردن جای خالی غرب در سیستم سیاسی، اقتصادی افغانستان بود. در این زمان یک کمپانی فرانسوی اجازه اکتشاف نفت در بیست هزار کیلومتر از صفحات جنوبی افغانستان را به خود اختصاص داد، که قبل از این هنگام چنین امتیازاتی فقط به شوروی واگذار می‌شد.

از سال ۱۹۷۵ به بعد داودخان درصدد کاهش نفوذ و حضور شوروی در افغانستان بود. او افسران ارتش خود را جهت آموزش و تربیت به مصر، هند و ایالات متحده اعزام کرد. در سال ۱۹۷۸ از کشورهای یوگسلاوی، هند، مصر، ترکیه و لیبی دیدار کرد و در ماه مارس ۱۹۷۸ به پاکستان رفت. در ماه آوریل از عربستان و کویت دیدار به عمل آورد. بعد از روی کار آمدن جیمی کارتر در سال ۱۹۷۷ داودخان علاقه‌مندی خود را برای دیدار از آمریکا ابراز داشت. اما به دلیل مسائل سیاسی‌اش با شوروی، دیدار از ایالات متحده میسر نشد. تا اینکه در بهار



۱۹۷۸ قرار شد دیدار او از ایالات متحده انجام گیرد ولی کودتای هفت ثور در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ مانع دیدار وی از آمریکا شد.

داودخان سعی می‌کرد به نفوذ خود در میان ممالک غیر متعهد بیافزاید. از نقش کوبا در این سازمان انتقاد کرد و در خفا سعی می‌کرد حضور شوروی را تضعیف نماید. روی این مبنا در سال ۷۵-۱۹۷۴ شماری از وزراء از جمله وزیر امور سرحدات، وزیر ارتباطات، وزیر آموزش و وزیر کشاورزی - که همگی چپی یا از نزدیکان مسکو به حساب می‌آمدند- را برکنار کرد و در سپتامبر ۱۹۷۵ چهل افسر آموزش دیده در شوروی را برکنار نمود و از سال ۱۹۷۵ به بعد تدریجاً اعضای حزب خلق و پرچم از حکومت تصفیه نمود و بسیاری از آنها به بهانه مأموریت به استانها و شهرها فرستادند و یا به عنوان سفیر افغانستان تبعید کردند. اما بخاطر کمکهای شوروی و نفوذ زیاد ناشی از این کمکها، مانع از تصفیه کامل اعضای کمونیست شد. به همین خاطر راهی دیگری انتخاب کرد و آن اینکه برای مبارزه با نفوذ احزاب خلق و پرچم یک «حزب انقلاب ملی» تشکیل داد، تا طرفداران بیشتری جلب کند و یا به طرفداران خود نظم و سازمان بیشتری بدهد. طبیعی است که در چنین شرایطی احزاب خلق و پرچم برای رهایی از شکست خود با یکدیگر متحد می‌گردند تا بتوانند دشمن مشترک خود (داودخان) را از سر راه بردارند. این اتحاد در سال ۱۹۷۸ تحقق یافت و نزدیکی داودخان به غرب و ایران و قطع روابط با احزاب خلق و پرچم و سایر افراد کمونیست‌های متمایل به شوروی، دولت شوروی را خشمگین و نگران ساخت. در ۱۲ تا ۱۵ آوریل ۱۹۷۷ برای دومین بار که داودخان به شوروی مسافرت کرد در طی این دیدار، مذاکرات تند و تلخی بین او و برژنف صورت گرفت. برژنف



از ترکیب کابینه داودخان اظهار نارضایتی کرد و با صراحت از وی خواست که روابط سیاسی و اقتصادی خود را با کشورهای غرب قطع کند و از کنار گذاشتن سیاستمداران افغانی طرفدار شوروی خودداری کند و کشورش را از وجود مستشاران غربی پاک کند. ولی داودخان با سردی به او جواب داد: «افغانستان کشوری مستقل است». هر وقت به مستشاران خارجی نیازی نداشته باشد از آنها خواهد خواست کشور را ترک گویند. این سخن داودخان شامل حال مستشاران روسی هم می‌شد که باعث خشم بیشتر اتحاد شوروی گردید؛ زیرا با توجه به سرمایه‌گذاری‌هایی که کشور شوروی در افغانستان کرده بود، انتظار چنین پاسخ‌هایی را نداشت.^(۱)

هرچه بود کودتای داودخان به عنوان کودتای سفید - که چندان سفید هم نبود- با طرحی بسیار زیرکانه به پیروزی رسید. اولین بیانیه‌ی وی که دست خط آن چاپ شده است با این مطلب از طریق رادیو کابل و بعد جراید کشور پخش شد:

بسم الله الرحمن الرحيم

«خواهران و برادران عزیز، سلام

بنده در طول مدت مسئولیت‌های مختلف در خدمت وطنم، همیشه در جستجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان مخصوصاً طبقات محروم و قشر جوان مملکت ما یک محیط مثبت و واقعی نشو و نمای مادی و معنوی میسر گردد و در آن همه افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز، در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته،

(۱) افغانستان، دفتر مطالعات سیاسی بین المللی، وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۸۶.



احساس مسئولیت نمایند. مدتها سپری شد و مساعی زیاد به عمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب به شکل‌های مختلف مانع رسیدن به چنین هدفی می‌شد تدریجاً از بین بردارم و مخصوصاً در مملکت امنیت قابل اعتباری قائم سازیم که تحول مثبت اقتصادی و اجتماعی را به صورت سالم اجازه دهد، به نسل جوان احساس مصونیت بخشد و از نشو و نمای خرافاتی و ارتجاعی جلوگیری کند.^(۱)

داودخان پس از کودتا اولین اقدامی که انجام داد اعضای خانواده سلطنتی را با تعدادی از بستگانش با هزینه گزاف نزد ظاهرخان به روم فرستاد. این کار نشان از توافقی‌هایی که هرچند از اول نبود ولی بعد از کودتا به وجود آمد که از بیعت‌نامه ظاهرخان تا حدودی این مطلب روشن می‌شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

«برادرم جلالت مثاب رئیس جمهور

از موقعی که خبر جریانات اخیر را شنیدم تا این دم، فکرم متوجه وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم. مگر حین که دریافتم مردم افغانستان به غرض اداره آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده‌اند به احترام از اداره مردم وطنم خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می‌شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود را به شما ابلاغ می‌کنم در حالی که آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است. خود را به حیث یک فرد افغانی، زیر

(۱) افغانستان سرزمین آریا مؤلف محمد ناصر کمال، متمام، احمد پژمان چاپ پیشاور ۱۳۷۷ ص ۲۵۲.

سایه بیرق افغانستان قرار می‌دهم؛ دعای من این است که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددکار وطن و هموطنان من باشد.^(۱)

پس از استعفای ظاهرخان و بیعت وی با داود خان، آن هم در فاصله کم‌تر از یک ماه، نشان دهنده توافقات خانوادگی بود.

شیعیان

داودخان در ابتدای ریاست جمهوری دم از اصلاحات اراضی و عدالت اجتماعی و عدم تبعیض نژادی زد اما پس از فاصله‌ای نه چندان زیاد نتوانست ماهیت تبعیض‌گرایانه خود را پنهان سازد؛ اولین اقدام تبعیض‌گرایانه خود را در مورد هزاره‌ها (شیعه‌ها) انجام داد. یکی از نویسندگان در مورد اقدامات وی نوشته است:

«او به مأمورین امر کرد بالای مردم هزاره ظلم کنند، اموالشان را علناً به نام رشوت بگیرند، با خشونت با آنها رفتار کنند؛ به کوچی هدایت می‌داد تا اموال هزاره‌ها را به زور بگیرند، کشت و زراعت‌شان را تلف سازند، به شرف و ناموس آنها تعرض کنند. دروازه مکاتب مخصوصاً لیسۀ عسکری را عملاً بر روی جوانان هزاره (شیعه) مسدود ساخت... زمین‌های مردم از دشت ارچی، امام صاحب و بغلان را به زور به قبائل پشتو زبان سپرد».^(۲)

البته این اقدامات قسمتی در زمان صدارت او انجام گرفت و قسمت عمده در

(۱) از سقوط سلطنت تا ظهور و اجرائات طالبان، عبدالحمید مبارز طبع دوم ص ۲۰.

(۲) اسناد تاریخی افغانستان، تنگیال، چاپ پاکستان ص ۵۱.



دوران ریاست جمهوری اتفاق افتاد. بی‌عدالتی از یک طرف و ضعف اقتصادی از سوی دیگر زمینه فرار قشر جوان را به پاکستان و ایران (قبل از انقلاب اسلامی) فراهم کرد که این رفت و آمدها مستقیماً در روحیه جوانان و حتی عامه مردم اثرات منفی گذاشت!

فصل هفتم

روی کار آمدن کمونیست‌ها و عکس العمل شیعیان

- ۱- نور محمد تره‌کی، و شیعیان
- ۲- حمله شوروی به افغانستان
- ۳- داکتر نجیب و شیعیان
- ۴- آغاز اولین قیام مسلحانه در افغانستان
- ۵- قیام شیعیان در مناطق مرکزی
- ۶- سقوط رژیم نجیب الله
- ۷- جنک احزاب در کابل
- ۸- اسامه بن لادن، رهبر حزب القاعده
- ۹- حفیظ الله امین و شیعیان
- ۱۰- روی کار آمدن ببرک کارمل
- ۱۱- علل حمله شوروی به افغانستان
- ۱۲- قیام شیعیان علیه دولت
- ۱۳- علل خروج نظامی شوروی از افغانستان
- ۱۴- دولت مجاهد و سهم شیعیان
- ۱۵- طالبان و شیعیان
- ۱۶- برخی اقدامات طالبان

نورمحمد تره‌کی و شیعیان:

در مورد شکست حکومت داودخان عوامل زیادی دخالت داشته‌اند از جمله قتل میر اکبر خان از سران باند پرچم که مخالف تره‌کی بود که طبق شایعات توسط باند امین و یا توسط ک گ بی در شام ۲۸ ماه حَمَل کشته شده و در عقب مطیعه دولتی کابل انداختند. حزب دموکراتیک خلق افغانستان قتل وی را به دولت داودخان نسبت داده به تاریخ ۳۰ حَمَل جسد او را از مقابل ارگ جمهوری عبور داده، در پشت بالا حصار کابل دفن کردند. در مراسم تشییع و تدفین میراکبر خیر تعداد زیادی از چینی‌ها شرکت کرده بودند و تعدادی از آنان بیانیه‌های داغی را ایراد نمودند. دولت هم بلافاصله تعدادی از خلق‌ها از جمله تره‌کی، بیرک‌کارمل و آناهیتا را زندانی کرد و فردای آن روز کودتا شد. قبل از کودتا اعلام شده بود که توطئه براندازی حکومت کشف شده و عاملان آن دستگیر شده‌اند اما بعدها روشن شد که طراح اصلی کودتا، آنهایی که دستگیر شده بودند، نبود. به هر صورت در روز پنج شنبه ۷ ثور سال ۱۳۵۷ کودتای خونین که از سوی حزب دموکراتیک خلق افغانستان (مرکب از جناح خلق و پرچم که یک سال قبل ائتلاف نموده بودند) به همکاری و طرح روسیه ترتیب یافته بود به حکومت نیم قرنه استبدادی آل یحیی خاتمه داد.

زمام حکومت را نورمحمد تره‌کی به عهده گرفت. هرچند که اولین بار اسم عبدالقادر به عنوان رهبر کودتا سر زبانها بود. ظاهرخان که از دور نظاره‌گر اوضاع بود در برابر این تحول عکس العمل نه چندان جدی از خود نشان داد و اظهار داشت که: «واضح است که کودتاکنندگان چپ‌گرا هستند و همین امر موجب نگرانی ما شده است».^(۱)

روس‌ها که طراح اصلی کودتا بودند، به خاطر عدم افشای همکاری با کودتاگران، ۴ روز بعد از کودتا رژیم کابل را به رسمیت شناختند؛ در حالی که کودتای داودخان را در همان روز اول شناخته بودند. زیربنای حکومت کودتای ۷ ثور با خون خانواده سلطنتی و استخوان سربازان گارد ریاست جمهوری داودخان استوار گردید. این برای اولین بار است که خانواده سلطنتی به شکل آشکار در وقت تعویض قدرت و حکومت قتل عام می‌شدند. در حالی که در دو قرن و نیم همواره تغییر حکومت و تعویض قدرت براساس سازش درون خانوادگی که زنان فعال داشتند، صورت می‌گرفت و حرم سراها از هر گونه آسیبی در امان بودند. این قاعده از آغاز قدرت احمدخان تا حکومت داودخان مراعات می‌شد.

اما عملکرد کودتاگران نشان داد که تغییرات بنیادی در حاکمیت و حکومت افغانستان به وجود آمده است، هرچند که ترکیب کابینه فرق چندانی با گذشته‌ها نداشت فقط چند نفر غیر پشتون در جمع چپی‌های پشتون مشاهده می‌شدند. ولی از نظر خانوادگی قدرت از کف محمدزای‌ها بیرون رفته به اقوام دیگر رسیده بود. از آنجایی که ترکیب کابینه - که تلفیقی از جناح خلق و پرچم بود - خیلی



زود باعث جنگ قدرت و تصفیه حسابهای درونی گردید که این کار همراه با کشتار و قتل عام مردم شد و جو نا امنی و بحران سیاسی را در کشور حاکم ساخت. هنوز یک ماه از کودتای ۷ ثور نگذشته بود که شایعات اختلافات در حزب حاکم سر زبانها افتاد و رادیو کابل به تاریخ ۱۳۵۷/۴/۱۴ اعلام کرد که نور احمد نور وزیر داخله به عنوان سفیر در واشنگتن، ببرک کارمل معاون صدراعظم به عنوان سفیر در چک و اسلواکیا منصوب شدند و مدتی نگذشته بود که خبر کودتای عبدالقادر و دستگیری و دیگر چپی‌ها پخش شد.

با کنار رفتن پرچمی‌ها از قدرت، تره‌کی و امین یکه‌تاز میدان شدند. دوران روی کار آمدن حزب خلق شرم آورترین صحنه‌های تاریخ را از قتل عام، غارت، و تجاوز به ناموس ملت به وجود آورد. اقدامات وحشیانه و غیرانسانی خلقی‌ها از قبیل اهانت به مقدسات اسلامی، مساجد، حسینیه‌ها، و جلوگیری از سخنرانی‌های مذهبی و اهانت به روحانیت و محصور کردن آنان در گوشه‌های خانه‌هایشان. عده کثیری از شیعیان که از ایران به کابل برگشتند، تره‌کی همه را دستگیر و به جرم شیعه بودن و پیروی از فرمان‌های امام خمینی علیه السلام گور دسته جمعی نمود، که خانواده‌هایشان تا به امروز بلا تکلیف هستند. این عملکرد باعث شد که مسلمانان افغانستان اعم از شیعه و سنی عَلم مخالفت و قیام برداشتند.

حفیظ الله امین و شیعیان

(کودتای ۲۵ سنبله ۱۳۵۸)

وقتی که روس‌ها از عملکرد حفیظ الله امین احساس خطر کردند، در صد برآمیذند تا حفیظ الله امین را بردارند. دوباره ببرک کارمل را به عنوان همکار تره‌کی ولایت کابل سازند که این توافق در وقت سفر تره‌کی در هاوانا (کوبا) و

برگشت او در مسکو صورت گرفت. تره‌کی پس از ۲ روز مذاکره در ۱۱ سپتامبر مسکو را به قصد کابل ترک و اعلام نمود ملاقات‌های مفیدی با رهبران شوروی داشته است. امین فهمید که بین شوروی و تره‌کی برای براندازی او توافقی صورت گرفته است، سعی می‌کرد موقعیت خود را مستحکم کند؛ بر این مبنای تعدادی از وزراء و مسئولان را که احتمال می‌داد با تره‌کی همکاری داشته باشند عزل کرد و هواداران خود را جایگزین آنها کرد. تره‌کی اعتراض کرد ولی سودی نداشت.

تره‌کی از این اقدامات امین احساس خطر کرد با برنامه ریزی‌ها و توافق‌های که با سفیر وقت شوروی، الکساندرپوزانف کرده بود، امین را در ۱۴ سپتامبر ۱۹۷۹ جهت جشن در کاخ ارگ دعوت کرد. امین پذیرفت ولی احساس کرد هدف از این دعوت توطئه‌ای علیه وی است ولی به رغم این، امین یک اسکورت مسلح همراه خود برداشت که رئیس پلیس نیز جزء آن بود به محض ورود امین به قصر به سوی او تیراندازی شد؛ رئیس پلیس کشته شد. ضمن درگیری بسیار شدیدی در نهایت منجر به نجات امین و دستگیری تره‌کی گردید و تره‌کی زخمی شد. وی مدتی زندانی و یا بستری بود تا اینکه کابل تایمز در ۱۰ اکتبر گزارش داد: تره‌کی صبح روز گذشته به علت بیماری شدید در گذشته است. پس از مرگ تره‌کی، امین خود را رئیس جمهور و دبیرکل حزب نامید و قدرت را قبضه کرد.

وقتی طرح روسها در ظاهر خنثی شد شوروی دستپاچه شد؛ برژنف اعلام کردند: روابط دو کشور توسعه پیدا خواهد کرد و به ناچار با امین گرم گرفت ولی حقیقت مطلب این بود که هم شوروی به این واقعیت پی برده بود و هم



امین که رازشان افشاء شده است؛ لذا امین تمام جنایات گذشته را به عهده تره‌کی انداخته و خود ماسک اسلام‌گرایی به چهره زده می‌کوشید روابط خود را بنا همسایگانش توسعه دهد و در انتظار روابطی بهتر با آمریکا بود. و از ضیاءالحق رئیس جمهور وقت پاکستان و اقلشاهی وزیر خارجه آن کشور تقاضای دیدار کرد. امین دنبال متحدین جدیدی می‌گشت. وی تلاش می‌کرد در مقابل شوروی سیاست مستقل‌تری را در پیش بگیرد.

گرایش‌ات امین با غرب چندان عمیق نبود و یا اینکه نمی‌توانست عمیق گردد به خاطر اینکه امین احتیاج و نیاز به شوروی داشت. نیاز امین به شوروی از این قرار بود:

۱- دریافت تسلیحات و دیگر امکانات از شوروی جهت مقابله با شورشیان که چند ولایات افغانستان را تصرف کرده بودند.

۲- دریافت کمکهای مختلف اقتصادی، مالی و فنی جهت اداره امور کشور. نیاز شوروی به امین هم به این قرار بود:

۱- امین در رأس برنامه‌هایی قرار داشت که اتحاد شوروی طی دهه گذشته در افغانستان ترتیب داده بود.

۲- هزاران نفر روسی در افغانستان به سر می‌بردند که تأمین جان و حضورشان در افغانستان برای اهداف بعدی اتحاد شوروی ضروری بود.

امین دوره سه ماه و چند روز حکومت خود را، ضمن کشتار و قتل عام مردم سراسر کشور، بیشتر به تمرین صحبت در رادیو و تلویزیون سپری نمود. او در ظاهر همواره شعار عدالت، مصونیت و قانونیت را سر می‌داد؛ مساجد و حسینیه‌هایی را که خود، نمازگزاران و سوگواران آنها را کشته بود، مجدداً

بازسازی نمود! و دست به رنگ‌آمیزی زد اما هیچ کدام از این اقدامات نتوانست زمان مرگ او را بدست روسها به تعویق اندازد. زیرا مداخله روسیه روز به روز بیشتر شده و به رسانه‌های خبری جهان راه یافت روزنامه اطلاعات به تاریخ ۷ میزان نوشته بود:

«یک مفسر برزیلی معتقد است که اگر شوروی در افغانستان مداخله نظامی کند تا پیروزی کامل به آن ادامه خواهد داد و این با مداخله آمریکا در ویتنام فرق دارد».^(۱)

در تاریخ ۲۴ میزان، خبر شکست کودتا در کابل از سوی محمدفرهاد، رهبر حزب خلق (افغان ملت) و افسران نظامی به جهان مخابره شد و روز ۲ جدی ترور رئیس پلیس مخفی امین، اسدالله امین برادرزاده وی پنخس شد و به دنبال آن خبر تجاوز روسیه.

حمله شوروی به افغانستان:

اتحاد شوروی در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ در افغانستان مداخله نظامی کرد. البته این مداخله نظامی بی‌مقدمه نبود و از چند ماه پیش زمینه‌های آن فراهم گردیده بود. اینکه حمله چه زمانی قطعی شد، مفسران اعتقاد دارند پس از مرگ تره‌کی تصمیم اتحاد شوروی برای مداخله نظامی مسلم شد پس از آن پادگانهای روسی نزدیک به مرز افغانستان از جمله در فرغانه به حال آماده باش درآمدند و نیروها و تجهیزات نظامی مورد نیاز در مناطق نزدیک به مرز افغانستان پیاده شدند. اتحاد شوروی سعی می‌کرد آمادگی‌های نظامی به گونه‌ای فراهم شود که موجب سوء

(۱) روزنامه اطلاعات ۷/۷/۱۳۵۸.



ظن و نگرانی امین نگردد به همین جهت روابط نسبتاً دوستانه و دیدارهای معمول و کمکهای همیشگی ادامه یافت.

و قبل از مداخله پیام دوستانه اتحاد شوروی توسط سفیر جدیدش به امین تسلیم شد و امین هم آن قدر ساده نبود که متوجه تمهیدات نظامی شوروی نگردد اما چیزی را که نمی‌توانست باور کند، مداخله نظامی بود، امین معتقد بود حمله شوروی به افغانستان برای آن کشور زیانبار است وی گمان می‌کرد این تمهیدات نظامی برای ترساندن او می‌باشد.

از طرفی ممالک غرب مرتب گزارش‌هایی مبنی بر اقدامات نظامی روسها و احتمال مداخله نظامی شوروی منتشر می‌نمودند و شوروی را متوجه عواقب خطرناک آن می‌کردند، ولی شوروی تکذیب می‌کرد.

قبل از مداخله نظامی، هیئت‌های نظامی زیادی از شوروی به افغانستان رفتند تا زمینه حمله را آماده سازند و نیز تعدادی از کارمندان دیپلمات شوروی وارد افغانستان گردید و مدت یک هفته در آن کشور توقف کرد و طی بازدید خود به این نتیجه رسید که نیروهای مسلح افغانستان به علت ارتداد از عقاید سیاسی و نظامی حکومت کابل و تقسیم آن به گروههای خلقی و پرچمی توان اداره کشور و برقراری نظم را ندارند و تنها راه برقرار نظم و آرامش مداخله نظامی است و چگونگی حمله را مشخص نمود.

در مجموع پس از بازرسی کامل، صبر و انتظار به پایان رسید و هواپیماهای ترابری اتحاد شوروی که از ۲۴ دسامبر بر فراز هندوکش ظاهر شده و سرباز و دیگر امکانات در فرودگاه کابل پیاده می‌کردند، در شب ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ حمله گسترده خود به افغانستان را آغاز کردند. ابتدا مراکز حساس مثل رادیو، تلویزیون،

مخابرات، جاده‌های مهم، فرودگاه، مناطق دولتی و سایر مراکز مهم را اشغال یا تحت کنترل خود درآوردند و سپس جاده منتهی به کابل را زیر نظر گرفتند.^(۱)

سقوط حفیظ الله امین و روی کار آمدن کارمل

پس از مداخله نظامی، در همان ۲۷ دسامبر تعدادی از نیروهای ارتش شوروی به سوی قصر دارالامان حمله کردند؛ ضمن از بین بردن نگهبانان و هشت دستگاه تانک محافظ قصر دارالامان را تصرف نمودند و امین را که در آن مستقر بود دستگیر کردند و سپس او را با همسر، برادرزاده، هفت فرزند و حدود ۲۰ تا ۳۰ تن از دستیارانش تیرباران کردند و به این صورت حکومت حفیظ الله امین سقوط کرد.

در شام ۶ جدی سال ۱۳۵۸ همزمان با گزارش رادیو کابل از مهمانی رفتن حفیظ الله بیانی به برک کارمل از رادیو تاجیکستان به نام رادیو کابل به عنوان رئیس جمهور افغانستان پخش شد. بعدها فاش شد که در آن وقت امین هنوز زنده بوده و ببرک کارمل در روسیه حضور داشته است. روسها وقتی امین را کشتند ببرک را از روسیه آورده به قدرت نشاندند.

کارمل که فرد زرنگ سیاست باز و کارکشته بود هرچند با همراهی نیروهای متجاوز وارد وطن شد اما طرح‌های بلند مدتی را در دست گرفت، با اینکه خود موفق نشد آنها را پیاده کند ولی نتوانست جلو پیروزی‌های مجاهدین را سد نماید. اولین اقدام کارمل این بود که زندانیان دوره امین و تره‌کی را آزاد کرد؛ اموال مصادره شده مردم را رد کرده، جبهه ملی پدر وطن را تشکیل داد. وی با

(۱) افغانستان. وزارت امور خارجه.



طرح -خود مختاری برخی مناطق، ایجاد مجمع به نام شئون اسلامی، وزارت اقوام و قبایل و غیره زمان را به عقب برگرداند که اگر او این اقدامات را قبل از تجاوز روسیه در همان آغاز کودتای تیره‌کی به مرحله اجرا می‌گذاشت شاید پیروز می‌شد. اما زمان برای این فعالیت‌ها مساعد نبود و جنگ از حالت منطقه‌ای، شکل عمومی و سراسری به خود گرفته بود.

در مجموع با سقوط امین حاکمیت حزب خلق پایان یافت و حزب پرچم که کارمل در رأس آن قرار داشت روی کار آمد.

از طرفی وقتی روسها در مورد اشغال افغانستان به بن‌بست رسیدند، دست به تغییراتی تازه زدند که البته ارتباط مستقیم به دگرگونی نظام مارکسیستی در خود روسیه داشت زیرا پس از مرگ برژنف، سیاست روسیه در حال تغییر قرار گرفت و گاردهای قدیمی یکی پس از دیگری از صحنه کنار رفتند و زمام به دست گورباچف رسید. در افغانستان هم پس از این تغییرات در خود روسیه به تاریخ ۱۴/۲/۱۳۶۵ ببرک کارمل از مقام رهبری حزب دموکراتیک خلق استعفا داده و جای او را نجیب گرفت.

داکتر نجیب و شیعیان:

پس از برکناری ببرک کارمل از مقام ریاست جمهوری، طبق قانون کشورهای کمونیست، رهبر حزب زمام دولت را نیز به عهده گرفت. شعار داکتر نجیب در ابتدا مصالحه ملی، آتش‌بس و طرح انتخابات بود. همچنان ادامه طرح برژنف که بعدها به نام طرح سازمان ملل و کنفرانس ژنو که دور اول آن به تاریخ ۲۵ جوزا سال ۱۳۶۱ مطابق ۱۵ جون بین مقامات پاکستان، کابل و کورودویز نماینده سازمان ملل انجام گرفت؛ مفاد طرح سازمان ملل اینها بود:

۱- خروج قوای خارجی از افغانستان

۲- عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها

۳- تضمین بین‌المللی و عدم مداخله دولت‌ها

۴- بازگشت داوطلبانه مهاجرین به وطن‌شان

این طرح با شدت تمام از سوی سازمان ملل دنبال شد ضمن اینکه جنگ و خونریزی در کشور ادامه داشت، رفت و برگشت‌های کورودویز نیز ادامه یافت تا اینکه بعد از ۸ سال تمام به تاریخ ۲۴ حمل ۱۳۶۷ مطابق ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ طرح به نتیجه رسید. فردای آن توافقنامه چهارجانبه بین روس، آمریکا، کابل و اسلام آباد در ژنو به امضا رسید و براساس آن، قشون روسیه به مدت ۹ ماه دیگر یعنی تا تاریخ ۲۵ دلو ۱۳۶۷ باید از افغانستان خارج می‌شد که این توافقنامه به خوبی اجرا شد و خروج نیروهای روسی در ۲۶ دلو ۱۳۶۷ از افغانستان تکمیل گردید. اما مشکلات کشور به حالت خود باقی ماند. داکتر نجیب برای همه اقوام مخصوصاً شیعیان آزادی نسبی داد و قید و بندهای اقلیت و اکثریت را برداشت.

علل حمله شوروی به افغانستان

پس از تحقیق و بررسی معلوم می‌شود که عوامل متعددی در حمله شوروی به افغانستان دخالت داشته‌اند که مهمترین عللی که برای حمله شوروی می‌توان در نظر گرفت موارد ذیل است:

۱- شورش سراسری افغانستان و تضعیف رژیم کمونیستی

ریشه‌های شورش را هم می‌توان در اختلافات شرق و غرب و اختلافات درونی دولت و رقابتها برای کسب بیشتر قدرت و مهمتر از همه تغییرات مارکسیستی در جامعه



افغانی دانست، دولت شروع به اقدامات کمونیستی و ضد اسلامی نمود و جامعه افغانستان که عمیقاً مسلمان بود به شدت در مقابل تغییرات کمونیستی مقاومت کرد.

۲- پیروزی انقلاب اسلامی ایران

وقوع انقلاب اسلامی در ایران از دو دیدگاه برای اتحاد شوروی حائز اهمیت بود:

الف) تأثیر انقلاب اسلامی در افغانستان و تأثیرات احتمالی آن در جمهوری‌های مسلمان نشین اتحاد شوروی.

ب) انقلاب اسلامی سبب به هم ریختن اوضاع خاورمیانه و درگیری آمریکا و غرب در مسائل آن گردید. اتحاد شوروی استدلال کرد چون غرب توجه به ایران و مسائل آن دارد توجهی به افغانستان ندارد و فرصت خوبی برای مداخله نظامی در افغانستان پدید آمده است.

۳- رسیدن به آبهای گرم جنوب

براساس وصیت‌نامه‌ای که به پطرکییر منسوب است (برخی از مورخین از جمله آقای سعید نفیسی در کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» وجود چنین وصیت‌نامه‌ای را ذکر نموده است) یکی از مقاصد اصلی سیاست خارجی روسها دستیابی به آبهای گرم جنوب بود و حمله به افغانستان را گامی در جهت نزدیک شدن به این هدف می‌دانست.

۴- دفاع از ایدئولوژی مارکسیسم

بر مبنای اصول مارکسیسم، هر کشور که سوسیالیست شد از لحاظ مسیرهای تاریخی که می‌پیماید، بازگشت ناپذیر تلقی می‌شود یعنی جامعه‌ای که انقلاب

کارگری به راه انداخت، وارد مرحله انقلاب سوسیالیستی گردید نمی‌تواند دوباره به عقب برگردد و سقوط حکومت امین در واقع بازگشت به دوران گذشته تلقی می‌شد. در این مقطع زمانی اگر افغانستان از سوسیالیسم عقب‌نشینی می‌کرد برای سایر کشورهای کمونیستی نیز این امکان به وجود می‌آمد و آنها هم خواستار بازگشت به شرایط گذشته خود می‌شدند. بنابراین اتحاد شوروی ناچار بود جلو شکست حکومت کابل را بگیرد.

۵- حفظ مرزهای شوروی

اتحاد شوروی گمان می‌کرد با سقوط رژیم امین حکومتی متمایل به آمریکا و غرب در افغانستان سرکار می‌آید و تبدیل به پایگاهی علیه شوروی می‌شود و مرزهای شوروی در معرض خطر و تهدید قرار می‌گیرد.

آغاز اولین قیام مسلحانه در افغانستان

از آنجایی که سرمایه‌گذاری بلندمدت روسها در افغانستان، سرانجام در هفت ثور ۱۳۵۷ به ثمر نشست و کودتای هفت ثور به عنوان یک رخداد وحشتناک و سیاه سیاسی بر مردم ما تحمیل گردید.

این حادثه غم‌انگیز مسیر تاریخ کشور و بستر حرکت زندگی مردم ما را به سوی فاجعه سوق داد. در این میان علماء و روحانیون، روشنفکران و تحصیل کرده‌ها بیش از همه در معرض تهدید و فاجعه قرار گرفتند. خلقی‌های منطقه تمام حرکات علماء و روشنفکران را تحت نظر داشتند، از سخنرانی‌های مذهبی جلوگیری و به مقدسات اسلامی علناً اهانت می‌کردند. از طرفی ارتش شوروی مشهور به ارتش سرخ وحشت زیادی در دلها افکنده بود. این ارتش مشهور به



خشونت و سنگدلی بود و هر جا پای می‌گذاشت نیروهای مقابل بر خود می‌لرزید هنگام که آلمان شرقی، چک اسلواکی و مجارستان بر علیه شوروی مقاومت کردند، ظرف دو سه روز پس از مداخله ارتش شوروی اوضاع به نفع شوروی آرام شد. اتحاد شوروی گمان می‌کرد حداقل به خاطر هراسی هم که ارتش سرخ در دلها دارد افغانستان ظرف چند روز آرام خواهد شد

اما ورود بیش از ۱۱۰ تا ۱۱۵ هزار نفر نیروی ارتش شوروی آن هم با مدرنترین تسلیحات نه تنها وضع را آرام نکرد بلکه شورش و مقاومت دامنه وسیعی یافت و مردم افغانستان اعم از شیعه و سنی با ساده‌ترین سلاحها به جنگ و مبارزه با ارتش رژیم کابل و ارتش شوروی پرداختند. احزاب سیاسی و مقاومت که قبلاً در جامعه افغانی جایی نداشتند، یکی پس از دیگری در صحنه حاضر شدند و در کنار مردم علیه ارتش شوروی جنگ کردند.

انگیزه اصلی مردم برای مخالفت و قیام علیه دولت مارکسیستی، دینی بود مردم این نوع حکومت را ضد دین و نامشروع می‌دانستند. آنان از وضعیت مسلمانان آسیای میانه کم و بیش اطلاع داشتند و می‌دانستند که نظام کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی چگونه شعائر، مراسم و حتی تفکر مذهبی را ممنوع و مساجد و معابد را تعطیل و تخریب کرده است. آزار و کشتار مردم بر روند قیامهای مردمی سرعت بخشید. دولت به دستگیری، زندانی کردن و کشتار وسیع مردم دست زد. آنان هرکس که به گونه‌ای جایگاهی در میان مردم داشت مخصوصاً روحانیون، ریش سفیدان، مالکان، خرده مالکان، مغازه داران و سادات را دستگیر و زندانی کرده بدون هیچ گونه تحقیق و محاکمه‌ای به طور دسته

جمعی یا انفرادی اعدام و مدفون می‌ساختند. در مصاحبه‌ای که جناب فرهنگ با یک سرباز فراری کرده، وی توضیح می‌دهد که چگونه زندانیان را زنده به گور می‌کردند:

«من موظف بودم که روزانه یک تعداد جبر (گم‌ودال) در اطراف پل چرخی (که زندان در آنجا قرار داشت) توسط بلدوزر حفر کنم پس از ساعت هشت شب، زندانیان که دستانشان از عقب بسته بود به آنجا آورده می‌شدند، سه نفر صاحب منصب پاهایشان را هم با ریسمان کوتاه می‌بستند و آنها را در جرها می‌انداختند سپس من خاکی را که از جرها کشیده شده بود توسط بلدوزر بالای محکومان می‌ریختم و آنها را زنده به گور می‌کردم.»^(۱)

به رغم فشار و ستم به همه مردم افغانستان در سالهای نخست به شیعیان فشار بیشتری وارد شد؛ فرهنگ می‌نویسد:

«این فجایع به یک یا چند شخص و یک یا چند شهر و محل محدود نبود، بلکه در تمام نقاط شهرها و ولایات کشور که پای سازمان و سازمانیان، حاکم ولسوال و صاحب منصبان دولت به آن می‌رسید، شب و روز به صورت لاینقطع دوام داشت اما شدت رفتار، بیشتر بالای ملایان، روحانیون، تحصیل کردگان غیر سازمانی و اقلیتهای هزاره و قزلباش - که شیعه بودند - متمرکز بود!»^(۲)

وی پس از نقل خاطرات یک زندانی می‌افزاید:

«فهرست محبوسین که نویسنده خاطرات با ایشان زندانی بود، نشان می‌دهد که زندانیان از اقوام و اقشار مختلف جامعه و باشندگان مناطق گوناگون بودند یگانه مردمی که اسم‌هایشان در این فهرست

(۱) میرمحمدصدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۹۱۰.

(۲) همان ص ۹۴۴.



و در فهرست عمومی زندانیان به نظر نمی‌خورد، مردم هزاره و قزلباش‌اند که در اکثر احوال به دستور تره‌کی و امین پس از گرفتاری
(۱)
سر راست به کشتارگاه فرستاده می‌شدند».

در تأیید این مطلب یادآور می‌شود که شماری از هم‌محلّیها از جمله شوهرخواهر نگارنده که در آن زمان از ایران به کابل برگشته بود، را دولت وقت دستگیر و زندانی کرد که تاکنون هیچ خبری از آنان به دست نیامده است. مردم مسلمان افغانستان در مقابل این بی‌رحمی‌ها و ظلم‌ها به سرعت واکنش نشان دادند و به زودی حرکت‌های مردمی در نقاط گوناگون کشور به طور مستقل و بدون هیچ گونه سازماندهی به رهبری علماء و روحانیون مناطق آغاز شد و در زمانی بسیار کوتاه تقریباً در سراسر کشور گسترش یافت.

قیام شیعیان علیه دولت

قیام و جهاد رهایی‌بخش مردم افغانستان به ویژه شیعیان در برابر دولت در سراسر افغانستان هر روز شدیدتر می‌شد و گسترش می‌یافت و دیگر کمونیستها قادر به کنترل قیام مردمی در واقع انقلاب اسلامی افغانستان نبودند. اما در مورد این که اولین قیام در چه تاریخی و در کجا و توسط چه کسانی صورت گرفت؟ دو دیدگاه متفاوت وجود دارد:

۱- بعضی از محققین در این باره می‌نویسند: از گفته‌های عینی مردم و برخی از منابع معتبر مکتوب چنین برمی‌آید که اولین قیام مردمی علیه رژیم کمونیستی توسط مردم نورستان به رهبری محمدانور امین در اول برج جوزا (خرداد) ۱۳۵۷ ش (۱۳۵۷/۳/۱) صورت گرفت که در این حرکت دلیرانه طی سه روز نبرد مردم

با وسایلی چون کارد، شمشیر و تعدادی تفنگ‌های قدیمی مسلح شدند، پایگاهی که مجهز به تانک زره دار و سلاح‌های مدرن مجهز بود را محاصره کردند و سرانجام با کشتن ۳۰ نفر و اسارت ۱۵۰ نفر از اعضای رژیم حاکم و عوامل آن پایگاه مزبور را تسخیر کردند و بقیه عوامل رژیم را وادار به فرار ساختند. همزمان با آن مردم مسلمان جدران به رهبری خانواده ببرک‌خان یکی از متنفذین محلی و از مجاهدین دوره استقلال قیام کردند و پس از یک نبرد جانانه نیروهای دولتی را از منطقه متواری ساختند.

۲- یزدانی، محقق و پژوهشگر افغانی می‌نویسد:

اولین برخورد مسلحانه علیه دولت تره‌کی هرچند از نورستان شروع شد اما قیام خونین مردم دره صوف را که در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۱۲ شروع شد باید سرآغاز قیام مردمی ملت افغانستان به حساب آورد. مردم دره صوف در ۱۳ دلو (بهمن ۵۷) نیروهای مارکسیستی را کشته، معدن زغال‌سنگ دره صوف را آزاد کردند. رژیم مارکسیستی با خشونت غیرقابل وصفی وارد عمل گردید و با خشونت‌های خاص رژیم‌های مارکسیستی می‌باشد وارد عمل شد و مدت ۱۰ شبانه روز ارتباط با سایر نقاط افغانستان به کلی قطع بود. در این مدت شدیدترین جنگ‌ها جریان داشت. عده‌ای کثیری از مردم بی‌گناه قتل عام شدند و خانه‌هایشان ویران گردید؛ اموال و دارایی مردم به آتش کشیده شد و یا غارت گردید حتی اطفال و کهنسالان از کار افتاده به شهادت رسیدند، مردم به ناچار خانه‌های خود را ترک گفته در میان برف و یخبندان در مغاره‌های کوه‌ها پناه بردند و عده‌ای از شدت سرما و گرسنگی تلف شدند و با این حال به مقاومت و پیکار خود ادامه دادند به دنبال قیام دره صوف هزاره‌های «جنگ‌اغلی» و «دهنه غوری» در اواخر سال ۱۳۵۷ قیام کردند و عده‌ای از نیروهای دولتی را کشته، علاقه داری دهنه غوری را موقتاً آزاد نمودند و بعد از چند روز مورد شدیدترین حملات از سوی دولت قرار گرفتند.



رژیم کمونیستی به دنبال این حادثه ۱۶ هزار نفر ایلجاری و قوای نظامی برای سرکوبی این مردم بسیج نمود. جنگ‌های خونین به وجود آمد و در یک قتل عام بیش از صد نفر از این مردم به شهادت رسیدند. قوای دولتی علاوه بر آتش زدن خانه‌ها و غارت اموال حتی حیوانات اهلی را نیز می‌کشتند تا این مردم از نظر اقتصادی فلج شوند به خاطر کثرت اجساد انسانی و لاشه‌های حیوانات تا مدتی از مناطق مختلف جنگ اغلی بوی اجساد مردگان به مشام می‌رسید بعد از آن دامنه قیام به سرعت در مناطق شولگره، پشت بند و چهار کنت سرایت نموده و مردم آن علیه رژیم الحادی به پا خواستند. از اوایل ۱۳۵۸ هزاره‌جات (مناطق شیعه و هزاره نشین) یک پارچه خون و آتش بود. مردم سلحشور این منطقه در همه جا به پا خواستند و در مدت کوتاهی بیش از ۳۰ فرمانداری و بخشداری و پایگاه‌های مهم قوای نظامی را آزاد کردند و در همه جا با نیروهای رژیم درگیر شده، ضربات کوبنده‌ای به آنان وارد کردند و در این راه ده‌ها هزار شهید در پیشگاه الهی تقدیم نمودند.

به قسمی که در گرفتن ولایت بامیان در بهار سال ۱۳۵۸ تنها در یک یورش شبانه که به میدان هوایی (فرودگاه) بامیان انجام شد، ۴۰۰ نفر (در برخی گزارش‌ها ۷۰۰ نفر) رزمنده هزاره (شیعه) شربت شهادت نوشیدند و بعد از آن جنگ‌های خونین در بامیان ادامه یافت.^(۱)

قیام شیعیان در مناطق مرکزی

به دنبال مطالبی که آقای یزدانی درباره قیام هزاره‌جات در کتاب دفاع هزاره‌ها

(۱) دفاع هزاره‌ها از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان ص ۲۰-۲۱.



از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان ذکر نموده است، بسیار مناسب است و جا دارد که از قیام مردمی مناطق مرکزی به عنوان ادای دین و رساندن پیام خون شهداء مظلوم آن دیار چند صفحه بنویسم.

قیام مسلحانه در مناطق مرکزی (شیعه نشین) در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۱۸ توسط مردم مسلمان، شجاع فرمانداری دایکندی سابق (استانداری دایکندی فعلی) به رهبری روحانی مبارز و مجاهد خستگی‌ناپذیر حضرت حجت الاسلام والمسلمین شهید شیخ محمدحسین صادقی نیلی با همکاری سایر روحانیون منطقه آغاز گردید و در مدت دو ماه تمام مناطق و فرمانداری‌های دایکندی، شهرستان، لعل، ورس، پنجاب، یگاولنگ و... آزاد گردید.

قیام مردم دایکندی در شرایطی آغاز گردید که تا آن وقت در هیچ جای از هزاره‌جات قیام مسلحانه صورت نگرفته بود؛ اما مردم مسلمان مرکزی با دست خالی و قلب سرشار از ایمان و احساسات فوق العاده دینی در حالی که بیل و کلنگ، داس و تیشه و چوب و تبر بر شانه‌های خود حمل می‌کردند بعد از دو روز تجمع و محاصره فرمانداری دایکندی در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۲۰ آزاد و تمام عوامل کمونیستی دستگیر نمودند که در این عملیات پیروزمندانه یک یا دو نفر از رزمندگان اسلام شهید و تعدادی زخمی و چهار الی پنج نفر از خلقی‌ها کشته شدند.

بنابراین اولین قیام در هزاره‌جات (مناطق شیعه نشین) را مردم دایکندی به رهبری شهید صادقی نیلی از آن خود نموده و به عنوان آغازگر انقلاب اسلامی در هزاره‌جات در تاریخ کشور اسلامی افغانستان ثبت گردیدند.

شهید صادقی رحمته‌الله بعد از آزادسازی فرمانداری دایکندی در تاریخ ۵۸/۱/۲۴



فرمانداری شهرستان را آزاد کرد و در تاریخ ۵۸/۲/۷ فرمانداری لعل و سرچنگل و در تاریخ ۵۸/۲/۱۱ فرمانداری پنجاب را آزاد کرد و در تاریخ ۵۸/۲/۲۱ به استان بامیان رفت که با شهادت تقریباً ۷۰۰ نفر عقب نشینی کرد و تا اینکه در چهار مرحله عملیات مرکز این استان بامیان را از کنترل رژیم کمونیستی خارج نمود.

در مجموع قیام سراسری هزاره‌جات چنان رژیم تره‌کی را به وحشت فرو برد که از فرط دست پاچگی شروع به جمع‌آوری ایلجاری و قوای کمکی نمود و از طرفی دیگر تظاهر به اسلام کرد. مردم کابل بعد از قیام هزاره‌جات به یکدیگر گفتند: تفنگ هزاره‌ها باعث شد که تره‌کی و اعضای کابینه او کلمه بخوانند!

برادران پشتون قبلاً می‌گفتند: اوغان برادر بزرگتر و هزاره برادر کوچکتر است اما قیام اینها ثابت نمود که هزاره (شیعه‌ها) برادر بزرگتر است در نتیجه: گرچه قبل از قیام مردمی هزاره‌جات به رهبری استاد شهید صادقی نیلی رحمته‌الله قیام‌هایی در برخی از مناطق روستاهای افغان نسبت به رژیم مارکسیستی صورت گرفته بود از باب نمونه قیام مردمی دره صوف چنانچه قبلاً ذکر شد در ۵۷/۱۱/۲۴ و قیام چهارکنت، شولگره و پشت بند در تاریخ ۵۷/۱۲/۳ و قیام مردم سنگ چارک در تاریخ ۵۸/۱/۱ صورت گرفته بود و همچنان در سایر مناطق افغانستان نارضایتی‌ها و قیام‌ها مانند آتش زیرخاکستر در حال انفجار بود اما قیام سراسری هزاره‌جات به همه مردم انقلابی افغانستان جرئت داد که می‌توانند علیه ارتش تا به دندان مسلح شوروی و عمال داخلی‌اش قیام کنند و او را شکست بدهند که بعد از قیام هزاره‌جات و آزادسازی مناطق مرکزی یکی پس از دیگری قیام در افغانستان به حالت عمومی درآمد و سراسر افغانستان قیام کردند.



بنابراین شیعیان افغانستان سهم بزرگی در انقلاب اسلامی افغانستان داشته و از پیشتازان انقلاب بوده‌اند.

آقای یزدانی در کتاب «دفاع هزاره‌ها از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان» آماري از آزادسازی فرمانداری و بخش‌داری‌ها مناطق شیعه نشین توسط رزمندگان هزاره (شیعه) و تاریخ آزادی آنها ذکر نموده است که از این قرار است:

۱۳۵۷/۱۱/۱۲ آغاز قیام مردم دره صوف

۱۳۵۷/۱۲/۳ آغاز قیام چهار کنت، شولگره و پشت بند

۱۳۵۸/۱/۱ قیام مردم سنگچارک

۱۳۵۸/۱/۱۴ آغاز قیام مرکز بهسود و قومندان دولتی توسط یک دهقان

بهسودی

۱۳۵۸/۱/۲۰ آغاز قیام مردم دایکندی بغد از دو روز ولسوالی آن فتح گردید

۱۳۵۸/۱/۲۴ فتح ولسوالی شهرستان

۱۳۵۸/۱/۲۴ فتح بلخاب

۱۳۵۸/۲/۷ فتح ولسوالی لعل و سرجنگل

۱۳۵۸/۲/۸ فتح ولسوالی ناوَر

۱۳۵۸/۲/۹ فتح ولسوالی یکاولنگ

۱۳۵۸/۲/۱۰ فتح ولسوالی ورس و فتح ولسوالی مالستان

۱۳۵۸/۲/۱۱ فتح ولسوالی پنجاب

۱۳۵۸/۲/۱۲ فتح ولسوالی جغتو

۱۳۵۸/۲/۲۰ فتح علاقداری دهنه غوری و جنگ اغلی

۱۳۵۸/۲/۲۱ فتح موقت مرکز ولایت بامیان و شهادت عده‌ای کثیر از مجاهدین هزاره



- ۱۳۵۸/۲/۲۴ فتح ولسوالی شولگره مزار شریف
- ۱۳۵۸/۳/۴ آغاز قیام جاغوری و فتح آن بعد از یک هفته جنگهای شدید
- ۱۳۵۸/۳/۸ فتح ولسوالی حصه اول بهسود
- ۱۳۵۸/۳/۱۲ فتح مرکز بهسود بعد از ۲ ماه محاصره
- جوزای سال ۵۸ فتح علاقداری دایمیرداد
- ۱۳۵۸/۴/۱۲ فتح پایگاه مهم دولتی واقع در دره فولادی بامیان
- ۱۳۵۸/۴/۱۷ فتح علاقداری جلریز توسط مجاهدین بهسود ودایمیرداد
- ۱۳۵۸/۴/۱۷ فتح علاقداری شیمبول توسط مجاهدین پنجاب و ورس
- ۱۳۵۸/۶/۱ آغاز قیام دره ترکمن و سرخ پارسا
- ۱۳۵۸/۶/۱۶ فتح علاقداری شیخی
- ۱۳۵۸/۸/۶ فتح ولسوالی لولنج بعد از دو ماه محاصره و جنگهای شدید
- ۱۳۵۸/۸/۷ فتح پایگاه دولتی در منطقه دوآب لولنج و شیخی
- ۱۳۵۹/۴/۲۶ فتح پایگاه مهم چهارده غوربند توسط گروپ توحید و مجاهدین ترکمن و پارسا.
- تاریخ آزادسازی باغران، قره باغ، خواجه میری و تاله و برفک دقیقاً برایم معلوم نیست.
- بنابراین شیعه‌های مناطق مرکزی بیش از وسعت هزارها کیلومتر مربع را در همان سال اول انقلاب (۱۳۵۸) آزاد کردند.
- علاوه بر آزادسازی مناطق ولسوالی یاد شده، مردم هزاره (شیعه) در آزادسازی ولسوالیهای همجوار که در مناطق برادران اهل تسنن و یا به طور مشترک



می‌باشند نیز سهم فعال داشته‌اند^(۱) که این کتاب گنجایش پیاده کردن همه رخداد‌های تاریخی افغانستان را ندارد.

علل خروج نظامی شوروی از افغانستان

یکی از سؤال‌هایی که در ذهن هر محقق و پژوهشگر خلق شده و می‌شود این است که: دلیل اخراج شوروی از افغانستان چه بوده است؟ با توجه به تلفات سنگین جانی و مالی چرا بدون مقدمه از افغانستان خارج شدند؟ در پاسخ باید گفت خروج نیروهای نظامی شوروی از افغانستان دلایل متعددی داشت از جمله:

۱- مقاومت سرسختانه مردم و مجاهدین افغانستان و ناتوانی شوروی در سرکوبی مقاوت و عدم موفقیت در ایجاد حضوری آرام و بی سروصدا در افغانستان.

۲- حضور شوروی در افغانستان مشروعیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی دولت کابل را به طور طبیعی مورد سؤال قرار می‌داد.

۳- حضور شوروی با مخالفت شدید ممالک اسلامی و کشورهای مختلف از جمله جمهوری اسلامی ایران واقع شد و آن را محکوم کردند.

۴- سازمان‌های بین‌المللی از جمله جنبش عدم تعهد، سازمان کنفرانس اسلامی، سازمان ملل و... حضور شوروی را محکوم کرده و خواستار خروج آن شدند.

۵- حضور شوروی مغایر با ادعاهای سیاسی، اجتماعی، ضد امپریالیستی اتحاد شوروی بود.

(۱) یزدانی همان ص ۲۲.



۶- مانع بزرگ برسر راه توسعه روابط شوروی با ممالک جهان سوم بخصوص ممالک اسلامی بود.

۷- سربازان شوروی انگیزه‌ای برای جنگ در افغانستان نداشتند.

۸- از طرفی اتحاد شوروی در حال فروپاشی بود؛ اگر چه بسیاری از کشورهای جهان فروپاشی شوروی در سال ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ را باور نمی‌کردند. و لیکن رهبران شوروی پی برده بودند کشورشان به زودی از هم می‌پاشیده می‌شود و افغانستان هم که هزینه‌ای سنگین برای اتحاد شوروی داشت (سالانه حدود سه تا چهار میلیارد دلار) و هم وجهه سیاسی آن را زیر سؤال می‌برد و هم نارضایتی‌های داخلی زیادی به وجود آورده بود؛ اتحاد شوروی ناچار بود از افغانستان خارج شود تا فشارهای وارده بر اقتصاد، سیاست، افکار عمومی داخلی و فشارهای مختلف خارجی بر کشورش را کم نماید.

در افغانستان چیزی نصیب شوروی نشد زیرا اولاً افغانستان کشور فقیری بود و ثانیاً مردم آن به شدت مخالف حضور خارجی بودند بنابراین شوروی با همه سرمایه‌گذاری‌های سنگینی که در افغانستان کرد نه تنها چیزی برداشت نکرد بلکه زیانهای سنگینی هم متحمل شد و می‌کوشید خود را به هر قیمت که می‌شود از این باتلاق نجات دهد.^(۱)

سقوط رژیم نجیب الله

درست در ۱۵ فوریه ۸۹ که نیروهای ارتش اتحاد شوروی از افغانستان خارج شدند، ژنرال محمد نجیب الله تا اوایل سال ۱۹۹۲ دوام آورد و بعد از فروپاشی

(۱) افغانستان، وزارت امور خارجه ص ۱۹۲.

دولت اتحاد شوروی کمک‌هایی که از سوی این کشور در اختیار افغانستان قرار می‌گرفت کاملاً قطع شد و هیچ یک از جمهوری‌های به جا مانده از شوروی سابق نتوانستند به حمایت از رژیم نجیب برخیزند.

از اوایل سال ۱۹۹۰ دولت کابل روز به روز ضعیف‌تر می‌شد و عده‌ای از نظامیان و نیروهای طرفدار دولت به مجاهدین می‌پیوستند و مهمترین نیروهایی که به مجاهدین پیوستند نظامیان سمت شمال افغانستان بودند که رهبری آنها را ژنرال دوستم به عهده داشت. ژنرال دوستم در مارس ۱۹۹۲ از حمایت رژیم نجیب دست کشید و با پیوستن او به مجاهدین، ولایات شمال افغانستان در کنترل مجاهدین قرار گرفت و حاکمیت دولت نجیب در آن مناطق از بین رفت. سایر مناطق نیز یکی پس از دیگری سقوط کرد و در اختیار مجاهدین قرار گرفت. بالاخره در ابتدای سال ۱۳۷۱ هجری ۱۹۹۲ میلادی رژیم نجیب الله سقوط کرد. نجیب الله قصد داشت از کابل فرار کند اما نیروهای مجاهدین مانع خروج وی شدند. نماینده دبیرکل سازمان ملل نیز تلاش می‌کرد نجیب الله را از کابل خارج کند چون خانواده نجیب قبلاً به هندوستان فرستاده شده بودند و از آنجایی طرح خارج کردن نجیب الله ناکام ماند او را به دفتر نمایندگی سازمان ملل بردند و تا زمان تصرف کامل کابل توسط طالبان در آن دفتر باقی ماند. به این ترتیب به کارنامه دولتهای کمونیستی در افغانستان خاتمه داده شد.^(۱)

شب ۲۸ حمل عبدالوکیل خبر برکناری نجیب از قدرت را اعلام کرد و او را متهم به خیانت کرد، عبدالوکیل اداره امور کشور را توسط شورای ۴ نفره نام برد



که اینها عبارت بود از:

— فرید احمد مزدک

— نجم الدین کاویان

— سلیمان لایق

— و نظر محمد،

عبدالرحیم «هاتف» کفالت ریاست جمهوری را به عهده گرفته در روز اول ثور اعلام کرد که قدرت را به مجاهدین تحویل می‌دهد. آقای سوان نماینده سازمان ملل که غافلگیر شده بود، بدون اینکه به روی خود بیاورد، مذاکرات خود را با شورای ۴ نفره ادامه داد. رهبران گروه‌های پیشاور هنوز راه حلی برای تحویل گرفتن قدرت نیافته بودند! عبدالوکیل پس از مذاکره با احمدشاه مسعود اعلام کرد که توافق‌هایی در زمینه انتقال قدرت به دست آمده است. با طولانی شدن مذاکره رهبران احزاب در پیشاور و دست نیافتن آنها به توافق مجاهدین داخل اعلام کردند در صورت عدم توافق رهبران پیشاور مجاهدین در کابل دولت موقت تشکیل می‌دهند و از سوی دیگر گزارش داده شد که یک شورای نظامی جهت تحویل‌گیری قدرت از رژیم کابل به وجود آمده است.

شام روز ۷۱/۲/۵ رادیو صدای آمریکا گزارش داد که شهر کابل به تصرف کامل مجاهدین درآمده است؛ بی‌بی‌سی نیز همان شب گزارش داد که:

«پس از ۱۳ سال جنگ داخلی در افغانستان، صبح امروز سرانجام کابل پایتخت افغانستان به دست نیروهای مجاهدین افغان افتاد و دولت حزب وطن که توسط شوروی در افغانستان مستقر شده بود سقوط کرد».

همزمان با این تحولات احمدشاه مسعود، گلبدین حکمتیار را متهم ساخت که

در کابل قصد کودتا دارد و او از پایگاه خود در چاریکار به خبرنگاران گفت: «حکمتیار با کمک نجیب الله رئیس جمهور سابق مشترکاً می‌خواست قدرت را به دست گیرد».^(۱)

حقیقت این بود که قبل از ورود بقیه مجاهدین که منتظر بودند کابل را بدون خونریزی از طریق محاصره، تصرف کنند نیروهای آقای حکمتیار نقاط حساس کابل را با استفاده از همکاری جناح پشتون رژیم کابل به دست آورده بودند ولی نیروهای ژنرال دوستم آنها را به زور از مواضعشان بیرون کردند، متأسفانه در خارج افتخار بیرون کردن به آقای مسعود نسبت داده شد در حالی که آقای مسعود در آن وقت در چاریکار بود.

ورود مجاهدین به کابل تحولات سیاسی را وارد مرحله دیگری ساخت طرح سازمان ملل خشی شد، حرف اول را مجاهدین می‌زدند نه سیاستمداران خارج از کشور ولی با آن هم در پاکستان دعوای چوکی ادامه داشت و این کار به پاکستانی‌ها برمی‌خورد و فشار می‌آوردند که هرچه زودتر رهبران مجاهدین پاکستان را ترک گفته وارد کابل شوند.

روزنامه رسالت به نقل از خبرگزاری‌ها نوشت:

«در مذاکراتی که شنبه ۱۳۷۱/۲/۵ میان نواز شریف نخست وزیر پاکستان و دو گروه از مجاهدین (به جز حکمتیار) برگزار شد، توافق گسترده‌ای در مورد انتقال قدرت به شورای چریک‌ها حاصل شد در نتیجه در موضع پاکستان نسبت به طرح سازمان ملل متحد تغییری پدید آمد».^(۲)

(۱) پیک شماره ۱۹۱.

(۲) پیک شماره ۳۸۵.



پاکستانی‌ها قبلاً خواهان پیاده شدن طرح سازمان ملل بودند، ولی الان ترجیح می‌دادند که مجاهدین قدرت را به دست گیرد لذا باز هم ریاست دولت انتقالی را به آقای مجددی دادند.

دولت مجاهدین و سهم شیعیان

همزمان با سقوط رژیم کابل اتحاد هفت‌گانه مجاهدین در پیشاور تشکیل جلسه دادند که باید قدرت را از دکتر نجیب تحویل بگیرد حزب وحدت اسلامی که نماینده اکثریت قاطع شیعیان بود در این کادر حکومت پیشاور جای نداشت تنها در ماده‌ای از توافق‌نامه آمده بود که مسئله با حزب وحدت باید در کابل خاتمه یابد.^(۱)

به این جهت بود که حزب وحدت اسلامی در این حکومت موقت پیشاور شرکت نکرد زیرا سهمی را که احزاب پیشاور برای شیعیان در نظر گرفته بودند برای حزب وحدت پذیرفتنی نبود اما حزب دیگر شیعی به نام حرکت اسلامی به رهبری آیت الله محسنی با گرفتن سه وزارت (پلان، زراعت، ترانسپورت) در حکومت موقت اشتراک ورزید پس از تصرف کامل رهبران مجاهدین از پیشاور و مناطق دیگر در داخل و خارج راهی کابل شدند و دولت اسلامی را به رهبری سبقت الله مجددی رهبر حزب «جبهه ملی نجات افغانستان» تشکیل دادند.

از آنجایی که در پیشاور توافق‌نامه بین رهبران مجاهدین تنظیم شده بود که به موجب آن ریاست دولت موقت برای مدت چهار ماه به رهبری برهان الدین ربانی زهیر «حزب جمعیت اسلامی افغانستان» روی کار بیاید که در طی این

(۱) گروه پژوهش سینا، افغانستان در سه دهه اخیر ص ۸۹۷-۸۹۹.



دوره مقدمات یک دولت فراگیر بعدی فراهم گردد این قاعده مراعات شد جناب مجددی برای مدت دو ماه از اردیبهشت تا تیرماه ۱۳۷۱ حکومت کرد و پس از آن برهان الدین ربانی به مدت چهار ماه رئیس دولت موقت افغانستان گردید، نخست وزیر دولت ربانی ابتدا با عبدالصبور فرید از حزب اسلامی حکمتیار بود و سایر پستها و مسئولیتها نیز بین احزاب و گروههای مجاهدین تقسیم گردید. چون آقای مجددی رابطه خوبی با حزب وحدت داشت سه وزارت در کابینه و هشت کرسی در شورای جهادی ۵۱ نفره به این حزب داد.^(۱)

نیروهای نظامی احزاب جهادی در کابل مستقر بودند. هریک از گروه‌ها بخشی از شهر کابل را در اختیار داشتند، شیعیان به ویژه حزب وحدت اسلامی افغانستان نیز به رهبری شهید مزاری، قدرت و موقعیت بسیار خوبی در کابل داشتند.

جنگ احزاب در کابل

پس از تشکیل دولت اسلامی توسط مجاهدین در مردادماه ۱۳۷۱ نبرد سختی میان گروههای مجاهدین در کابل در گرفت. جنگ عمدتاً بین گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی و برهان الدین ربانی رهبر حزب جمعیت اسلامی بود حکمتیار اقدام به موشک باران و گلوله باران کابل نمود و دولت اسلامی به رهبری برهان الدین به مبارزه علیه حکمتیار پرداخت.

بهانه حکمتیار برای حمله به کابل حضور شبه نظامیان ازبک به رهبری ژنرال عبدالرشید دستم در کابل بود. زیرا حکمتیار قبل از تشکیل دولت اسلامی توسط



مجاهدین ضربه ای سخت از نیروهای دوستم خورده بود. دلیل حکمتیار این بود که قبلاً جزء ارتش کمونیستی و دشمن مجاهدین بوده‌اند حال باید از کابل خارج شوند زیرا حکمتیار تنها نیرویی را که احساس می‌کرد مانع پیشروی نیروهای او در درون شهر می‌باشند شبه نظامیان هستند و در غیر این صورت نیروهای حکمتیار با سرعت بیشتری می‌توانند شهر را تصرف نمایند.

در کنار جنگ حکمتیار با ربانی نبرد دیگری در اواخر بهار ۱۳۷۱ بین حزب وحدت اسلامی افغانستان و اتحاد اسلامی عبدالرسول سیاف درگرفت. حزب اتحاد سیاف تلاش سنگینی برای تصرف مواضع حزب وحدت اسلامی و خارج ساختن ارکان این حزب از کابل به کار گرفت و با به جای گذاشتن تلفات فراوانی نتیجه نگرفت حتی برخی از مواضع خود را نیز از دست داد که در اثر گلوله باران حزب اتحاد اسلامی به مناطق شیعه‌نشین کابل، بسیاری از منازل ویران و عده‌ای هم به شهادت رسیدند و عده‌ای هم زخمی شدند.

در مجموع جنگ مجاهدین اثرات تخریبی فراوانی بر جای گذاشت که مهمترین آن موارد زیر است.

— شهر کابل را بیش از ۵۰ درصد ویران ساخت و خسارات جانی و مالی بر جای گذاشت.

— اقتصاد ضعیف افغانستان را دچار مشکلات سخت‌تری نمود زیرا حملات موشکی و گلوله بارانها به همه مناطق شهری اعم از بازار، مناطق مسکونی، کارگاههای تولیدی، مراکز صنعتی، مغازه‌ها و... صورت گرفت.

— دولت افغانستان ضعیف شد و بسیاری از مناطق از کنترل دولت خارج شد.

— وجهه مجاهدین به شدت آسیب دید و امید مردم که مدتهای طولانی انتظار

تشکیل دولتی اسلامی به رهبری مجاهدین می‌کشیدند را به یأس و ناامیدی تبدیل کرد.

— از همه مهمتر زمینه را برای پیشروی طالبان مساعد ساخت.

و اما جنگهای شورای نظار و اتحاد اسلامی علیه حزب وحدت در پاییز و زمستان سال ۱۳۷۱ ادامه یافت و جنگهایی که در زمستان ۱۳۷۱ به وسیله احمدشاه مسعود و عبدالرسول سیاف علیه حزب وحدت صورت گرفت، تلفات انسانی و خسارات مالی فراوانی بر مردم و ساکنان شهر کابل، به ویژه شیعیان وارد کرد. در اثر همین جنگها غرب کابل به ویژه منطقه افشار که در کنترل حزب وحدت بود با آتش سنگین اتحاد اسلامی و شورای نظار در هم کوبیده شد و هزاران باب منزل مسکونی مردم ویران و اموالشان به غارت رفت.

در این ایام تلاشهایی از سوی سازمان ملل و کشورهای ایران، پاکستان، عربستان و برخی از کشورهای دیگر برای توقف جنگ و برقراری صلح و تعامل بین گروهها صورت گرفت ولی به نتیجه نرسید. احزاب و گروههای مختلف به صورت مستقل و نیمه مستقل در مناطق مختلف کشور حکومت می‌کردند ضمن اینکه با دولت همکاری و هماهنگی نداشتند و با یکدیگر در حال منازعه و جنگ بودند همین درگیری‌ها و خستگی‌های مردم از جنگ زمینه و بستر مناسب را برای ظهور و پیشروی طالبان مساعد ساخت.

طالبان و شیعیان

گروه طالبان که عمدتاً از درون مدارس مذهبی پاکستان و اکثراً از میان پشتونهای مهاجر افغانی مستقر در استانهای سرحد بلوچستان پاکستان به وجود آمده بودند، در کشاکش جنگ و درگیری بین احزاب و گروههای مجاهدین در ۴



اکتبر ۱۹۹۴ - ۱۳۷۳/۷/۱۳ اعلام موجودیت کرد که ملا محمد عمر رهبری آن را به عهده داشت.

طالبان در اکتبر ۱۹۹۴ شهر قندهار را از کنترل حکمتیار خارج کرده به تصرف خود در آورد و به دنبال آن به پیشروی‌های خود ادامه داد و در اوایل سال ۱۹۹۵ تعداد ده استان افغانستان را در جنوب و شرق این کشور تحت کنترل خود در آورد و یک عملیات ناموفق هم در کابل انجام داد و در تاریخ ۱۴ فوریه ۱۹۹۵ مرکز فرماندهی گلبدین حکمتیار در چار آسیاب (نزدیک کابل) را تصرف نمود وارد کارته ۳ در غرب کابل گردید و با حزب وحدت درگیر شد. طی این درگیری‌ها، عبدالعلی مزاری دبیرکل حزب وحدت اسلامی در مورخ ۲۳ اسفند ۱۳۷۳ / مارس ۱۹۹۵ توسط طالبان به همراهی چند نفر از یاران خود به شهادت رسیدند. پس از آن با نیروهای دولت ربانی به فرماندهی احمدشاه مسعود مواجه گردید. نبرد سختی درگرفت ولی طالبان در پیشروی ناکام ماندند از طرفی دوره ریاست آقای ربانی در دسامبر ۱۹۹۴ خاتمه می‌یافت ولی با تحولات که پیش آمد پست خود را حفظ کرد و بر سرکار باقی ماند.

گروه طالبان پس از شکست از کابل توجه خود را به غرب افغانستان معطوف کرد در ۵ سپتامبر ۱۹۹۵ هرات را از تصرف اسماعیل خان خارج و به کنترل خود درآورد. در این هنگام دولت ربانی پاکستان را متهم به حمایت از طالبان و دخالت در امور افغانستان کرد. متعاقب آن سفارت پاکستان در کابل مورد حمله مردم قرار گرفت پس از تصرف مناطق غربی حملات سنگین طالبان روی کابل ادامه یافت.

در ژانویه ۱۹۹۶ آقای ربانی تلاش کرد تا گروه‌های مخالف طالبان را متحد



نماید در ماه‌های می و ژوئن ۱۹۹۶ نیروهای حزب اسلامی با دولت متحد شدند ولی به دلیل تضادهای درونی و تنشهای زیاد کاری از پیش نبردند و طالبان در اکتبر ۱۹۹۶ کابل را بدون درگیری تصرف کرد و نیروهای دولتی به طرف شمال کابل و دره پنجشیر عقب نشینی نمودند.

اولین اقدام طالبان پس از ورود به کابل، اعدام محمد نجیب الله رئیس جمهور سابق در خیابانهای شهر کابل بود که وی پس از برکناری در آوریل ۱۹۹۲ در دفتر سازمان ملل در کابل به سر می‌برد.

در همین هنگام استان ننگهار نیز بدون درگیری به تصرف طالبان در آمد که با این تصرفات تقریباً دو سوم خاک افغانستان در دست طالبان قرار گرفت. طالبان از این موقعیت به دست آمده استفاده کرد؛ با کابینه‌ای به سرپرستی ملامحمد ربانی دولت خود را تشکیل داد و به عنوان دولت «امارت اسلامی افغانستان» اعلام نمود که بعداً از سوی کشورهای پاکستان، امارات عربی متحده و عربستان به رسمیت شناخته شد.

از طرفی به منظور مقابله با طالبان در اکتبر ۱۹۹۶ اتحادی میان احزاب و گروههای مخالف طالبان متشکل از ژنرال دوستم، عبدالکریم خلیلی، احمد شاه مسعود، عبدالرسول سیاف و... تحت عنوان «جبهه متحد» شکل گرفت که بعداً به عنوان اتحاد شمال نیز خوانده می‌شد.

طالبان در سال ۱۹۹۷ عملیاتی را به طرف شمال افغانستان برنامه ریزی کرد. در ۲۴ ماه می ژنرال عبدالملک از فرماندهان ازبک شمال ابتدا با طالبان متحد گردید و در نتیجه ژنرال دوستم وادار به خروج از منطقه شد و قسمت عمده‌ای از شمال در اختیار طالبان قرار گرفت.



در این هنگام بود که حکومت طالبان از سوی کشورهای پاکستان، امارات عربی متحده و عربستان به رسمیت شناخته شد. چند روز بعد از پیشروی‌های طالبان در شمال، عبدالملک متوجه اهداف پنهان طالبان گردید و با آنها درگیر جنگ شد و این گروه را بعد از ۱۸ ساعت جنگ وادار به عقب نشینی از شمال افغانستان (۲۸ می ۱۹۹۷) کرد و از سوی دیگر جبهه متحد در شمال کابل وارد عمل شد و بکران را از طالبان پس گرفت. طالبان هنگام عقب نشینی از شمال تلفات سنگینی را متحمل شد.

جبهه متحد پس از پیروزی‌هایی که به دست آورد کابینه جدیدی را در اواسط اوت ۱۹۹۷ تشکیل داد. در این دولت آقای ربانی رئیس جمهور، غفور زی نخست وزیر، احمد شاه مسعود وزیر دفاع و دوستم وزیر خارجه بود و گلبدین حکمتیار از شرکت در این دولت خودداری ورزید. بعد از معرفی چند روز بعد عبدالرحیم غفور زی همراه ۷ نفر دیگر از اعضای دولت در اثر سقوط هواپیمایش در بامیان کشته شد. به دنبال این حادثه عبدالغفار روان فرهادی به عنوان نخست وزیر جدید معرفی گردید.

در اواسط سپتامبر ۱۹۹۷ ژنرال دوستم به مزارشریف بازگشت در حالی که روابط سردی بین او و عبدالملک وجود داشت.

در ۱۴ و ۱۵ مارس جنگ برای تصرف شمال از سر گرفته شد طالبان در اواسط جولای میمنه را تصرف کرد و در اوت ۱۹۹۸ عملیات سنگینی را روی مزارشریف اجرا کرد. در این درگیری اطراف مزارشریف حدود ۳۰۰۰ نفر از نیروهای حزب وحدت اسلامی در قلعه زینی و مناطق دیگر قتل عام شدند. خبرنگار رادیو بی‌بی‌سی در این باره گفته بود:

«من دست نوشته‌ای از فتاوی ملاعمر را دیدم که در آن نوشته

بود: مردان و کودکان شیعی و رافضی را بکشید و زنان و دختران شان را به بردگی و کنیزی بگیرید و اموالشان را
(۱) تصاحب کنید.»

در این هنگام بود که تعدادی از عناصر طالبان با ورود به سر کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در مزارشریف ۹ دیپلمات و یک خبرنگار ایرانی را به شهادت رساندند. طالبان به دلیل تعصب و کینه‌ای که از شیعیان، به سبب قتل عام نیروهای خود در مزار شریف به دست آنها به دل داشتند، از هیچ جنایتی کوتاهی نکردند. آنان در روزهای نخست، همه اهالی مزار شریف اعم از ازبک، تاجیک و هزاره را می‌کشتند اما پس از روز دوم به ازبک‌ها و تاجیک‌ها دستور دادند که سلاحهای خود را تسلیم کنند ولی به هزاره‌ها گفتند: از خانه‌های شان خارج نشوند و آنان به کمک دستیاران محلی خود منازل شیعیان را شناسایی کرده سپس به دستگیری و قتل عام آنها دست زدند. (۲)

آنان مقبره شهید مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی را تخریب کردند و جنازه او را از خاک بیرون آوردند و سنگ باران کردند.

پس از تصرف مزارشریف به سوی بامیان مرکز اصلی شیعیان هجوم بردند. و در ماه ثور (اردیبهشت) ۱۳۷۸ بامیان را تصرف کردند و حزب وحدت شکست خوردند و شیعیان بامیان به طور وحشتناکی قتل عام شدند. پس از تصرف بامیان طالبان به همه مناطق هزاره‌جات راه یافتند جز مناطق اندکی مانند دره صوف که بخشی از نیروهای حزب وحدت در آنجا به مقاومت ادامه می‌دادند.

(۱) گروه پژوهش سینا، افغانستان در سه دهه اخیر ص ۱۰۷۹.

(۲) همان.



از سال ۱۳۷۸ تا سال ۱۳۸۰ طالبان به دست نیروهای مشترک آمریکا و مجاهدین در هم کوبیده و متفرق شدند و در بعضی از مناطق پشتون نشین مستقر شدند.

اسامه بن لادن رهبر حزب القاعده

اسامه بن لادن که نظاره‌گیری صحنه بود بعد از شکست طالبان در سال ۱۳۸۰ به دست نیروهای مشترک آمریکا و مجاهدین در کنار طالبان شروع به فعالیت‌های نظامی و تروریستی نمود و مراکز تروریستی متعددی را در اطراف کابل (از جمله در غرقه و رشیخور) و برخی مناطق دیگر (از جمله در گلریز، جنوب خوست، جلال آباد، شکردره، باغ داود، مزارشریف، کندوز، قندهار و...) راه‌اندازی نمود و در این مراکز تروریستی افرادی از اتباع کشورهای مختلف در آن آموزشهای نظامی و تروریستی فرا می‌گرفتند.

در ۱۷ اگوست ۱۹۹۸ سفارتخانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا بمب‌گذاری شد در آن ۲۴۴ نفر از مردم عادی و ۱۲ آمریکایی کشته شدند. متعاقب آن در ناو آمریکایی کول نیز خرابکاری صورت گرفت. اسامه بن لادن و گروه القاعده متهم به این بمب‌گذاری‌ها و خرابکاری‌ها شدند؛ آمریکا به تلافی این حملات تروریستی مراکز آموزش و تروریستی القاعده در اطراف خوست که تصور می‌رفت اسامه بن لادن نیز در آن باشد در ۲۰ اگوست ۱۹۹۸ هدف حملات موشکی قرار داد و حدود ۷۵ فروند موشک کروز تام هاوک به طرف آن شلیک کرد. علاوه بر این کارخانه داروسازی بن لادن در خارطوم را که گفته می‌شد مواد غیر متعارف در آن تولید می‌گردد باموشک ویران کرد.

اسامه بن لادن در همین سال حکم جهاد علیه آمریکا و اسرائیل صادر کرد و به



دنبال این وقایع بود که آمریکا و عربستان از ملامحمد عمر و گروه طالبان خواستار استرداد اسامه بن لادن جهت محاکمه شدند، ولی طالبان امتناع کرد. به دنبال امتناع طالبان از تحویل اسامه بن لادن به آمریکا جهت محاکمه سازمان ملل متحد در ۱۴ نوامبر ۱۹۹۹ تحریم‌هایی را علیه طالبان وضع کرد که از آن جمله مسدود شدن دارایی‌های طالبان در خارج از افغانستان و ممنوع شدن پروازهای بین‌المللی هواپیمایی افغانستان «آریا» بود که هدف از همه این تحریم‌ها اعمال فشار به طالبان جهت تحویل اسامه بن لادن بود، ولی طالبان از تحویل اسامه بن لادن خودداری کرد.

در ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ / ۱۸ شهریور ۱۳۸۰ احمد شاه مسعود فرمانده نظامی جبهه متحد بر اثر سوء قصد انفجاری دو خبرنگار عرب، جان خود را از دست داد. طالبان و القاعده، متهم به طراحی و اجرای این حمله تروریستی شدند. با مرگ مسعود تلقی این بود که جبهه متحد با از دست دادن بازوی اصلی خود به سرعت از هم می‌پاشد و مناطق تحت کنترل آن به تصرف طالبان در می‌آید؛ سران جبهه متحد به منظور جلوگیری از فروپاشی جبهه متحد خبر مرگ مسعود را به تأخیر انداخته و اعلام نمودند وی زخمی شده در حال مداوا می‌باشد. در این مقطع زمانی جبهه متحد در اثر ریزنی‌های زیادی تا حدی روحیه خود را به دست آورد و طی جلساتی ژنرال محمد قاسم فهیم را به جانشینی مسعود انتخاب کرد با این حال وضعیت جبهه متحد متزلزل بود.

در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ / ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ یک رشته حملات انتحاری توسط هواپیماهای آمریکا صورت گرفت که مهمترین آن حمله به برجهای دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک بود که بر اثر آن، این دو ساختمان به کلی فرو ریخت و بیش از پنج هزار نفر از کسانی که در آن بود کشته شدند.



اسامه بن لادن و حزب القاعده متهم به طراحی و اجرای این حملات تروریستی گردیدند و آمریکا طی اخطار به طالبان خواستار تحویل اسامه بن لادن جهت محاکمه شد ولی طالبان امتناع کردند و تلاش‌های متعدد از سوی سازمان ملل و برخی کشورهای منطقه جهت متقاعد کردن طالبان برای تحویل اسامه بن لادن به نتیجه نرسید و حادثه ۱۱ سپتامبر موجی از نفرت و انزجار علیه حملات تروریستی ایجاد کرد و طبعاً طالبان بود هیچ حمایت بین‌المللی نداشت حتی پاکستان نیز که نزدیک‌ترین کشور به طالبان از حمایت طالبان دست برداشت و با آمریکا جهت حمله به طالبان و القاعده همکاری کرد.

با شکست ریزنی‌ها و مذاکرات سیاسی و همچنین تهدیدات و اعمال فشارهای مختلف به طالبان سرانجام حمله نظامی آمریکا به افغانستان تحت عنوان «عملیات آزادی پایدار» با تکیه بر قطع‌نامه‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ شورای امنیت به منظور شکست و برکناری طالبان و از بین بردن اسامه بن لادن و حزب القاعده و آزادسازی افغانستان در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ / ۱۵ مهر ۱۳۸۰ آغاز گردید. در عملیات علیه طالبان و القاعده کشورهای مختلف مشارکت داشتند. بعد از یک هفته بمباران و عملیات نظامی و با به کارگیری هواپیماهای ب ۵۲ و ب ۱ و ب ۲ طالبان مقاومت خود را از دست داد. و با عملیات زمینی از طرف جبهه متحد، گروه طالبان در ۱۷ نوامبر ۲۰۰۱ از قدرت رانده شد و افغانستان تحت کنترل نیروهای جبهه متحد در آمد و عده زیادی از نیروهای طالبان و القاعده در اثر بمباران کشته شدند و عده‌ای زندانی و دستگیر شدند و عده‌ای متواری گردیدند. و به این ترتیب گروه طالبان از بین رفت. البته بقایای طالبان و القاعده تا مدتها باقی مانده و به مبارزه خود ادامه دادند و بزرگترین پایگاه‌های القاعده در



افغانستان در جنوب و شرق این کشور بود و مهمترین عملیات که پس از سقوط طالبان علیه القاعده صورت گرفت عملیات آناکوندا (ماربزرگ) در جنوب افغانستان در نزدیکی خاک پاکستان در تاریخ ۲ تا ۱۸ مارس ۲۰۰۲ بود که بخش عمده نیروهای القاعده کشته و یا متواری گردیدند. در این عملیات نیروهایی از آمریکا، کانادا، زلاند نو، آلمان، فرانسه، نروژ، دانمارک و انگلستان شرکت داشتند.

برخی اقدامات طالبان

گروهی طالبان به رهبری محمد ملا عمر در اوایل ۲۰۰۱ تقریباً ۹۰ درصد از خاک افغانستان را در اختیار داشت و با وجود تلاشهای زیاد موفق نشد جبهه متحد را شکست دهد و کل خاک افغانستان را به تصرف خود در آورد ناچار شدند به منظور جلوگیری از پیشروی جبهه متحد و تصرف کامل افغانستان و نیز جلب توجه بین المللی دست به یک سری اقدامات غیرمنطقی وحشتناک زد که به نمونه از آن اشاره می‌کنم.

- قتل عام ۱۷۶ نفر در یکاولنگ در ژانویه ۲۰۰۱؛
- کشتار مردم در خواجه غار در ژانویه ۲۰۰۱؛
- بمباران مناطق مسکونی در تخار در سال ۲۰۰۰؛
- جا به جایی وسیع مردم در پایان سال ۱۹۹۹ و اوایل ۲۰۰۰ در سنگ چارک؛

- تخریب منازل مردم و کشتار آنان در مناطق مختلف افغانستان؛
- تخریب مجسمه‌های تاریخی بودا در بامیان در مارس ۲۰۰۱؛
- تشکیل پلیس مذهبی (امر به معروف و نهی از منکر) و دستگیری و ضرب و شتم مردم در شهرها و مناطق مختلف؛



- وضع مجازات‌های سنگین برای کسانی که اتهامات دینی (ارتداد) پیدا می‌کردند؛

- موظف کردن هندوها و سیک‌های افغانستان و دوختن پارچه‌ای زرد رنگ روی لباس‌های خود جهت شناسایی شدن؛

- ممنوع کردن برخی از ورزش‌ها و تفریحات برای جوانان؛

- جلوگیری از برگزاری برخی اعیاد ملی مردم افغانستان حتی مخالفت با عید نوروز؛

- رفتارهای بسیار تند با زنان از جمله منع کردن از رفتن به ادارات و تدریس در مدارس و رفتن به حمام‌های عمومی، و مخالفت با تحصیل دختران و مخالفت با کار زنان در مؤسسات خارجی، ملزم کردن زنان به استفاده از بُرقع و موظف کردن زنان جهت همراهی یکی از محارم آنها هنگام بیرون رفتن از خانه و....؛
- ساخت زندان‌های جدید در استان‌های مختلف و دستگیری و زندان کردن مخالفین و نیز ساخت زندان‌هایی برای زنان؛

- اعدام‌های زیاد بدون محاکمه؛

- رفتارهای غیرانسانی با زندانیان؛

این اقدامات موجب تنفر شدید مردم می‌گردید و طبعاً مردم واکنش‌هایی نشان می‌دادند. طالبان حتی با مؤسسات امداد‌رسان خارجی نیز رفتاری تند و خشونت‌آمیز داشت و تعداد ۸ نفر از کارمندان مؤسسه امداد‌رسانی آلمانی و ۴۸ نفر کارمند افغانی آن را به جرم جاسوسی در تبلیغ برای مسیحیت دستگیر و زندانی کرد و در ۱۵ نوامبر ۲۰۰۱ توسط نیروهای جبهه متحد آزاد گردیدند.

طالبان خبرنگاران خارجی را نیز دستگیر کردند از جمله: روزنامه‌نگار انگلیسی

و دو همراه پاکستانی وی و یک روزنامه نگار فرانسوی و یک پاکستانی و یک ژاپنی در اکتبر ۲۰۰۱ و در مجموع گروه طالبان به قوانین و مقررات بین‌المللی نیز احترام نمی‌گذاشت.^(۱)

(۱) افغانستان وزارت امور خارجه ص ۱۹۸ الی ۲۰۶، با کمی تغییرات در متن.



فصل هشتم

دولت اسلامی و شیعیان

اجلاس بن و سهم شیعیان
قانون اساسی و شیعیان
مجالس قانون گذاری

احزاب:

الف) اتحاد هفتگانه	ب) احزاب شیعه
ج) احزاب غیر اسلامی	د) احزاب سیاسی و رهبران آن



اجلاس بن و شیعیان:

پس از حادثه یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی که مراکز مهم سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا هدف حمله افراد ناشناس قرار گرفت، آمریکا طالبان را به دلیل حمایت از بن لادن مظنون اصلی انفجارهای این کشور بود، با حملات سنگین هوایی و تهاجم نیروهای مجاهدین نابود کرد و با شکست طالبان نیروهای جبهه متحد وارد کابل گردیدند و دولت اسلامی مجدداً در کابل زمام امور کشور را بر عهده گرفت به منظور انتخاب دولت بعدی افغانستان و تعیین وضعیت آینده این کشور قرار تشکیل اجلاس از رهبران مهم افغانستان گردید قطعنامه ۱۳۷۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد که بر اساس برنامه کاری آقای اخضر ابراهیمی نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد در امور افغانستان ارائه شده بود مکانیزمهای فرایند دولت سازی در افغانستان را مشخص کرده بود. پس از صدور قطعنامه تشکیل اجلاس گروههای افغانی در بن برنامه ریزی گردید؛ این اجلاس ابتدا قرار بود در ابوظبی برگزار شود ولی با رایزنیهایی که صورت گرفت محل آن تغییر کرد و بن آلمان در نظر گرفته شد. در تاریخ ۱۴ قوس (آذر) ۱۳۸۰ در شهر بن آلمان اجلاسی با حضور سران و رهبران جهادی، صاحب



نظران، با نفوذان قومی، شخصیت‌های علمی و جمعی از علماء و ناظران بین المللی به رهبری سازمان ملل متحد^(۱) برگزار شد. برخی کشورها از جمله: جمهوری اسلامی ایران به عنوان ناظر در جلسات افتتاحیه و اختتامیه آن شرکت داشتند ولی هیچ کشوری اجازه مذاکره با گروههای افغانی را نداشت.

در این اجلاس قدرت بر مبنای قومیت توزیع شد و مذهب معیار قرار نگرفت اما احترام به مذاهب و آزادیهای مذهبی بیش از پیش کانون توجه بود. در این اجلاس دولت موقت در نظر گرفته شد که تا شش ماه شرایط برگزاری یک لویه جرگه را فراهم می‌ساخت. در این لویه جرگه یک دولت انتقالی پایه ریزی می‌شد که برای دو سال دیگر قدرت را به دست می‌گرفت و وظیفه داشت شرایط برگزاری انتخابات عمومی برای انتخاب رئیس دولت و نمایندگان مجلس را فراهم سازد. پس از مذاکرات فراوان برسر تشکیل یک دولت موقت شش ماه به عنوان «اداره موقت افغانستان» به رهبری آقای حامدکرزی به توافق رسیدند. در مورد اعضای کابینه ۳۰ نفر از بین گروهها و نژادهای مختلف انتخاب گردید. قرار شد هفده وزیر و سه معاون رئیس جمهور از جبهه متحد باشد و ۴ نفر از وزرای اداره موقت افغانستان و یک معاون و پنج وزیر (وزیر پلان، وزیر زراعت، وزیر تجارت، وزیر ترانسپورت، وزیر امور زنان) از شیعیان بودند و از سایر اقوام و نژادها نیز در کابینه حضور داشتند به این ترتیب یک دولتی تشکیل لویه جرگه اضطراری از طریق انتخابات عمومی به منظور انتخاب دولت بعدی به مدت ۱/۵ سال آینده بود اجلاس بن همچنین در مورد سایر مسائل مهم افغانستان از جمله

(۱) دارالانشای قانون اساسی، قانون اساسی نوین افغانستان ص ۲۱۷.



قانون اساسی، ارتش، پلیس و... تصمیمات لازم را اتخاذ کرد و راه برای طی مراحل بعدی هموار کرد.

براساس توافقات بن مراسم انتقال قدرت در تاریخ ۱۳۸۰/۱۰/۲۲ دسامبر ۲۰۰۱ با حضور اخضر ابراهیمی نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد در امور افغانستان و نمایندگانی از ایران، پاکستان، هند، ترکمنستان، ازبکستان، بلژیک و مقاماتی از سایر کشورها حدود ۳۵ کشور از جمله انگلستان، ترکیه، آلمان، آمریکا و... برگزار شد. آقای ربانی هرچند ابتدا با اجلاس بن و توافقات انجام شده در آن مخالفت کرد اما نهایتاً قرارداد بن را پذیرفت و برای انتقال قدرت اعلام آمادگی کرد به این ترتیب برای اولین بار در تاریخ معاصر افغانستان انتقال قدرت به صورت مسالمت‌آمیز انجام گرفت. اداره موقت افغانستان در شرایطی اداره کشور را به دست گرفت که هنوز بقایای القاعده و طالبان در برخی مناطق افغانستان به ویژه در جنوب و جنوب شرق این کشور حضور فعال داشته و امنیت کشور را تهدید می‌کردند. و تعدادی از فرماندهان محلی به صورت مستقل عمل کرده حاضر به اطاعت از دولت مرکزی و همکاری با آن نبودند؛ از طرفی دولت هیچ درآمدی نداشت تقریباً همه ارکان صنعتی و تولیدی کشور از بین رفته و دولت وابسته به کمکهای خارجی بود.^(۱)

قانون اساسی و شیعیان

قانون اساسی در افغانستان قصه طولانی دارد نخستین اصول قانون اساسی کشور از قرن سیزدهم شمسی تدریجاً تدوین شد.

(۱) محمدعزیز بختیاری، شیعیان افغانستان ص ۲۱۶.

اولین قانون اساسی افغانستان پس از استقلال افغانستان (۱۹۱۹) به نام نظامنامه اساسی افغانستان در سال ۱۳۰۲ مشتمل بر ۷۳ ماده در زمان امان الله تهیه شد و توسط ۸۷۲ نماینده از اقوام و نژادهای مختلف مورد بررسی قرار گرفت. ابتدا عده‌ای مخالفت کردند و سپس موادی به آن اضافه شد و اصلاحاتی در آن به عمل آمد ولی اجرا نشد.

دومین قانون اساسی در زمان محمد نادرشاه در سال ۱۳۰۹ به صورت کامل‌تری به نام اصول نامه اساسی تهیه شد و در سال ۱۳۱۰ تصویب شد. این اصول‌نامه دارای ۱۱۰ ماده و مبتنی بر فقه حنفی بود و از قوانین اساسی کشورهای ایران، ترکیه و فرانسه اقتباس شده بود.

سومین قانون اساسی در زمان سلطنت ظاهرشاه به تاریخ ۲۹ سنبله ۱۳۴۳ ش طی یازده فصل و یکصد و بیست و هفت ماده مورد تصویب لویه جرگه کابل قرار گرفت و این قانون اساسی بر مبنای دموکراسی و حقوق بشر، و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و... تنظیم شد طبق این قانون اساسی قوای سه گانه (مقننه، مجریه و قضائیه) از یکدیگر تفکیک شده و اختیارات خانواده شاهی محدودتر شده و از اشغال مناصب مهم نیز منع شده بود. این قانون اساسی بیشتر جنبه سکولار داشت در حالی که هر قانون که مغایر اسلام باشد در افغانستان امکان اجرا نداشت.

چهارمین قانون اساسی در زمان ریاست جمهوری داودخان تدوین و در جرگه ۳۵۲ نفره به تاریخ ۲۵ دلو، ۱۳۵۵ هـ ش به تصویب رسید؛ این قانون دارای ۱۳ فصل و ۱۳۶ ماده بود. گرچه بسیاری از مواد قانون اساسی داودخان از قانون اساسی ۱۳۴۳ اخذ شده بود اما مبنای سوسیالیستی پیدا کرد و



سرمایه‌گذاری‌های بزرگ مالکیت‌های عمده، بانکها، معادن، صنایع بزرگ، بیمه، حمل و نقل زمینی و هوایی، آثار باستانی و تاریخی، صنایع غذایی و... ملی گردید و به دولت تعلق گرفت.

پنجمین قانون اساسی (به نام اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان) در تاریخ ۲۵ حمل ۱۳۵۹ هـ ش (اوائل اشغال افغانستان) توسط شورای انقلاب، در زمان ریاست جمهوری ببرک کارمل وضع گردید که دارای ۱۰ فصل و ۶۸ ماده بود و این قانون اساسی بر مبنای افکار و عقاید و روشهای کمونیستی تهیه شده بود.

ششمین قانون اساسی در زمان ریاست جمهوری دکتر نجیب الله آخرین رئیس جمهور کمونیستی تهیه و در لویه جرگه ۸ و ۹ قوس ۱۳۶۶ هـ ش طی ۱۳ فصل و صد و چهل و نه ماده به تصویب رسید و تغییرات قابل ملاحظه‌ای در آن اعمال کرد. بر مبنای این قانون اساسی و تغییرات انجام یافته در آن نام کشور از جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان ابتدا به جمهوری دموکراتیک افغانستان و سپس جمهوری افغانستان تغییر یافت و ادعای این قانون اساسی این بود که بر مبنای احکام اسلامی عمل می‌کند و طبق یکی از موارد، اسلام دین رسمی کشور شناخته شد. این قانون اساسی مشهور به قانون اساسی مصالحه ملی بود.

هفتمین قانون اساسی توسط دولت ربانی است که به تصویب دولت ربانی رسید. این قانون به دلیل فرقه‌گرا بودن و رویکرد خاصی که در وضع آن وجود داشت از طرف احزاب جهادی و اقشار مختلف مردم افغانستان معلق ماند.

در مجموع می‌توان چنین گفت که در هیچ کدام از قوانین پیشین افغانستان شیوه‌های متداول قانون‌گذاری رعایت نشده است. افرادی از طرف حاکم وقت

برای تهیه پیش‌نویس قانون اساسی انتخاب می‌شدند تا اهداف حاکمیت و سلطنت را در تعامل با ملت شکل قانون بدهند بر همین اساس بود که نهادهای اجتماعی، مدنی و مذهبی کشور از حقوق اساسی برابر برخوردار نبودند که این مسئله زمینه‌ساز بروز چالش‌ها در عرصه‌های قومیت، سیاست و اقتصاد می‌شده است.

تنها قانون اساسی که می‌توان از آن به نیکی یاد کرد قانون اساسی دهه چهلیم شمسی است که در دوره سلطنت ظاهرشاه در سال ۱۳۴۳ هـ ش به تصویب رسید و از شیوه‌های متداول عرفی و موازین پذیرفته بین المللی برخوردار بود.

هشتمین قانون اساسی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل حکومت اسلامی توسط رئیس جمهور جناب آقای حامد کرزی است که در مورخ ۱۳۸۱/۸/۱۳ ش کمیسیون تسوید و تدوین قانون اساسی (متشکل از حقوق‌دانان و دانشمندان کشور) رسماً کار خود را در کابل آغاز و پس از ۶ ماه مطالعه و مذاقه پیش‌نویس قانون اساسی جامع را طی ۱۲ فصل و یکصد و شصت ماده برای تصویب در لویه ارايه کرد و حدود پانصد نماینده ملت پس از مباحثات طولانی ۲۲ روزه در تاریخ ۱۴ جدی ۱۳۸۲ هـ ش تصویب کردند.

مهمترین عناوین اختلاف برانگیز در لویه جرگه قانون اساسی محورهای ذیل بودند:

نوع نظام اداری، پارلمانی باشد یا ریاستی؟ سرود ملی کشور به چه زبانی باشد؟ غیر از دو زبان رسمی کشور، فارسی دری و پشتو، زبانهای ترکی (ازبکی، ترکمنی) بلوچی پشه‌ای، نورستانی و پامیری رسمی باشند یا خیر؟

سرانجام نمایندگان نظام ریاستی را برگزیدند و با تعدیل در اختیارات رئیس



جمهور مسوده قانون اساسی را طی ۱۲ فصل و یکصد و شصت و دو ماده تصویب و امضاء نمودند.

در قانون اساسی جدید حقوق اقلیتهای مذهبی در افغانستان در نظر گرفته شد است. در این قانون اساسی رئیس جمهور در مقابل پارلمان مسئولیت دارد.

امتیاز اصلی این قانون اساسی نسبت به قوانین پیشین در آن است که جنبه اسلامی در آن کاملاً رعایت شده که این خواسته ملت مسلمان افغانستان، ثمره خون شهداء، اجر و پاداش معلولین و مجروحان و مهاجرین عزیز و خواست علمای شیعه و سنی افغانستان است.

در ماده چهل و پنجم قانون اساسی چنین آمده است:

دولت نصاب مضامین دینی مکاتب را بر مبنای مذاهب اسلامی موجود در افغانستان تدوین می نماید که در ماده یاد شده تدوین کتب درسی و تدریس معارف شیعه برای دانش آموزان به رسمیت شناخته شده است؛ دولت موظف است تا کتب درسی مکاتب و مدارس شیعیان را بر مبنای فقه جعفری تدوین نماید و این قدمی بزرگ در تأمین حقوق شیعیان کشور است.

در ماده صد و سی و یکم قانون اساسی آمده است: محاکم برای اهل تشیع، در قضایای مربوط به احوال شخصیه، احکام مذهب تشیع را مطابق به احکام قانون تطبیق می نمایند. در سایر دعاوی نیز اگر در این قانون اساسی و قوانین دیگر حکمی موجود نباشد، محاکم، قضیه را مطابق به احکام این مذهب حل و فصل می نمایند.

در ماده صد و سی و یکم تصریح شده که در قضایای مربوط به احوال شخصیه (مانند نکاح، طلاق، تقسیم ارث و...) بر اساس مذهب جعفری



رفتار و حکم صادر می‌گردد و در این مسائل محاکم ویژه پیش‌بینی شده است.

قانون اساسی جدید تبعیض قومی و مذهبی را میان اتباع نفی کرد؛ از این پس هر فرد افغانی مسلمان می‌تواند کاندیدای ریاست جمهوری شود در حالی که در بسیاری از قوانین اساسی پیشین یکی از شرایط تعدی پست ریاست جمهوری این بود که کاندیدا سنی حنفی مذهب باشد که در ماده هشتم قانون اساسی ۱۳۴۳ چنین آمده بود که: «پادشاه افغانستان باید تبعه افغانستان، مسلمان و پیرو مذهب حنفی باشد» و در ماده پنجاه و دوم قانون اساسی دولت ربانی پس از سالها جهاد مردم افغانستان نیز آمده بود: «رئیس دولت مرد مسلمان، پیروی مذهب حنفی باشد».^(۱)

بر اساس مفاد قانون اساسی جدید برای اولین بار در کشور افغانستان آقای حاجی محمد محقق کاندیدای ریاست جمهوری شد اما گرایش‌های حزبی و قومی و عدم تجربه باعث شد که سران سیاسی شیعه دچار پراکندگی شوند و نتوانستند از کاندیدای مورد نظر حمایت کنند. اگر همه آنها متحد می‌شدند شانس موفقیت‌شان بسیار زیاد بود گرچه انتخابات با تقلب‌های زیادی برگزار شد. بنابر برخی گزارش‌های رسیده حتی سازمان ملل که ناظر انتخابات بود در این تقلب‌ها دست داشت. سرانجام آقای محقق در این انتخابات با کسب حدود ۱۲٪ آراء نفر سوم اعلام شد.^(۲)

(۱) دارالانشای قانون اساسی، قانون اساسی نوین افغانستان ص ۲۱۷.

(۲) محمدعزیز بختیاری شیعیان افغانستان ص ۲۱۸.



مجالس قانون‌گزاری

قانون‌گزاری در افغانستان از دو مجلس تشکیل می‌گردد:

۱- ولسی جرگه (شورای ملی) که همان پارلمان است و دارای ۲۵۰ نماینده می‌باشد که به تناسب جمعیت هر استان مستقیماً از طریق انتخابات عمومی برای یک دوره پنج ساله انتخاب می‌گردند. یک چهارم کرسی‌های این مجلس برای زنان در نظر گرفته شده است.

۲- مشرانو جرگه (مجلس بزرگان و ریش سفیدان) به سنا شباهت دارد. مشرانو جرگه ۱۰۲ نماینده دارد یک سوم اعضای مشرانو جرگه از میان اعضای شوراهای ولایتی برای مدت چهار سال انتخاب می‌شوند و یک سوم دیگر توسط رئیس‌جمهور از میان بزرگان و ریش سفیدان برای مدت ۵ سال انتخاب می‌گردند؛ بخشی از نمایندگان دسته اخیر را زنان تشکیل می‌دهند.

لویه جرگه

لویه جرگه مهمترین مجلس در افغانستان بوده و برای اتخاذ تصمیمات خیلی مهم تشکیل می‌گردد و در شرایط اضطراری و مهم، یک لویه جرگه می‌تواند در مورد مسائل مهم نظیر استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، مصالح علیای کشور، تعدیل احکام قانون اساسی، محاکم رئیس‌جمهور و ... تشکیل شود. نمایندگان لویه جرگه از میان اعضای برجسته ولسی جرگه، مشرانو جرگه و اعضای ارشد شوراهای شهر و روستا انتخاب می‌گردند. لویه جرگه افغانستان ۱۶۵۰ عضو داشت که در سال ۲۰۰۲ دولت انتقالی اسلامی افغانستان را انتخاب کرد و در سال ۲۰۰۴ قانون اساسی جدید افغانستان را تصویب نمود.

مجلس وزراء: با شرکت رئیس‌جمهور، معاون وی و وزراء تشکیل می‌گردد.

احزاب

الف) اتحاد هفتگانه

پس از آنکه قیام‌های مردمی علیه رژیم کمونیستی کودتاچیان آغاز شد، آگاهان و روشنفکران شیعه و سنی در پاکستان و ایران سازمانها و تشکیلات سیاسی، نظامی تشکیل دادند تا قیام‌ها مردمی را هدایت و رهبری کنند. پاکستان به دلیل نزدیکی‌اش به افغانستان و امکان کسب خبر از داخل افغانستان محل مناسبی برای فعالیت احزاب و گروههای مقاومت مجاهدین گردید. دولت پاکستان برای اینکه فعالیت گروههای اهل تسنن متحدتر و منسجم‌تر باشد و امکان کمک و پشتیبانی آنها با سهولت بیشتری انجام گیرد، سعی کرد از تعداد گروهها کاسته شود، در اثر فشارهای پاکستان تعداد احزاب موجود در پشاور محدود شد و نهایتاً هفت حزب رسماً مورد قبول واقع شد و اتحاد هفتگانه مجاهدین را تشکیل دادند که عبارت بودند از:

- ۱- حزب جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری برهان الدین ربانی
 - ۲- حزب اسلامی افغانستان به رهبری گلبدین حکمتیار
 - ۳- حزب اسلامی افغانستان به رهبری یونس خالص
 - ۴- جبهه ملی نجات افغانستان به رهبری سبقت الله مجددی
 - ۵- مفاد ملی افغانستان به رهبری سید احمد گیلانی
 - ۶- حرکت انقلاب اسلامی افغانستان به رهبری مولوی محمد نبی محمدی
 - ۷- اتحاد اسلامی افغانستان به رهبری عبدالرب رسول سیاف
- البته احزاب سنی مذهب چند بار دیگر ائتلاف کرده و جبهه واحدی را به نام «اتحاد اسلامی» در سال ۱۳۵۸ تشکیل دادند که رهبری آن بر عهده عبدالرب



رسول سیاف بود که پس از مدتی از هم پاشید و رهبران احزاب اسلامی هر یک احزاب و گروههای قبلی خود را فعال کردند. اتحاد هفتگانه آخرین ائتلاف بود که تا آخر باقی ماند و نتیجه هم داد.

ب) احزاب شیعه

پیدایش احزاب در افغانستان به سالهای دهه شصت باز می‌گردد. در سال ۱۹۶۳ پس از آنکه ظاهر شاه موفق گردید داودخان را از نخست وزیری برکنار نماید و خود زمام امور را به دست گیرد، زمینه برای فعالیت احزاب فراهم گردید با تهیه و تدوین قانون اساسی در سال ۱۳۴۳ سعی شد کشور به صورت مشروطه سلطنتی در آید. در ۱۳ مارس ۱۹۶۴ دکتر یوسف مأمور تشکیل کابینه شد. پس از تدوین قانون اساسی، اولین انتخابات پارلمانی در ۱۹۶۵ برگزار شد. پس از دکتر یوسف کابینه‌های لیبرال در زمان ظاهر شاه یکی پس از دیگری سرکار آمدند. در همین دوره که هرج و مرج نسبی هم وجود داشت، فرصتی برای تشکیل احزاب فراهم آمد. یکی از احزاب که در همین ایام تشکیل شد حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود که در اول ژانویه ۱۹۶۵ پدید آمد. از این تاریخ به بعد میدان برای فعالیت و به وجود آمدن احزاب سیاسی باز شد.

فعالیت احزاب شیعه نیز در کنار سایر احزاب آغاز گردید. از پیشگامان مبارزات شیعیان افغانستان شهید بلخی است که قریب به سی سال از عمر خویش را در زندان به سر برد و سرانجام اعدام گردید. شهید بلخی فعالیت حزبی خود را از دهه بیست شمسی آغاز کرد و از همان زمان مبارزات سیاسی نظامی شیعه تدریجاً منسجم‌تر گردید. پس از اعدام شهید بلخی، مبارزات شیعیان ادامه یافت و احزاب و گروههای متفاوتی ظهور کردند.

سازمان نصر افغانستان

قدیمی‌ترین گروه شیعی که اعلام موجودیت کرد «سازمان نصر افغانستان» است که بنا بر روایتی در سال ۱۳۵۱ کارهای سیاسی خود را به نام «روحانیت نوین» آغاز کرد سپس به نام «گروه مستضعفین» و بعدها به نام «حزب حسینی» فعالیت کرد و سرانجام در سال ۱۳۵۷ سازمان نصر افغانستان نام یافت و مرکز آن به ایران منتقل شد.^(۱)

رهبری این سازمان به صورت شورایی بود. اعضای آن اغلب از علماء قم و نجف بودند و یکی از فعال‌ترین احزاب شیعی در عصر سیاسی و نظامی بود که در برچیدن شورای اتفاق نقشی اساسی داشت و با حرکت اسلامی نیز سالها جنگید این سازمان بیشتر در مناطق هزاره‌جات و شمال کشور و جنوب غربی افغانستان نفوذ داشت.

پاسداران جهاد اسلامی افغانستان

پاسداران جهاد اسلامی افغانستان در سال ۱۳۵۹ از سوی عده‌ای از علماء و روحانیون شیعی تأسیس شد مرکز این سازمان در داخل و نمایندگی‌هایی در ایران داشت و با پاسداران انقلاب اسلامی ایران در ارتباط بود و به وسیله شورا رهبری می‌شد و شخصیت‌های برجسته این سازمان عبارت بودند از حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ محمد اکبری و حجت‌الاسلام والمسلمین شهید شیخ محمد حسین نیلی و حجت‌الاسلام والمسلمین علی جان زاهدی. پاسداران جهاد در اکثر ولایات افغانستان حضور فعال داشت و بیش از ۱۱۴ پایگاه نظامی

(۱) بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان ص ۳۱۷.

در ۱۳ ولایت داشت و از جمله سازمان‌هایی بود که از محبوبیت مردمی برخوردار بود.^(۱)

نشریه پاسداران، «پیام پاسدار» نام داشت که دوام نداشت و پس از مدتی تعطیل شد.

حرکت اسلامی افغانستان

حرکت اسلامی افغانستان را در سال ۱۳۵۸ جمعی از علماء به رهبری آیت الله محسنی بنیان نهاد. مرکز حرکت اسلامی در ایران بود ولی نمایندگان سیاسی در برخی کشورهای دیگر به ویژه در پاکستان فعال بود. پایگاه‌های این سازمان در مناطق مختلف حضور داشتند به ویژه در شهر کابل فعالیت خوبی داشت و نشریات گوناگونی داشت که عبارت بودند از: استقامت، حرکت (ارگان دانشجویی حرکت اسلامی افغانستان)، پیام شهداء (شورای ولایتی کابل)، فجر امید و مقاومت (شورای عالی مقاومت شمال).^(۲)

آیت الله محسنی از شاگردان آیت العظمی خویی رحمته الله علیه بود که نظریه‌های متفاوتی درباره حکومت اسلامی و جایگاه ولایت فقیه در نظام اسلامی داشت به همین دلیل رابطه حرکت اسلامی با جمهوری اسلامی ایران نسبتاً سرد بود.^(۳)

(۱) سیدهادی، خسروشاهی، نهضت‌های اسلامی افغانستان ص ۵۴.

(۲) همان ص ۲۶۱.

(۳) آیت الله محسنی، تصویری از حکومت اسلامی در افغانستان.

حزب الله افغانستان

این حزب در سال ۱۳۵۹ توسط قاری احمد غور به وجود آمد. حزب الله از فعال‌ترین سازمان شیعی در شهر باستانی هرات بود. هرچند حزب در طول عمر خود دچار انشعابات شد ولی قاری که شخصیت نخست آن بود توانست تا سال ۱۳۷۱ به کار خود ادامه دهد. (۱)

حزب اسلامی رعد افغانستان

این حزب در سال ۱۳۵۸ توسط عده‌ای از علماء شیعی در ایران تأسیس شد. رعد خیلی زود دچار ضعف و انشعابات درونی شد و به سازمان‌های دیگر پیوست این حزب فقط اسم داشت و در عرصه‌های نظامی کشور حضور فعال نداشت.

دعوت اسلامی افغانستان

این حزب در سال ۱۳۶۵ از اتحاد چند گروه به وجود آمد که حزب دعوت اسلامی طلوع حق، انجمن اسلامی، سازمان فلاح اسلامی و حزب اسلامی رعد از آن جمله‌اند. (۲)

نشریه‌های این حزب عبارت بودند از: پیام دعوت، هفته نامه جهاد و رهروان اسلام.

این حزب در مناطقی که نیاز به مدرسه داشت، مدرسه تأسیس می‌کرد و ۱۴

(۱) بصیر احمد دولت آبادی شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان ص ۲۶۰.

(۲) جمعی از نویسندگان شورای ائتلاف ص ۲۵۹-۲۶۰.



پایگاه نظامی در ولایات گوناگون افغانستان داشت ولی جزء احزاب درجه یک و تأثیرگذار شیعی نبود.^(۱)

سازمان فلاح اسلامی افغانستان

سازمان فلاح در سال ۱۳۵۹ از شورای اتفاق جدا شد و با دفاتر جداگانه و مستقل اساسنامه و مرامنامه و جزوات فعالیت خود را آغاز کرد. این حزب در عرصه اجتماعی و نظامی نتوانست حضور فعال ثبت کند و تداوم داشته باشد و این سازمان بعدها به حزب دعوت اسلامی پیوست.^(۲)

سازمان نیروی اسلامی افغانستان

این سازمان به روایتی در سال ۱۳۵۸ و یا در سال ۱۳۵۷ تأسیس شد. در ابتدا در هرات فعالیت می‌کرد و در برخی از مناطق هزاره‌جات نیز پایگاه‌های نظامی فعال داشت و از بدنه این سازمان در سال ۱۳۵۹ «سازمان نیروی انقلاب اسلامی افغانستان» جدا شد.

نهضت اسلامی افغانستان

این سازمان در سال ۱۳۵۸ تأسیس شد و در بخشهای سیاسی، نظامی و فرهنگی فعالیت می‌کرد. اعضای شورای مرکزی نهضت اسلامی همگی از علمای دینی بودند که در قم سکونت داشتند. نهضت اسلامی پایگاه‌های فعال نظامی در ولایت هرات و غزنی داشت. افزون بر این، در ولایات غور، هلمند و ارزگان نیز

(۱) سید هادی خسروشاهی، نهضت‌های اسلامی افغانستان ص ۲۹.

(۲) بصیر دولت آبادی شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان ص ۲۱۷.

برای مدتی پایگاه نظامی داشت. در بخش فرهنگی این حزب ۱۲ باب مدرسه برای آموزش کودکان و نوجوانان و شماری از مدارس دینی در جاغوری تأسیس کرد.^(۱)

شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان

پس از آزادی مناطق مرکزی از سلطه مارکسیست‌ها مردم به فکر اداره جامعه به روش و نظامی جدید افتادند. روحانیان، روشنفکران، خوانین، ریش سفیدان همه مناطق هزاره‌جات در ماه سنبله ۱۳۵۸ در ولسوالی ورس جمع شدند تا خود را سازماندهی کنند.^(۲)

آنان سرانجام تشکلی به نام «شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان» به وجود آوردند که اعضای آن را روحانیون، روشنفکران و افراد با نفوذ منطقه از جمله خوانین سرشناس تشکیل می‌دادند. ریاست این شورا به عهده آیت الله سیدعلی بهشتی از علماء معروف ورس گذاشته شد. این شورا هزاره‌جات را به چندین بخش اداری به نام ولایت و ولسوالی تقسیم کرد. برای آنها مسئولان قضایی و اجرایی و امنیتی تعیین کرد. به این ترتیب شورا کپی دقیقی از حکومت مرکزی افغانستان را در هزاره‌جات پیاده کرد. این شورا هماهنگی، انسجام و وحدت شیعیان مرکزی را حفظ و تقویت کرد. تشکیل این شورا نشان داد که شیعیان که قرن‌ها از قدرت دور بودند توانایی بالایی برای اداره خود دارند.

متأسفانه پس از مدتی به خاطر کاستی‌هایی که در ابعاد گوناگون داشت، از

(۱) سید هادی خسروشاهی نهضت‌های اسلامی افغانستان ص ۴۷.

(۲) جمعی از نویسندگان شورای ائتلاف ص ۱۴۴.



درون و بیرون مورد حمله قرار گرفت و سرانجام شکست خورد و عامل اصلی در فروپاشی شورا، یکی این بود که اعضای شورا به چند جناح متفاوت تعلق داشتند: روحانیون فارغ التحصیل، دانشگاهیان و خوانین، و ریش سفیدان قومی هریک از این جناح‌ها، خود تقسیمات گوناگونی داشت مانند روحانیان سنتی و روشنفکران انقلابی، دانشگاهیان مذهبی و مائونیستی این تنوع باعث شد که افکار و منافع مختلف با هم درگیر شود و زمینه تداوم شورا از بین برود.

از سوی دیگر^۲ احزاب بسیاری پس از شکل‌گیری شورای اتفاق در ایران تأسیس شد و نمایندگی خود را در مناطق آزاد شده افغانستان پایه‌گذاری کردند در میان این احزاب سازمان نصر و پاسداران جهاد بیش از دیگران با شورای اتفاق درگیر شدند و تا فروپاشی آن تلاش و مبارزه کردند.

جبهه آزادی بخش انقلاب اسلامی افغانستان

احزاب شیعه در زمستان ۱۳۵۸ متحد شدند و «جبهه آزادی بخش انقلاب اسلامی افغانستان» را تشکیل دادند. احزاب تشکیل دهنده «جبهه آزادی بخش انقلاب اسلامی افغانستان» عبارت از احزاب زیر بودند:

- __ سازمان نصر افغانستان
- __ حرکت اسلامی افغانستان
- __ سازمان مجاهدین خلق افغانستان
- __ دعوت اسلامی افغانستان
- __ جنبش مستضعفین افغانستان
- __ سازمان رعد اسلامی افغانستان
- __ نهضت اسلامی افغانستان

— روحانیت و جوان افغانستان

— شورای اتفاق اسلامی افغانستان

— نیروی اسلامی افغانستان

این جبهه نشریه‌ای به نام عاشورا داشت که اندیشه‌های خودشان را چاپ می‌کرد ولی این تشکیلات دوام نیاورد پس از چندی از هم پاشید.

ائتلاف چهارگانه

در سال ۱۳۶۴ احزاب زیر ائتلاف چهارگانه را تشکیل دادند:

— سازمان نصر افغانستان

— پاسداران جهاد اسلامی افغانستان

— جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان

— نهضت اسلامی افغانستان

این ائتلاف چهارگانه پس از اتحاد، «سازمانهای مؤتلفه» را به وجود آورد که عبدالعلی مزاری سخنگوی آن بود سازمان مؤتلفه نیز پس از مدتی از هم پاشید.

شورای ائتلاف اسلامی افغانستان

این شورا نسبت به سایر تشکلهای قبلی عمر طولانی‌تری داشت ساختار این شورا در زمستان ۱۳۶۵ پی‌ریزی شد و در بهار ۱۳۶۶ اعلام موجودیت کرد احزاب تشکیل دهنده شورای ائتلاف عبارت بودند از:

— سازمان نصر افغانستان

— جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان

— حزب الله افغانستان

— حرکت اسلامی افغانستان



__ پاسداران جهاد اسلامی افغانستان

__ سازمان نیروی اسلامی افغانستان

__ نهضت اسلامی افغانستان

__ دعوت اسلامی افغانستان

این شورا به ائتلاف هشتگانه مشهور گردید. پس از چندی شورای اتفاق اسلامی نیز به این ائتلاف پیوست، ائتلاف نه‌گانه شد. اهداف این شورا در اساسنامه آن فقط ایجاد اتحاد کامل، جلوگیری از اختلافات درونی و جنگ منطقوی و حزبی و جلوگیری از درگیری‌های داخلی و هدر رفتن نیروهای مبارز در اصطکاک با یکدیگر و هدایت آن به سمت مبارزه با اشغالگران روسی و رژیم دست‌نشانده آن در افغانستان و هدایت تمام فعالیت‌ها در جهت اتحاد کامل تشکلهای شیعی افغانستان بود.

حزب وحدت اسلامی افغانستان

حرکت سیاسی، نظامی شیعیان سیر تکاملی داشت. شورای ائتلاف علی‌رغم کاستی‌هایش، توفیقات خوبی هم داشت و یکی از توفیقات آن این بود که شورای ائتلاف منجر به تشکیل «حزب وحدت اسلامی افغانستان» گردید. در سال ۱۳۶۸ که شورای ائتلاف تضعیف شده بود، رهبران سیاسی و جهادی شیعه افغانستان دور هم جمع شدند و برای تعمیق پیوند، «میثاق وحدت» را در تیرماه ۱۳۶۸ امضا کردند. «میثاق وحدت» زمینه ساز «حزب وحدت اسلامی افغانستان» گردید. احزاب و جریانهای اسلامی طی اجلاسی تاریخی در مرکز باستانی و تاریخی بامیان از تاریخ ۱۳۶۸/۴/۲۵ الی ۱۳۶۸/۲۷/۴ میثاق وحدت را تدوین و امضا نمودند. امضاءکنندگان میثاق، تعهد سپردند

که به پاس حرمت خون شهدای انقلاب اسلامی افغانستان با تمام وجود برای تحقق وحدت تلاش نموده و دیگر دنبال عناوین و علایق حزبی گذشته نروند.

امضاء کنندگان:

از سازمان نصر: استاد مزاری، حکیمی، نوید، سجادی.

از حرکت اسلامی: هادی، فیاض، انوری، عصمت الهی، رضوانی و مدرسی.

از پاسداران جهاد اسلامی: استاد صادقی نیلی، استاد محمد اکبری و....

از جبهه متحد انقلاب اسلامی: رضایی و احمدی.

از سازمان نیروی اسلامی: قائمی، حسینی و جوادی.

(از حزب الله نماینده‌ای وجود نداشت و از طرف دعوت اسلامی هم آقای

سعیدی وکالت داشت).

ابتدا هفت حزب شیعه در یکدیگر ادغام شدند و «حزب وحدت اسلامی

افغانستان» را در سال ۱۳۶۸ پدید آوردند؛ این هفت گروه اولیه عبارت بودند از:

— سازمان نصر افغانستان

— پاسداران جهاد اسلامی افغانستان

— نهضت اسلامی افغانستان

— حزب دعوت اسلامی افغانستان

— نیروی اسلامی افغانستان

— شورای اتفاق اسلامی افغانستان

— جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان

در مردادماه ۱۳۶۹ سخنگوی شورای ائتلاف، انحلال شورای ائتلاف را اعلام



کرد و در شهریور ۱۳۶۹ توافق کردند فعالیت‌ها و دفاتر کلیه گروه‌های شورای ائتلاف تعطیل شده، جای خود را به حزب وحدت اسلامی بدهد.

مرکز حزب وحدت اسلامی در بامیان و دبیرکل حزب نیز ابتدا عبدالعلی مزاری بود. بعد از شهادت مزاری در اسفند ۱۳۷۳ عبدالکریم خلیلی به دبیرکلی حزب وحدت اسلامی انتخاب گردید. در همین ایام و مدتی بعد حزب وحدت دچار انشعاب گردید و به دو شاخه خلیلی و اکبری تقسیم گردید و بعد تنش‌های دیگری هم در درون حزب وحدت به وجود آمد. با این حال حزب وحدت در مجموع به عنوان مهمترین تشکل سیاسی، نظامی شیعیان افغانستان در طول سالهای اخیر به رسمیت شناخته شده است.

احزاب غیر اسلامی

احزاب سوسیالیست و غیرمذهبی در افغانستان عملکرد و تاریخچه دقیق و مشخصی نداشته‌اند، هویت و عملکرد آنها چندان آشکار نیست. روی هم رفته مهمترین احزاب غیراسلامی افغانستان که بیشتر در گذشته افغانستان فعالیت‌های سیاسی داشته‌اند عبارتند از:

۱- حزب دموکراتیک خلق افغانستان

این حزب در ۱۹۶۵ به وجود آمد و در ۱۹۶۷ به دو شاخه خلق و پرچم منشعب گردید. شاخه خلق توسط تره‌کی و امین رهبری می‌شد و شاخه پرچم توسط ببرک کارمل. حزب دموکراتیک خلق افغانستان از ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۲ بر افغانستان حاکمیت داشت.

۲- حزب وطن

حزب دموکراتیک خلق افغانستان در سال ۱۹۸۸ و پس از دومین کنگره این حزب تغییر نام داد و به «حزب وطن» تبدیل گردید. حزب وطن در سال ۱۹۹۲ / ۱۳۷۱ پس از پیروزی مجاهدین منحل گردید.

۳- ساما

ساما (سازمان آزادی بخش مردم افغانستان) از مخالفین شوروی بود و همزمان با پیدایش چند سازمان سوسیالیستی دیگر تأسیس شد. این سازمان خط مانو را دنبال می‌کرد و از شوروی به نام سوسیال امپریالیسم یاد می‌کرد. این حزب در زمان ظاهرشاه پدید آمد و رهبری آن را ابتدا عبدالمجید کلکانی به عهده داشت که در سال ۱۳۵۹ توسط عوامل شوروی و دولت افغانستان کشته شد. پس از وی رهبری «ساما» را برادرش عبدالقیوم کلکانی به عهده گرفت. وی تحصیل کرده الازهر و آلمان بود. عبدالقیوم نیز در سال ۱۳۶۸ / ژانویه ۱۹۹۰ در نزدیکی پیشاور به رگبار بسته شد. پس از آن رهبری ساما به عهده یک شورای رهبری افتاد. این سازمان که عنوان جبهه متحد ملی افغانستان را نیز با خود همراه داشت به طور مخفی فعالیت داشت؛ بعد از ترور عبدالقیوم عده‌ای از رهبران ساما اعدام شدند. ساما به رژیم کمونیستی متمایل بود.

۴- شعله جاوید

این حزب در حقیقت از ساما منشعب گردید. تفکر و ایدئولوژی آن مائوئیستی بود و تمایل به چین داشت. شعله جاوید مخالف پشتونیت و سلطه پشتونها و نیز مخالف حزب دموکراتیک خلق افغانستان (هم خلق و هم پرچم)



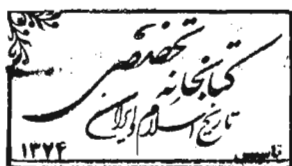
بود. جنبش مائوئیستی زاده انشعاب از حزب کمونیستی نبوده، سرآغاز آن به سال ۱۹۶۵ باز می‌گردد که دکتر رحیم محمودی آن را پایه‌گذاری کرد و در محافل دانشگاهی، به خصوص دانشکده پزشکی طرفدارانی پیدا کرد، در فاصله سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۰ تعدادی از دانشجویان گرایشهایی به آن داشتند.

اکثر طرفداران شعله جاوید را غیر پشتونها تشکیل می‌دادند. افراد این حزب با جناح خلق دموکراتیک افغانستان در افتادند که منجر به شکست آنها (شعله جاوید) شد. روزنامه این حزب نیز «شعله جاوید» نام داشت.

۵- ستم ملی

این حزب نیز از ساما منشعب گردید و گرایش مائوئیستی داشت. این حزب توسط طاهر بدخشانی سازمان دهی شد و اعضای آن بیشتر از میان تاجیکها بودند. این حزب نیز مخالف پشتونیزم بود. طاهر بدخشانی از بنیانگذاران حزب دموکراتیک خلق افغانستان و عضو کمیته مرکزی آن بود که در اواخر دهه ۱۹۶۰ از آن حزب منشعب گردید و معروف به پیروی از مائوئیسم گردید. حوزه فعالیت ستم ملی بیشتر در بدخشان و پنجشیر بود. در اوایل دهه هشتاد رژیم کابل به بهانه اینکه حزب ستم ملی یک حزب انشعابی مائوئیست است، درصد برآمد که ریشه آن را بخشکاند و در اثر آن این حزب بسیار ضعیف شد و اهمیتی چندان نداشت.

علاوه بر این احزاب، احزاب و گروههای دیگری نیز یاد شده که هیچ یک نقش عملی نداشته‌اند. بعد از دومین کنگره حزب دموکراتیک خلق افغانستان، طبق گفته نجیب ده حزب و سازمان سیاسی در افغانستان رسماً آغاز به کار کرد ولی فعالیت گروهها بیشتر جنبه تبلیغاتی داشته است. عناوین برخی از این



احزاب به شرح زیر است:

__ حزب کارگر

__ سزا: سازمان زحمتکشان افغانستان

__ سزا: سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان

__ جمعیت وطن

این دو حزب اخیر با رژیم کابل همکاری می‌کردند، احزاب دیگری نیز مشهور به طرفداری از چین بودند.

احزاب سیاسی ورهبران آن

احزابی که تا ۲۰ اگوست ۲۰۰۵ در وزارت دادگستری افغانستان ثبت گردیده‌اند عبارت اند از:

- ۱- حزب اسلامی وطن - محمد عثمان سالکزاد
- ۲- حزب مبارزین اسلامی افغانستان - امانت ننگرهای
- ۳- شورای تحریک وحدت ملی افغانستان - عبدالحکیم نوروزی
- ۴- حزب جنبش صلح افغانستان شهنوازتنای
- ۵- حزب اسلامی صلح ملی - شاه محمود پوپل زی
- ۶- حزب استقلال ملی افغانستان - تاج محمد وردک
- ۷- حزب همبستگی ملی اقوام افغانستان - محمد ظریف ناصری
- ۸- حزب حرکت اسلامی افغانستان - محمد علی جاوید
- ۹- حزب جمعیت اسلامی - استاد برهان الدین ربانی
- ۱۰- حزب پای وند میهنی افغانستان - سید کمال سادات
- ۱۱- حزب آرمان مردم افغانستان - سراج الدین صفری



- ۱۲- حزب آزادی خواهان میهن - عبدالهادی دابری
- ۱۳- حزب آزادی خواهان مردم افغانستان - فداحمد احساس
- ۱۴- حزب عدالت اسلامی افغانستان - محمد کبیر مرزبان
- ۱۵- حزب افغان ملت - انورالحق احدی
- ۱۶- حزب افغانستان نوین - محمد یونس قانونی
- ۱۷- حزب افغانستان واحد - محمد واصل رحیمی
- ۱۸- حزب آزادی افغانستان - عبدالملک
- ۱۹- حزب دموکراسی افغانستان - طاوس عرب
- ۲۰- حزب دمکرات افغانستان - عبدالکبیر رنجبر
- ۲۱- حزب اتحاد ملی اسلامی افغانستان - قره بیک عزیزبار
- ۲۲- حزب اقتدار ملی - سید مصطفی کاظمی
- ۲۳- حزب فلاح مردم افغانستان - استاد محمد ظریف
- ۲۴- حزب همبستگی ملی جوانان افغانستان - محمد جمیل کرزی
- ۲۵- حزب همبستگی افغانستان - عبدالخالق ندامت
- ۲۶- حزب حرکت اسلامی مردم افغانستان - سید حسین انوری
- ۲۷- حزب حرکت ملی وحدت افغانستان - محمد نادر آتش
- ۲۸- حزب حفاظت از حقوق بشر و انکشاف افغانستان - بریالی نصرتی
- ۲۹- حزب اسلامی افغانستان جوان - سید جواد حسینی
- ۳۰- حزب استقلال افغانستان - غلام فاروق نجرابی
- ۳۱- حزب جماعت الدعوت هلال قرآن و سنت افغانستان - مولوی سمیع الله

- ۳۲- حزب جمهوری خواهان افغانستان- سبقت الله سنجری
 - ۳۳- حزب جنبش دموکراسی مدرن افغانستان- شریف نزاری
 - ۳۴- حزب جنبش ملی افغانستان- سید نورالله
 - ۳۵- حزب کنگره ملی افغانستان- عبدالطیف پدرام
 - ۳۶- حزب کار و توسعه افغانستان- ذوالفقار امید
 - ۳۷- حزب لیبرال آزادی خواه افغانستان- اجمل سهیل
 - ۳۸- حزب مجمع ملی فعالین صلح افغانستان- شمس الحق نور شمس
 - ۳۹- حزب مردم افغانستان- احمدشاه اشار
 - ۴۰- حزب مردم مسلمان افغانستان- بسم الله جویان
 - ۴۱- حزب ملی افغانستان- عبدالرشید آریان
 - ۴۲- حزب ملی هیواد- غلام محمد
 - ۴۳- حزب ملی اسلامی افغانستان- روح الله لودین
 - ۴۴- حزب ملی وحدت اقوام اسلامی افغانستان- محمدشاه خوگیانی
 - ۴۵- حزب متحد ملی- نورالحق علوی
 - ۴۶- حزب نهضت آزادی و دموکراسی افغانستان- عبدالرقيب جاوید
- کوهستانی
- ۴۷- حزب نخبگان مردم افغانستان- عبدالحمید جوادى
 - ۴۸- حزب پیوند ملی افغانستان- سید منصور نادری
 - ۴۹- حزب رستاخیز مردم افغانستان- سید القائد ام البلادی
 - ۵۰- حزب رفاه افغانستان- میرآصف ضایفی
 - ۵۱- حزب رفاه مردم افغانستان- میاگل وثیق



- ۵۲- حزب رفاه ملی افغانستان- محمدحسن جعفری
- ۵۳- حزب رستاخیز مردم افغانستان- نور آقا رویتی
- ۵۴- حزب سعادت مردم افغانستان- محمد زبیر پیروز
- ۵۵- حزب سعادت ملی اسلامی افغانستان- محمد عثمان سالکزاد
- ۵۶- حزب ثبات ملی اسلامی افغانستان- محمد سامه خروتی
- ۵۷- حزب صلح و وحدت ملی افغانستان- گلبدین شیرزی
- ۵۸- حزب صلح ملی اسلامی اقوام افغانستان- عبدالقاهر شریعتی
- ۵۹- حزب تفاهم و دموکراسی افغانستان- احمد شاهین
- ۶۰- حزب تحریک وحدت ملی افغانستان- سلطان محمد قاضی
- ۶۱- حزب تحریک وحدت مسلمین افغانستان- وزیر محمد وحدت
- ۶۲- حزب جبهه ملی نجات افغانستان- سبقت الله مجددی
- ۶۳- حزب تحریک دموکراسی افغانستان- ولی آریا
- ۶۴- حزب تحریک ملی افغانستان- دکتر عارف بکتاش
- ۶۵- حزب امت اسلام افغانستان- تورن نور آقا احمدزی
- ۶۶- حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان- محمد محقق
- ۶۷- حزب وحدت اسلامی افغانستان- محمد کریم خلیلی
- ۶۸- حزب وحدت اسلامی ملت افغانستان- قربان علی عرفانی
- ۶۹- حزب وحدت ملی افغانستان- عبدالرشید جلیلی
- ۷۰- حزب وحدت ملی افغانستان- محمد اکبری
- ۷۱- محاز ملی اسلامی افغانستان- پیر سید احمد گیلانی
- ۷۲- حزب ایستادگی ملی- حبیب الله جنب داد

- ۷۳- نهضت حاکمیت مردم افغانستان- حیات الله سبحانی
- ۷۴- نهضت ملی افغانستان- احمد ولی مسعود
- ۷۵- تنظیم دعوت اسلامی افغانستان- عبدالرب رسول سیاف
- ۷۶- جبهه ملی افغانستان- برهان الدین ربانی
- ۷۷- حزب نهضت همبستگی ملی افغانستان- پیر سید اسحاق گیلانی



فصل نهم

جایگاه اهل بیت علیهم السلام در افغانستان

الف) هجرت اهل بیت علیهم السلام به افغانستان

هجرت یحیی بن زید

هجرت عبدالله به هرات

بارگاه امامزاده علی بن ابیطالب علیه السلام در بلخ

ب) راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام در کابل

اعتقادات دینی شیعیان افغانستان

عزاداری اهل بیت علیهم السلام در افغانستان

جشن و اعیاد اسلامی در افغانستان



جایگاه اهل بیت علیهم السلام در افغانستان

الف) هجرت اهل بیت علیهم السلام به افغانستان

افغانستان پایگاه اسلامی، زمینه و بستری شده بود که پیروان دین اسلام برای حفظ دین و جان خویش به افغانستان هجرت کرده و در سایه قدرت اسلام پناه می آورده اند. به دلیل اینکه مذهب شیعه که از مذاهب مهم موجود در خراسان افغانستان فعلی بوده و تعداد زیادی از آل پیغمبر ﷺ به این سرزمین هجرت نموده اند. در این باره عبدالحی حبیبی می نویسد:

«در عصر امویان تمام افراد آل رسول ﷺ و حتی علویان که از بقایای اولاد فاطمه علیها السلام نبودند، آن قدر مورد مصائب و محن و تعقیب و مرگ قرار گرفتند که ناچار از آن مظالم به گوشه های دوردست کشور اسلامی گریختند و چون در خراسان شیعیان آل نبوت موجود بودند، اکثر امامان و افراد برگزیده دودمان حضرت علی علیهما السلام و عباس به خراسان پناه می آورند».^(۱)

(۱) تاریخ افغانستان بعد از اسلام عبدالحی حبیبی ص ۸۶۸

هجرت یحیی بن زید به بلخ

در زمان امویان وقتی زید بن علی به شهادت رسید، امام زاده یحیی بن زید به افغانستان پناه آورد و در بلخ پنهان گردید چون از طرف امویان تحت تعقیب قرار گرفته بود. ایشان را در جوزجان یافتند و به شهادت رساندند. طبری می‌نویسد:

«امام زاده یحیی که از طرف امویان تعقیب می‌شد، مسلم بن احوز هلالی او را با همراهانش در روستای (ازغون) جوزجان یافت، وارد جنگ و درگیری شد سرانجام امام یحیی در شعبان ۱۲۵ هجری به دست صورت بن محمد کندی به شهادت رسید.»^(۱) قبر امام زاده یحیی در شمال افغانستان بین بلخ و

میمنه در قریه (امام خودد) می‌باشد.^{(۲)، (۳)}

هجرت عبدالله به هرات

عبدالله یکی دیگر از دودمان رسالت است. نسبت او به جعفر طیار بن ابی طالب علیه السلام می‌رسد که جدّه او زینب بنت فاطمه دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است. عبدالله در سال ۱۲۷ هجری دز کوفه قیام نموده، مردم را به سوی خویش دعوت نمود؛ در تاریخ آمده است:

«عبدالله بعد از فتح حلوان و اصفهان به دلیل اینکه خراسان طرفدار آل نبوت است از راه کرمان به خراسان آمد و به هرات رفت، مالک خبرآمدنش را به امرای خراسان داد و به تعقیب

(۱) تاریخ طبری ج ۵ ص ۵۳۶.

(۲) تاریخ الکامل ج ۵ ص ۱۳۷، تاریخ یعقوب ج ۲ ص ۳۳۲.

(۳) البته قبر مطهر حضرت یحیی بن زید در اطراف مشهد (که اکنون نام میامی مشهور است، دارای بارگاه مفصلی است و مورد توجه مردم قرار دارد) محلی به نام جوزجان وجود دارد و در اماکن دیگر مانند گرگان و شمال افغانستان نیز قبور مطهری به نام ایشان وجود دارد. (محقق کتاب)



عبدالله پرداخت، عبدالله در سال ۱۲۹ هجری به شهادت رسید، مدفن او در هرات معروف است».^(۱)

بارگاه امامزاده علی بن ابیطالب در بلخ

این بارگاه در مزار شریف افغانستان از جلال و عظمت و احترام ویژه در میان اهل تشیع و تسنن برخوردار است و معروف به مزار «سخی» می‌باشد. صاحب این بارگاه علی بن ابیطالب می‌باشد که در حقیقت وی از سلسله سادات شیعه بوده و نسب‌شان به هشت واسطه به امام چهارم شیعیان، علی بن الحسین علیهما السلام می‌رسد. از آنجایی که قبر حضرت علی علیه السلام امام اول شیعیان صد سال تا زمان هارون الرشید مخفی بود عده‌ای به خاطر تشابه در اسم و کنیه به این باور بودند که مزار سخی به علی بن ابیطالب علیه السلام تعلق دارد؛ در حالی که دلایل و شواهد موثق وجود دارد که قبر حضرت علی علیه السلام در نجف اشرف می‌باشد. به هر حال «مزار سخی» در مزار شریف متعلق به علی بن ابیطالب از سادات شیعه از نوادگان امام چهارم است و این بارگاه از قداست و معنویتی خاص برخوردار است. مراسم ویژه مذهبی در این حرم برگزار می‌شود و کراماتی از آن سید بزرگوار دیده شده است.

ب) راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام در کابل

یکی از مسائل مسلم این است که نشر و رشد تشیع در سراسر ولایات افغانستان به تدریج بوده و آنچه از متون تاریخ و کتب روایی برمی‌آید، در قرن اول و دوم هجری در زمان امامت امام چهارم و پنجم امام زین العابدین علیهما السلام و

(۱) عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان، بعد از اسلام ص ۱۸۹.

امام محمد باقر علیه السلام تشیع در شهر کابل رشد کرد و راویان بزرگ از این شهر به نقل حدیث امامان شیعه مشغول بودند.

«از کسانی که مشغول نقل حدیث بوده‌اند می‌توان به ابوخالد کابلی، اردشیر کابلی، ابن ماجد کابلی و بشیر کابلی اشاره نمود که هر کدام به نوبه خود از شاگردان بزرگ حوزه تشیع و از راویان با اعتماد شیعه بودند»^(۱).

ابوخالد کابلی یکی از کسانی بوده است که از سرچشمه زلال معرفت الهی فیض برد و از اصحاب خاص امام زین العابدین علیه السلام بوده و به نقل و نشر آیات و روایات و حدیث مشغول بوده است، بنابراین شهر کابل پایگاه مذهبی شیعه بوده است.

امام صادق علیه السلام درباره ابوخالد کابلی فرموده است:

«زمانی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، عموم مردم از شاهراه اسلام منحرف و در بیغوله ضلالت و ارتداد گرفتار شدند، به جز چهار نفر، ابوخالد کابلی، یحیی بن ام طویل، جبیر بن مطعم و جابر بن عبدالله که از فروغ انوار ولایات به سرمنزول هدایت راه یافتند و ابوخالد کابلی از دوستان و اصحاب علی بن الحسین علیه السلام بوده.»^{(۲) و (۳)}

(۱) سیمای کابل ص ۸۷ به نقل از ریاض العلماء، میرزا عبدالله افندی، ترجمه باقر ساعدی ص ۱۳۶۶.

(۲) سیمای کابل، سید احمدی نژاد نشر سال ۱۳۷۳.

(۳) در روایات چنین ذکر شده است. قال الفضل بن شاذان: ولم یکن فی زمن علی بن الحسین علیه السلام فی

أول أمره الا خمسة أنفس: سعید بن جبیر، سعید بن المسیب، محمد بن جبیر ابن مطعم، یحیی بن أم الطویل، ابو خالد الکابلی واسمه وردان ولقبه کنکر، ... (اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۳۲؛ و در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده: ارتد الناس بعد الحسین علیه السلام الا ثلاثة: ابو خالد الکابلی و یحیی بن أم الطویل و جبیر بن مطعم و الاختصاص، شیخ مفید، ص ۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴، ح ۲۹. (محقق کتاب)



آثار تاریخی و تمدن در سراسر افغانستان بیانگر این واقعیت است که دوستان اهل بیت علیهم السلام و مذهب تشیع از پیشینه تاریخی برخوردار بوده‌اند؛ از جمله شگفتی‌های موجود در افغانستان را چنین ذکر می‌کنند:

«در سینه یکی از کوه‌های کابل اسامی پنج تن آل عبا علیهم السلام نقش بسته است و همچنین در جای دیگر عبارت زیبای «علی نور کل» روی یکی از قلعه‌های سربلند کابل حک شده است.»^(۱)

در مجموع در سرزمین افغانستان در هر یک از مناطق، نام و نشانی از آل عبا علیهم السلام بجا مانده است و نمایانگر محبت و دوستی و پایداری تشیع به خاندان عصمت و طهارت بوده است که در هر شهر و روستا سادات حسینی و حسنی، علوی، موسوی و رضوی حضور دارند و اکثراً شیعه هستند. برخی از سادات حسنی سنی مذهب در هرات و جلال آباد و جاهای دیگر به اولاد شاه معروفند. تشیع در کابل حضور چشمگیری داشته است که در سالهای جنگ و مقاومت عده ای زیاد از قزلباشها نیز به جمع شیعیان پیوستند.

اعتقادات دینی شیعیان افغانستان

همان طور که قبلاً نیز ذکر شده اهل بیت علیهم السلام در نزد شیعیان افغانستان از مقام و جایگاه بسیار عالی برخوردار می‌باشند. مذهب تشیع امامت را یکی از اصول مذهب می‌دانند و معتقدند که امامت همانند نبوت از طرف خداوند انتصابی می‌باشد و شیعیان افغانستان معتقدند که در سال دهم هجرت در مراسم «حجة

(۱) همان ص ۱۹۲، به نقل از حافظان اسرار و راویان ابرار.

الوداع» پیامبر اسلام از طرف خداوند مأمور شد که جانشینی و امامت علی بن ابیطالب (ع) را رسماً ابلاغ نماید؛ اگرچه قبلاً به مناسبت‌های مختلف به ولایت و امامت علی (ع) تصریح کرده بود ولی به صراحت و قاطعیت (روز غدیر) و کیفیت خاص اعلام شده و بیعت گرفته شد.

شیعیان افغانستان بعد از حضرت علی (ع) یازده فرزندش را به عنوان خلیفه و امام مسلمین پذیرفته‌اند و سعی و تلاششان بر این است که اعمال و رفتار خویش را مطابق با دستورات کتاب خدا و سنت پیامبر و ائمه (ع) قرار دهند؟ در عزای آنان سوگواری و در شادی آنها شادمانی که در این رابطه بحث خواهد شد.

از دیدگاه شیعه امامت هنگامی مشروع خواهد بود که از طرف خدای متعال باشد و کسی که اصاله (و نه به عنوان نیابت) دارای چنین مقامی باشد، معصوم از خطا در بیان احکام و معارف اسلامی و نیز مصون از گناهان خواهد بود. در یک جمله امام معصوم همه منصب‌های پیامبر (ص) به جز نبوت و رسالت را دارد و هم سخنان او در تبیین و قوانین و معارف اسلام، حجت است و هم فرمانهای وی در امور مختلف حکومتی واجب الطاعة می‌باشد.

به این ترتیب اختلاف شیعه و سنی در موضوع امامت در سه مسئله ظاهر می‌شود:

۱- اینکه امام باید از طرف خدای متعال نصب شود و اهل تسنن می‌گویند امامت منصب الهی نیست بلکه خود مردم می‌توانند انتخاب کنند.



۲- اینکه امام باید دارای علم خدادادی و مصون از خطا باشد ولی اهل تسنن داشتن علم خدادادی و مصون از خطا بودن را شرط نمی‌داند.^(۱)

۳- اینکه امام باید معصوم از گناه باشد البته معصوم بودن مساوی با امامت نیست زیرا به اعتقاد شیعه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت معصومه علیها السلام هم معصوم بودند، هرچند مقام امامت را نداشتند؛ چنانکه حضرت مریم علیها السلام نیز دارای مقام عصمت بوده‌اند. و شاید در میان اولین اولیاء خدا کسان دیگری نیز چنین مقامی را داشته‌اند هرچند ما اطلاعی از آنان نداریم و اساساً شناختن معصوم جز از طریق معرفی خداوند میسر نیست.

عزاداری برای اهل بیت علیهم السلام در افغانستان

وقتی صحبت از عزاداری و سوگواری به میان می‌آید بدون تردید انسان به یاد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام او می‌افتد که نام و یاد این خاندان به نحوی با سوگواری و عزاداری گره خورده است چون ظلم و مصیبت‌های که بر اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که باعث شده عزا و عزاداری به آن خاندان اطلاق شود چرا که پیشوایان دین بر اثر ظلم و تعدی حاکمان زمان‌شان به شهادت رسیده‌اند. از آنجایی که تشیع مذهب محبت و عاطفه است بنا بر فرمایش امام علی علیه السلام

(۱) حکمت الهی و عقل سلیم و فطرت انسان حکم می‌کند که امام باید کسی باشد که عالم بر حقایق قرآنی باشد که در آن همه چیز بیان شده است (تبیاناً لکل شیء). تا مردم برای رفع اختلافات به او رجوع کنند و این علم وسیع به هیچ عنوان نمی‌تواند اکتسابی باشد چون در ظرف فکر و اندیشه انسان نمی‌گنجد و باید از طرف خدای تعالی به کسانی که او انتخاب کرده داده شود ولی آنها نیز در بیان آن معصوم باشند. (محقق کتاب)

شیعیان «یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا»^(۱) یعنی در شادی خاندان رسول اکرم ﷺ شاد و در حزن آنان اندوهناک‌اند. این حسن وفاداری در طول قرنهای متمادی به فرهنگی عام، فراگیر میان کل شیعیان جهان به خصوص شیعیان افغانستان تبدیل شده است. هر ساله در سالروز رحلت رسول اکرم ﷺ و شهادت ائمه اطهار علیهم‌السلام و به خصوص در سالروز شهادت سالار شهیدان حضرت اباعبدالله علیهم‌السلام و یارانش - گرچه کیفیت عزاداری در شهرها و روستاها با هم تفاوت دارد - ولی روی هم رفته شیعیان افغانستان دهه محرم را با حزن و اندوه کامل سپری می‌کنند و آن را هر ساله با شکوه تمام برگزار می‌کنند به گونه‌ای عزاداری می‌کنند که گویی در عزای یکی از عزیزترین اعضای خود که به تازگی در گذشته، نشسته‌اند. در بسیاری از شهرها و روستاهای افغانستان از شب بیست و هفتم ذی الحجه مراسم عزاداری آغاز می‌شود، شب و روز در حسینیه‌ها مراسم عزاداری همراه نهار و شام برپا می‌شود.

این عزاداری در شب و روز عاشورا به اوج خود می‌رسد و در بعضی مناطق تا روز سیزدهم ادامه دارد. پس از روز سیزدهم مراسم به صورت هفتگی در شبهای جمعه ادامه می‌یابد تا روز آخرماه صفر که مراسم به کلی به پایان می‌رسد. یکی از مراسم عزاداری سینه‌زنی است که به این سبک می‌باشد که مردم به صورت دایره یا مستطیل می‌نشینند و بعضی پیراهن‌های خود را از تن به در می‌آورند و بیشتر مردم پیراهن سیاه به تن دارند که جلوی سینه و پشت آن باز است و سینه می‌زنند و یک نفر نوحه می‌خواند. در افغانستان برخی مردم به

(۱) محمد باقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۱۰ ص ۱۱۴.



سبک پاکستانی و برخی به سبک ایرانی و عده‌ای به شیوه‌ای سنتی (وطنی) سینه می‌زنند.

زن‌ها در اکثر قریب به اتفاق مناطق مستمع‌اند اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی افغانستان در برخی ولایات مثل ارزگان، دایکندی، بامیان، بلخ، کابل، هرات و... رسم شده که زن‌ها برای خودشان روضه خوانی مستقل دارند و یا مراسم دعا و قرآن برگزار می‌کنند.

در مجموع مراسم‌ها به طور مشترک بین زنان و مردان برگزار می‌شود و حسینه‌ها قسمت زنانه و مردانه دارد.

در برخی مناطق از اول دهه محرم تا روز دهم از مردم پذیرایی می‌کنند و به مردم غذا می‌دهند که معمولاً غذاهایی که پخت می‌شود به اندازه‌ی توانایی مردم هر منطقه فرق می‌کند. تنها شیعیانی که سرنوشت‌شان با سرنوشت حادثه کربلا عجین گشته است، شیعیان افغانستان هستند که: به خاطر مذهب و پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) در این سرزمین مردانشان با نوشیدن شربت شهادت با شهدای کربلا و زنان و اطفالشان با اسارت اهل بیت (علیهم السلام) هم سرنوشت شدند.

آوارگی، اسارت، قتل عام که تاریخ نظیر آن را به خود ندیده است باعث شده است که شیعیان افغانستان یک نوع احساس همدردی و نزدیکی بیشتر با اهل بیت (علیهم السلام) داشته باشند و در سرزمینی که پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) جرم نابخشیدنی است، مورد خشم حاکمان قرار می‌گرفتند.

جشن و اعیاد اسلامی در افغانستان

طبیعی است که ارادت و محبت به اهل بیت (علیهم السلام) پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در گوشت و پوست و رگ رگ شیعیان افغانستان نهفته است به فرموده

امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید:

«پروردگار بزرگ به سوی زمین نظر کرد ما را برگزید و برای ما پیروانی برگزید که ما را یاری می‌کنند، برای شادی ما شاد می‌شوند و برای غمگینی ما غمگین می‌گردند. جانها و مالهایشان را در راه ما بذل می‌کنند آنان از ما هستند و به سوی ما می‌آیند.»^(۱)

با توجه به روایات متعددی که در این باره وارد شده است مردم عاشقانه برای برگزاری مراسم عزاداری و اعیاد مباردت می‌ورزند. برگزاری مراسم جشن در سرزمین افغانستان تماماً مذهبی بوده و این جشن‌ها عبارتند از:

۱- عید غدیر خم: هر سال، هجدهم ماه ذی الحجه الحرام را جشن با شکوه می‌گیرند و می‌گویند؛ این روز تعیین جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف پیغمبر صلی الله علیه و آله به دستور خداوند است و مردم با همدیگر عقد اخوت می‌بندند.

۲- عید ولادت: مردم افغانستان روز هفدهم ربیع الاول را روز ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و روز ولادت رئیس مذهب شیعه امام صادق علیه السلام می‌دانند.

۳- عید مبعث: روز بیست و هفتم ماه رجب المرجب را به عنوان مبعث عید می‌گیرند.

۴- عید میلاد علی علیه السلام: روز سیزدهم رجب المرجب را عید میلاد علی علیه السلام جشن می‌گیرند.

۵- از سوم تا پنجم ماه شعبان را جشن می‌گیرند به مناسبت ولادت امام حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام.

(۱) محمدباقر مجلسی، بحارالانوار ج ۱۰ ص ۱۷۲.



۶- پانزدهم شعبان را به عنوان عید نیمه شعبان مراسم بسیار باشکوهی برگزار می‌کنند.

۷- عید فطر: روز اول ماه شوال عید سعید فطر که با نماز عید فطر و تجلیل از بعضی مؤمنین و خانواده‌های شهداء و کسانی که عزیز از دست داده‌اند، برگزار می‌شود.

۸- عید قربان: روز دهم ذی الحجة

۹- ولادت حضرت زهرا (علیها السلام): در ۲۰ جمادی الآخر و یا پنجم جمادی الاول و روز ولادت حضرت زینب را نیز در برخی شهرها جشن می‌گیرند.

۱۰- ولادت سائر امامان معصوم (علیهم السلام) نوعاً از نظر مردم عید است.

۱۱- عید اموات: که معمولاً یک شب قبل از عید سعید فطر و عید قربان و عید نوروز مردم عید مردگان و گذشتگان اعلان کرده‌اند. معمولاً مجلس ختم قرآن و روضه خوانی برگزار می‌کنند و از دعوت شدگان پذیرایی می‌کنند و ثواب قرآن و فاتحه را به ارواح مردگان اهداء می‌کنند.

۱۲- عید نوروز: معمولاً عید نوروز را تحویل سال و تحول در زندگی می‌دانند، مجالس برگزار می‌کنند و لباس‌هایشان را نو و وسایل خانه را نیز تا حد امکان نو می‌خرند و نظافت و خانه‌تکانی نیز مرسوم است.^(۱)

(۱) البته این روز از اعیاد اسلامی نیست و به عنوان یکی از رسوم برگزار می‌شود. (محقق)

خاتمه:

آنچه از لابه‌لای تاریخ می‌توان استنباط کرد این است که علاوه بر روند ضد شیعی حکام اموی و عباسی و دیگر سلسله‌های حکومتی، برنامه مخالفت و سرکوب شیعیان تقریباً ۱۵۰ سال قبل به این سو در سرلوحه تقریباً تمامی سردمداران افغانستان مشاهده می‌شود؛ در اینجا گذری کوتاه به علل پیدایش این سیاست غیرانسانی، فاشیستی و تفرقه‌انگیز خواهیم داشت.

الف) دخالت‌های مشکوک و ویرانگر بیگانگان که ریشه در انگلستان و روسیه تزاری دارد از علل دیگر است. این مورد بیشتر به دست روحانی نماها و مولوی نماهای مردم فریب، برای اختلاف مذهبی به اجرا گذاشته شد، مزدوران یاد شده از شیوه‌های گوناگون برای استعمار کشور و شکستن وحدت ملی و برافروختن جنگ مذهبی، قومی سود می‌بردند. و از قضا در جامعه فئودالی و قبیله‌ای آن روز که بزرگترین ویژگی آن جهل، خرافات و تعصب بود، سخت کارگر افتاد و نتایج آن به صورت اشغال املاک و زمین‌های شیعیان و راندن آنها به سوی مناطق مرکزی و کوهستانی شد. البته در سالهای بعد دخالت‌های بیگانگان به ویژه انگلیس، به صورت آشکار و همه جانبه ادامه یافت.

ب) تعصبات مذهبی شاهان افغانستان و نژادگرایی در سیاست‌های پشتون‌نظمی حکام کشور مهم‌ترین عامل تفرقه مذهبی و فرقه گرایی بود که در قالب تلاش‌های مردم فریبی و اسلامی، عقاید شیعیان را هدف قرار می‌داد و نه تنها تصرف املاک آنها را مجاز می‌شمرد بلکه گاهی ریختن خون آنان را مباح می‌دانست.

ج) افزون طلبی و حس غارتگری افراطی و قبیله‌ای برخی سردمداران درانی و دیگران از علل دیگر تفرقه است. آنان برای کسب ثروتهای نامشروع و مکیدن خون مردم بیچاره حد و مرزی نمی‌شناختند. سوء استفاده از مذهب و به راه انداختن اختلافات مذهبی را بهترین روش برای دستیابی به کسب و ثروت و تصرف املاک شیعیان می‌دانستند و در این راه از حمایت‌های اشرار، راهزنان، ماجراجویان و اشخاصی عاری از هرگونه فرهنگ و اخلاق بهره می‌جستند. آنان برای تأمین منافع زود گذر خود، به وحدت ملی، همزیستی اسلامی و توسعه فرهنگی و علمی کشور آسیب‌های جبران ناپذیری وارد کردند که نتیجه آن پیدایش یک دور باطل تاریخی در افغانستان شد که هنوز تسلسل این دوره ادامه دارد.

د) شیعیان افغانستان در طول تاریخ این کشور حضور تعیین کننده و سرنوشت ساز داشته‌اند و همواره در برابر تهاجم بیگانگان و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان در کنار سایر برادران مسلمان خود مقاومت کرده اند و در دوره جهاد از سال ۱۳۵۷ الی ۱۳۷۱ و در سالهای مقاومت از ۱۳۷۳ الی ۱۳۸۰ برای ثبات افغانستان علاوه بر مقاومت تاریخی، بزرگترین قتل عام را پشت سر گذاشته‌اند و در ساختار دولت‌های موقت، انتقالی، انتخابی با حضور خویش، ثبات سیاسی، صلح و آرامش و برقراری عدالت اجتماعی را در کشور تحکیم و تضمین نمودند و نیز در تدوین قانونی کشور و به رسمیت شناخته شدن مذهب جعفری در کنار مذهب حنفی در افغانستان، نقش بارز و سازنده را ایفا کرده و اینک در دوره سازندگی در کنار دیگر برادران خود حضور دارند.

فهرست منابع:

۱. ابراهیم‌زی، شیرمحمدخان، تواریخ خورشید جهان، چاپ لاهور ۱۳۱۱ق.
۲. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، به کوشش علی شیری، بیروت انتشارات دفتر آیت الله مرعشی نجفی (بی تا).
۳. ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، بیروت دارالمعرفه، ۱۴۱۲ ق.
۴. ابن منظور، لسان العرب، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۵. ابن ندیم، الفهرست، قاهره العزى لنشر والتوزیع ۱۹۹۱ م ۱.
۶. احمدی نژاد سید، سیمای کابل سال ۱۳۷۳، سازمان تبلیغات، قم، ۱۳۷۳.
- اربابی، سعید (ترجمه)، گروهی از پژوهشگران افغانستان،
۷. اسفزاری، معین الدین زمچی، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تهران ۱۳۳۸، افغانستان وزارت امور خارجه.
۸. اکرم، کزابی، چارلز میسسن میر یزدانی، بخش، چاپ پاکستان.
۹. الهامی، داود، سیر در تاریخ تشیع، بی‌جا، انتشارات مکتب الاسلام، ۱۳۷۵.
۱۰. انصاری، عبدالحسین مسعود، زندگانی من، تهران ۱۳۵۲.

۱۱. انصاری، محمد بن احمد، جامع الاحکام القرآن، قرطبی، بیروت داراحیاء التراث العربی ۱۴۰۵ ق.
۱۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
۱۳. بختیاری، محمدعزیز، شیعیان افغانستان، انتشارات شیعه‌شناسی ۱۳۸۵.
۱۴. بلاذری، فتوح البلدان، تهران ۱۳۶۴.
۱۵. پاپلی یزدی، محمدحسین، افغانستان اقوام کوچ نشین.
۱۶. پیک شماره ۱۹۱-۳۸۵.
۱۷. تاریخ فخرالدین مبارکشاه، چاپ لندن.
۱۸. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، به کوشش عبدالوهاب عبدالطیف، بیروت دارالفکر ۱۴۰۲ ق.
۱۹. تمیمی، نعمان بن محمد، شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، به کوشش سید محمد حسینی جلالی، قم مؤسسه نشر اسلامی (بی تا).
۲۰. توحیدی، کلیم الله، حرکت تاریخی کردهای خراسان.
۲۱. جرجانی، علی بن محمد، شرح الموافق لایجی، مصر، مطبعه السعاده ۱۳۲۵ ق.
۲۲. جمعی از نویسندگان شورای ائتلاف، مؤسسه ثقلین، قم، ۱۳۷۸.
۲۳. جواهر لعل نهرو، کشف هند، تهران ۱۳۵۰.
۲۴. جواهر لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، تهران ۱۳۶۱.



۲۵. جوزجانی، قاضی منهاج السراج، طبقات ناصری، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.

۲۶. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، به کوشش محمدباقر محمودی، اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۴۱۱ ق.

۲۷. حبیبی، عبدالحی، افغانستان بعد از اسلام، تهران، ۱۳۷۶.

۲۸. حسینی فیروزآبادی، سیدمرتضی، فضائل الخمسه من الصحاح الستة، چهارم، بیروت مؤسسه اعلمی ۱۴۰۲ ق.

۲۹. حسینی، قاضی سید نور الله، احقاق الحق، مرعشی، قم انتشارات دفتر آیت الله مرعشی نجفی.

۳۰. حقیقت، عبد الرفیع، تاریخ قومس، ایران ۱۳۶۲.

۳۱. خانوف، تیمور، تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز طغیان (عبدالحسین یاسا) اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۲.

۳۲. خاوری، محمدتقی، مردم هزاره و خراسان بزرگ، وزارت فرهنگ و ارشاد، عرفان ۱۳۸۵.

۳۳. خسرو شاهی، سید هادی، نهضت‌های اسلامی افغانستان، دفتر مطالعات سیاسی وزارت خارجه ایران، ۱۳۷۰.

۳۴. خسروانی، علیرضا، ترجمه کاشف الغطا، اصل الشیعه و اصولها، شرکت سهامی چاپ بی تا.



۳۵. خسروشاهی، سیدهادی، نهضت‌های اسلامی افغانستان، دفتر مطالعات سیاسی وزارت خارجه ایران، سال ۱۳۷۰.

۳۶. دار الانشاء قانون اساسی، قانون اساسی نوین افغانستان، نشر دار الانشاء کابل، ۱۳۸۳.

۳۷. داودی، ناصر، عبدالمجید، جنبش اصلاحی افغانستان، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه

۳۸. دایرة المعارف تشیع، تهران، نشر مشهد، شهید محبی ۱۳۷۸.

۳۹. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران ۱۳۳۵

۴۰. دولت آبادی، بصیراحمد، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، قم، ۱۳۷۱.

۴۱. ر، ن، فرائی، دست‌آورد قرون وسطی، ترجمه محمودی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.

۴۲. رضوانی، علی اصغر، شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات، اول، تهران، نشر معشر ۱۳۸۲ ق.

۴۳. زمخشری، محمد بن عمر الکشاف، عن حقایق غوامض التنزیل، سوم، قم نشر البلاغه ۱۴۱۵ ق.

۴۴. سبحانی، شیخ جعفر، بحوث فی الملل و النحل، پنجم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، بی تا.

۴۵. سیوطی، الدرالمثور، دارالفکر، بیروت، ۱۹۹۳.



۴۶. شرف الدین، سید عبدالحسین، المراجعات، به کوشش علی اکبر غفاری، قم دفتر تبلیغات اسلامی (بی تا).

۴۷. شهرستانی، الفصل فی الملل و النحل، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۴.

۴۸. شبیانی، ابو عبدالله احمد بن حنبل، مسند الامام احمد بن حنبل، بیروت دارالصادر (بی تا).

۴۹. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، دوم، قم مؤسسه آل البيت (علیه السلام) احیاء التراث ۱۴۱۴ ق.

۵۰. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، قم، نشر اسلامی (بی تا)

۵۱. طباطبایی، محمدحسین، شیعه (مجموعه مذاکرات با هانری کورین) قم، رسالت، بی تا.

۵۲. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، به کوشش سید محمد باقر خراسانی، نجف دارالنعمان (بی تا).

۵۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران، انتشارات ناصرخسرو (بی تا)

۵۴. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل القرآن، به کوشش صدقی جمیل العطار، بیروت، دارالفکر ۱۴۱۵ ق.

۵۵. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، کتابفروشی مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵.

۵۶. عزتی، عزت الله، جغرافیای سیاسی جهان اسلام، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۸.

۵۷. علوی، محمد بن عقیل، النصایح الکافیة، اول، قم، دارالشعافه، ۱۴۱۲ ق.
۵۸. علی آبادی، علی رضا، وزارت خارجه، تهران ۱۳۷۲.
۵۹. غبار، غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، قم ۱۳۵۹.
۶۰. فخر رازی، التفسیر الکبیر، چهارم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی ۱۴۱۳ ق.
۶۱. فرهنگ، میرمحمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۱.
۶۲. فرهنگ، سیدمحمدحسین، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان، مؤسسه آموزشی امام خمینی (ره)، قم، ۱۳۸۰.
۶۳. فروغی، اصغر، تاریخ غوریان، انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
۶۴. فصل نامه سراج ۱۳۷۶ شماره ۱۲.
۶۵. فصل نامه علمی، سیاسی فرهنگی قلم، سال هشتم شماره ۴۱-۴۲-۱۳۸۸.
۶۶. فضل الله، سیدمحمدحسین، افغانستان، آمریکا، تروریسم، مترجم محمد جمعه امینی ناشر المکتب العلمی، قم المقدسه ۱۳۸۱.
۶۷. فوزی، مبارک، تحفه الاحوزی فی شرح الترمذی، اول، بیروت دارالکتب العلمیه ۱۴۱ ق.
۶۸. قندوزی حنفی، سلیمان، بن ابراهیم، ینایع المودة لذوی القربی، به کوشش سیدعلی جمالی، اشرف حسینی، اول، تهران، دارالاسوه ۱۴۱۶ ق.

۶۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به کوشش علی اکبر غفاری، سوم، تهران دارالکتب، قم مؤسسه آل البیت علیه السلام ۱۴۱۳ ق.
۷۰. کهزاد، احمد علی، افغانستان در پرتو تاریخ، کابل ۱۳۵۵.
۷۱. کهزاد، احمد علی، بالاحصار کابل، کابل ۱۳۳۶-۱۳۴۰.
۷۲. کهزاد، احمد علی، افغانستان در شاهنامه، چاپ کابل ۱۳۵۵.
۷۳. کیانی جاغوری، فاضل، ۱۳۸۸، نقل از تمدن ایران، موسیو فوشه، تهران، ۱۳۶۶.
۷۴. گروه پژوهشی سینا، افغانستان در سه دهه اخیر، ۱۳۸۸.
۷۵. مؤسسه بعثت، آمالی صدوق، اول، قم، سال ۱۴۱۷ ق.
۷۶. ماهنامه حبل الله شماره ۹۵.
۷۷. متقی هندی، کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، بیروت، مؤسسه الرساله ۱۴۰۹ ق.
۷۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفا ۱۴۰۳ ق.
۷۹. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشکده مشهد شماره ۳-۴-۱۶-۱۳۶۲.
۸۰. محسنی، آیت الله، تصویری از حکومت اسلامی در افغانستان، نشر حرکت اسلامی، قم، ۱۳۷۱.
۸۱. مشکور، محمد جواد، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی تا قرن چهارم، تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۶۲ ش.

۸۲. مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه، بیروت، دارالزهر، ۱۴۰۸ هجری.
۸۳. مفید، اوائل المقالات، مهدی محقق، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۸۴. موسوی، سیدعسکر، هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسدالله شغایی مؤسسه فرهنگی هنری نقش تهران، ۱۳۷۹.
۸۵. میثاق وحدت شماره ۵.
۸۶. نقوی، سید حامد، خلاصه عبقات الانوار، به کوشش آیت الله علی حسینی میلانی، مؤسسه بعثه، چاپخانه سیدالشهداء، محرم الحرام ۱۴۰۶ هـ.ق، قم.
۸۷. نوبختی، فرق الشیعه، به کوشش محمد جواد مشکور، تهران وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
۸۸. نیشابوری، ابی عبدالله حاکم، المستدرک الصححین، بیروت، دارالمعرفه (بی تا).
۸۹. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر (بی تا).
۹۰. هزاره در جریان تاریخ، ۱۳۸۰.
۹۱. هفت تن از نویسندگان، تاریخ مختصر جهان.
۹۲. هیشمی، نورالدین، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق.
۹۳. ولیدی طوغان، افغانستان در مسیر تاریخ و مقاله تحقیقی پرفسور دانشگاه استانبول درباره هیاطله و خلج.
۹۴. ویل دورانت، داستان تمدن، تهران، ۱۳۶۲.



۹۵. یزدانی، حسین علی، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، مهر قم، ۱۳۷۲.

۹۶. یزدانی، حسین علی، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها (حاج کاظم) انتشارات مدرس مشهد.

۹۷. یزدانی، حسین علی، دفاع هزاره‌ها از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، احسانی، قم.

